شمارهٔ اول، سال اول، زمستان ۱۳۸۲

فصلنامه فرهنگی ، اجتماعی قوم بختیاری

- بختیاری: از یکپارچگی تا تجزیه
- زبان لُری: از گفتار تا نوشتار
- متن کوتاهی به لُری (بختیاری) از قرن یازدهم هجری
- دیباچه ای بر موسیقی قومی بختیاری
- آواره‌تر از باد: قصهٔ تبعیدیان بختیاری تبار
- قوم لُر و ستم قومی دو قرن اخیر

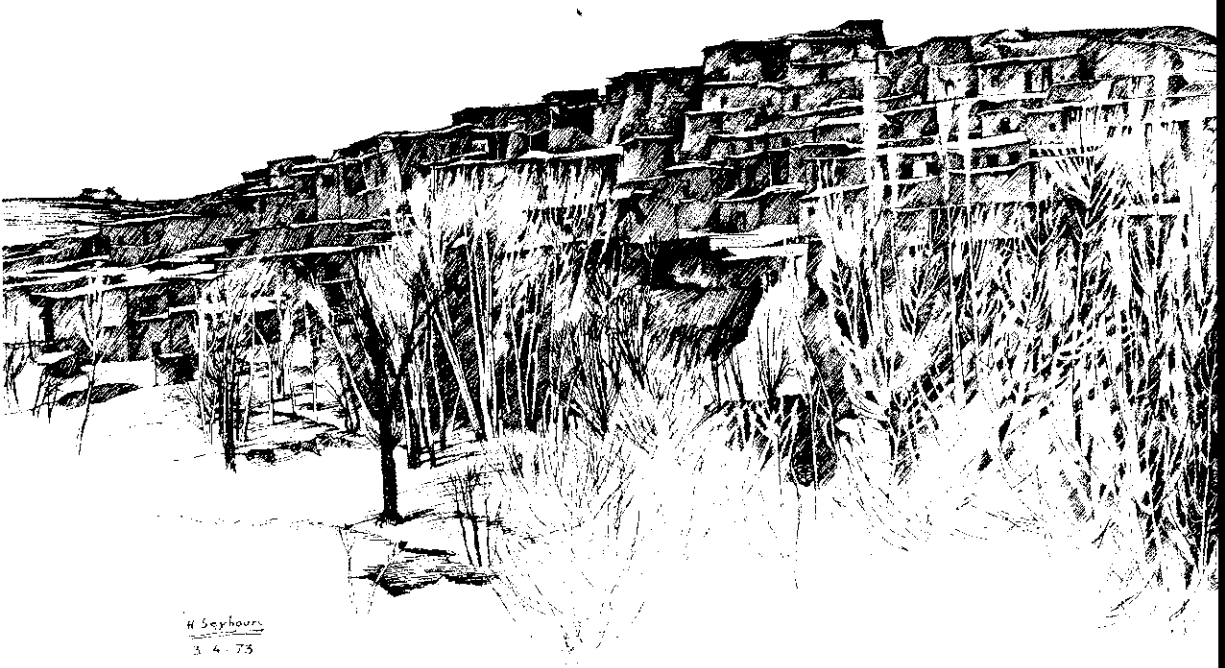

فصلنامه وُلات (وطن)

به معرّفی و طرح مشترکات قومی، فرهنگی، اجتماعی لُرزبانان بختیاری، به‌طور خاص، و دیگر هم‌زبانان لُر فیلی، لَک، بویراحمد، ممسنی، و ...، به‌طور عام، می‌پردازد و هدفش ارتقای خودآگاهی قومی این قوم ایرانی است.

از اهل قلم، نخبگان قومی، و سرمایه‌داران آگاه
دعوت می‌کنیم که با کمک‌های معنوی و مالی خود،
در انتشار این نشریه ما را یاری دهند.

قیمت: ٦٥٠ تومان

فهرست مطالب

مقدمـــــه

قومیـــت

ولات وَر
نورعلی مرادی

بختیاری ؛ از یکپارچگی تا تجزیه
دکترسکندر امان اللهی بهاروند

یگانگی در گوناگونی
اردشیر همایونی

اقلیت ها
کتابی در روشنگری یک موضوع جهانی
افشین نادری

قومیـت و تـاریـخ

تاریخ گرایی قومی
دکتر مظفر بختیار

آواره تر از باد
قصه تبعیدیان بختیاری تبار
ظهراب مددی

قوم لُر و ستم قومی دو قرن اخیر
وحید امین (زاگرس)

بختیاری به روایت تصویر
بنوار الیما

آرامگاه خوانین و خواتین بختیاری
درگورستان تخت فولاد اصفهان
زهرا حبیبی

زبـان و ادب قـومـی

شناسایی و معرفی دو چامه کهن لُری(بختیاری)
از عهد زندیه در لنینگراد
دکتر معروف خزنه دار
ترجمه : نادر کریمیان

متن کوتاهی به گویش لُری(بختیاری)
از قرن یازدهم هجری
علی اشرف صادقی

کودکانی که به لُری سخن می گویند
دکتر ابراهیم چگینی

زبان لُری از گفتار تا نوشتار
مژده جعفر پور

نشریات دانشجویی قومی چه می گویند؟
شیرین درویش روحانی

قومیـت و هـنر

سرتال - وردار
دیباچه ای بر موسیقی قومی بختیاری
بنوار الیما

دوازده آهنگ بختیاری از آرشیو صداخانه ملی

فرهـنـگ و شـــعر

نقـــد و نظـــر

چرا شهرکرد شایستگی مرکزیت بختیاری ها را ندارد؟
سهراب عالی محمودی

صدا و سیمای خوزستان و فرهنگ قوم بختیاری
فرهاد اسفندیاری

چکیده انگلیسی

سال اول شماره اول
زمستان ۸۲

ولات (وطن)
نشریه فرهنگی و اجتماعی قوم بختیاری
سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۸۲

صاحب امتیاز و مدیر مسئول : نورعلی مرادی
زیر نظر: شورای دبیران
مترجم: دکتر یدالله پرمون
حروفچینی و صفحه آرایی: عذرا شریفی

نشانی: تهران. صندوق پستی:۱۷۳۸-۱۴۱۵۵
تلفن: ۷۵۷۳۸۱۷ ـ۰۲۱
پست الکترونیک: faslnameh-volata@yahoo.com

هویت زنده به گور شده

روند رو به رشد توسعه کمی و کیفی فرهنگ و تمدن بشری در آغاز هزاره سوم میلادی، جوامع بشری را با چالش‌های فراوانی رو به رو کرده، که برخی از معضلات و مشکلات جوامع امروزی همچون مسائل حفظ محیط زیست و بیماری‌هایی چون ایدز، اعتیاد و ... کم و بیش جدید و امروزی‌اند و برخی دیگر چون جایگاه انسان در جهان و شخصیت فردی و اجتماعی او و نحوه روابط بین افراد و جوامع مختلف، پرسش‌ها و سئوالات دیرپایی هستند که از دیرباز ذهن انسان‌ها را به خود مشغول کرده اند. شکل و فرم جوامع بشری و نحوه تعامل این جوامع با یکدیگر در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی در طول هزاره‌ها، مجموعه‌ای از حوادث و رویدادهای زشت و زیبا را پدید اورده که امروز تاریخ‌اش می‌نامیم.

هویت اجتماعی انسانها را همواه در چارچوب قوالبی چون قوم، قبیله و ایل و طایفه و ملت و امت و امثالهم شناخته و می‌شناسیم و همه ما انسان‌ها خواسته و ناخواسته هنگامی که می‌خواهیم وزن و جایگاه خود را در عرصه اجتماعی، تعریف و تحدید کنیم، خود را به عنوان جزیی از یک کل اجتماعی می‌شناسانیم و این شخصیت اجتماعی را نیز به رنگ‌هایی چون دین، زبان، نژاد و .... (و یا ملغمه ای از آنها) می‌آراییم و بدین‌سان تمایزات و تفاوت‌های بین جوامع انسانی پدیدار می‌گردند و از این رهگذر گاه درست یا نادرست به حق یا به ناحق، تمایزها و تفاوت‌هایی که بسیار طبیعی و حتی گاه لازم می‌نماید، رنگ تفاخر به خود گرفته که با امیزه‌ای از تجاهل، در طول تاریخ، منشأ رنج‌های بسیار بشر گردیده است که اختلاف بین هابیلیان و قابیلیان و حامیان و سامیان و رومیان و بربرها و عرب وعجم و... در گذشته‌های دور گرفته تا پدیدار شدن نژادها و ملت‌ها و اقوام و دولت‌های گوناگون در جهان امروز، گویی داستانی است که پایانی بر آن متصور نیست و اتوپیاها را هم فقط بایستی در ذهن پویای فیلسوفان و معلمان بزرگ اخلاق بشر جستجو کرد. با این توضیحات این پرسش پیش می‌آید که پس چاره کار چیست؟ شاید یکی از ساده‌ترین پاسخ‌های ممکن این باشد که بپذیریم جامعه بشری نیز همانند ماهیت خود «انسان» متنوع است و متلون و پویا و تغییر و تقسیم و تبدیل جز لاینفک ساختار جوامع انسانی است و [illegible] مهم‌تر می‌نماید، این است که باور کنیم تلاش در جهت درک و شناخت و مدیریت صحیح این سیستم پیچیده اجتماعی با احترام به همه اجزا تشکیل دهنده‌اش اگر مشکلات بشر را حل نکند، حداقل بر آنها نخواهد افزود و التیام زخم‌های کهنه بشر و راه حل مسائل او، نه پاک کردن صورت مسئله، بلکه تلاش صادقانه در راستای یافتن بهترین راه حل ممکن است.

دنیای امروز نیز همانند هموارهٔ تاریخ، تقسیم بندی‌های خاص خویش را دارد. جهان سوم و آقا بالاسرهایش، شرق و غرب، شمال و جنوب، آسیا و آفریقا، جهان اسلام و مسیحت و... تقسیم‌بندی‌های کلان و تکه پاره‌هایی از خشکی و آب به نام کشور و ملت و اکثریت و اقلیت و امثالهم تقسیم‌بندی‌های جزیی‌تر آن هستند. که فارغ از نگاه کلان به آنها در قالب کشورها و دولت‌ها، مسئله اکثریت‌ها و اقلیت‌ها، یکی از دلمشغولی‌های همیشگی سیاسی و اجتماعی است که دولت‌های مختلف نگرش و برخورد خاص خود را با این مسئله دارند که در نتیجه، نحوه تعامل اکثریت و اقلیت در جهان امروز، به طیف وسیعی از همزیستی مسالمت‌آمیز و دمکراتیزه تا روابط ناپایدار و نامتوازن و حتی گونه‌های مدرنی از روابط استعماری منجر شده است.

کشور ما ایران نیز به واسطه موقعیت خاص جغرافیایی‌اش، در طول تاریخ، همواره مامن و ماوا و معبر اقوام مختلف بوده و در همیشه تاریخ‌اش آن‌چنانکه در بعضی سرزمین‌ها و کشورها شاهدیم، بافت جمعیتی یک دست نداشته است، طوری که بزرگترین فرمانروایان آن نیز خود را شاهان شاه و شاه ملل بسیار دانسته‌اند. و اقوام مختلف ایرانی علیرغم همسانی‌های بسیارشان، آنقدر هم با یکدیگر تفاوت داشته و دارند که بتوان به راحتی آنها را از هم تشخیص و تمیز داد. با ورود اسلام به سرزمین ایران و تسلط اعراب بر گستره تمدن ایرانی، آنچه برای برخی از مردم ایران مهم می‌نمود، حفظ فرهنگ ایرانی و تلفیق آن با فرهنگ عربی اسلامی بود و این مهم به لطف فرمانروایان سامانی و آل بویه و بزرگانی چون فردوسی و... تحقق یافت و بر خرابه‌های تمدن ساسانی، ایران اسلامی جدیدی سر برآورد با اقوام گوناگونی چون فارس و کرد و لر و بلوچ و کیلک و تات و چندی بعد هم ترک و ترکمن که تا قبل از تحولات قرن بیستم میلادی روابط درون قومی آنها و ارتباطشان با سایر اقوام نه بر مبنای آگاهی ملی ـ قومی بلکه بیشتر بر اساس منافع ایلی ـ تباری و اقتصادی و انگیزه‌های فرقه‌ای مذهبی شکل می‌گرفت و به استثنا فارس‌ها (و تا حد بسیار کمی ترک‌ها و کردها) فرهنگ سایر اقوام کاملا جنبهٔ شفاهی داشت و زبان دیوان و دیوان‌سالاری در ایران اسلامی هم، فارسی دری بود و هم از اینرو یادگارهای مکتوب و مستند از پیشینه قومی سایر اقوام ایرانی در دست نمی‌باشد.

با شروع تحولات قرن بیستم و جنبش‌ها و گرایش‌های ناسیونالیستی در خاورمیانه، ایران نیز دستخوش تحولاتی شد که از منظر نظر مطالعات قوم‌شناسی شاید روی کار آمدن رضاخان و تأسیس سلسله پهلوی نقطه اوج این تحولات باشد. رضاشاه که فردی داش آموخته و تحصیل کرده هم نبود، بر آن شد که همچون همتای ترک خود، در آنسوی مرزها، کشوری بنا نهد که تمام مردمش بدون توجه به شخصیت قومی و پیشینه تاریخی خویش در راستای تشکیل یک کشور به اصطلاح متحد و یکپارچه و یک دست گرد هم آیند و به زعم ایشان با گسستن بند حقارت و اسارت!!!؟ و عقب‌ماندگی، بال پرواز به سوی کعبه آمال ایشان یعنی «غرب متمدن» بگشایند و در این راستا چنان کردند که در ترکیه آثار منفی تلاش در راستای خشکاندن ریشه‌های فرهنگ کرد و لاز و چرکس و عرب، چیزی کمتر از نسل‌کشی ارامنه نداشت و مصـ[illegible] پاشا حتی در تحریف و تضعیف فرهنگ اصیل ترکی [illegible] بنا کردن فرهنگ ترکی مورد نظر خودش.

تلاش بسیار کرد و در ایران هم رضاشاه به پندار آنکه ایران سرزمین قوم فارس است و سایر اقوام و فرهنگ‌ها، خرده فرهنگ‌های ناچیز و دست و پاگیری بیش نیستند، پایه‌های حکومت شوونیستی خود بر مبنای پان فارسیسم را بنیان نهاد و بدین سان تمام اقوام غیرفارس ایرانی به یکباره مطرود گردیده و مجبور شدند تا رنگ و بوی فارسی به خود گرفته تا راه زوال در پیش گیرند. در این میان عکس‌العمل سایر اقوام نیز، بر حسب میزان خودآگاهی ملی ـ قومی تفاوت می‌کرد. چنانکه ترک‌ها و کردها که چنین سیاستی را بر نمی‌تاختند، راه مخالفت در پیش گرفتند و تعارض آنها با این سیاست در زمان پهلوی دوم با تأسیس جمهوری‌های آذربایجان و مهاباد به اوج خود رسید و پس از پایان این دو دولت مستعجل، باز هم به صور و اشکال گوناگون بر مخالفت خویش پای فشردند.

اما سایر اقوام ایرانی نیز هر یک به فراخور حال خویش با این مسئله برخورد کردند. گیلک‌ها و مازندرانی‌ها، گویا بر این باور بودند که جز لاینفک قوم فارس هستند!؟ ترکمن‌ها و اعراب هم جمعیتشان بسیار کمتر از آن بودکه جز در موارد معدودی چون قیام شیخ خزعل خطری را متوجه دولت رضاشاه کنند. بلوچ‌ها نیز در گوشه جنوب شرق کشور آمادگی و فرصت و شاید انگیزه آن را نداشتند که سر بر آورند و اما قوم لُر بنا به دلایل مختلف که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم در ابراز و اظهار حفظ صبغه‌های قومی خویش ناکار آمد و ناتوان عمل کرد، طوری که از آن زمان به بعد، روند حل و جذب لُرزبان‌ها در قومیت فارس‌ها آغاز شد، شدت یافت و هنوز هم ادامه دارد.

دلایل چندی برای این امر می‌توان برشمرد از جمله اینکه قوم لُر به ویژه بختیاری‌ها از نظر جغرافیایی، ساکن سرزمینی است که در همسایگی استان فارس، مام میهن پارسیان قرار دارد و هم از اینرو تأثیرپذیری زیاد آنها از فارس‌ها دلیلی محیطی پیدا می‌کند. از سوی دیگر سطح سواد و اگاهی از سابقه تاریخی در بین لُر زبان‌ها، همانند بسیاری دیگر از اقوام ایرانی بسیار پایین‌تر از آن بود که بتواند شخصیت و هویت قومی آنها را تعیین و تحدید و تعریف کند و ماهیت خان سالارانه و بافت اجتماعی جوامع مناطق لُرنشین، زمینه را برای اختلافات و کشمکش‌های درون قومی فراهم کرده بود و در معدود مواردی هم که درگیری‌هایی با دولت مرکزی پیدا می‌شد، در نتیجه تعرض دولت و مقاومت لُرها در برابر روند تغییرات اجتماعی و فرهنگی بود. به عنوان مثال تلاش دولت مرکزی در تخته قاپو کردن عشایر به بهانه تأمین امنیت و تسریع پیشرفت به سوی تمدن!؟ و کاستن از قدرت و نفوذ خوانین و رؤسای ایلات و عشایر، جزو اصلی‌ترین محرک‌های درگیری نظامی بین دولتیان و عشایر لُر می‌گردید اما بر خلاف مبارزات اقوام ترک و کرد که ته مایه کم رنگی از ناسیونالیسم و خودآگاهی قومی در آن دیده می‌شد، در بین لُرها خودآگاهی قومی رشد نکرد.

پیشتر اشاره کردیم که پهلوی اول مانند همتای ترکش آتاتورک، بهترین راه حل مسئله قومیت‌ها را در پاک کردن صورت مسئله جستجو می‌کرد، اما عملاً در درازمدت راهکارهایی که دولتمردان ایران و ترکیه نوین در پیش گرفتند از هم متفاوت بود و نتایج آن هم یکی نبود. در ترکیه تمام تلاش دولت در انکار هویت و حذف و نابودی فیزیکی تمام ویژگی‌های فرهنگ غیرترکی بود و دولتمردان ترک با تغییر و تحریف تاریخ و فرهنگ تمام اقوام و حتی خود ترک‌ها (با تغییر الفبا و بی اعتنایی به فرهنگ گذشته ترکی و تلاش در راستای ارائه هویتی جدید از عنصر ترکی) به زعم خود بر خرابه‌های امپراتوری عثمانی و بر خاکستر خلافت عظمای اسلامی کشوری مدرن و دمکراتیک با دولت ـ ملتی یک‌دست و بر اساس اصول لائیک و ملیت ترک بنا نهادند و اعضای اقوام غیرترک نیز شامل این افتخار شدند که به عنوان یک ترک یک دنیا بیارزند.

اما کمی این سوتر و در ایران عصر پهلوی، دولتمردان راهکارهایی دیگر را نیز از نظر دور نداشتند، اینان به جای تحریف و تغییر تاریخ فرهنگی اقوام و حذف فیزیکی آنها، با لطایف الحیلی به *جای تلاش مستقیم در راستای نابودی و حذف اقوام، زمینه را برای کم رنگ کردن و بی اهمیت جلوه دادن مسائل قومی (البته به جز قوم فارس) فراهم کردند و چنان شد که بسیاری از ایرانیان نه تنها در راستای حفظ و اشاعه ارزش‌های قومی خویش قدم برنداشتند بلکه از آنجا که اعتبار خویش را در انتساب به قوم برتر می‌یافتند، فرار از خویشتنی خویش را پیشه ساخته و تیشه بر ریشه فرهنگ خویش زدند* و بدین‌سان در ایران با هزینه مادی و معنوی بسیار کمتر از جمهوری ترکیه، مسائل قومی دستخوش نوعی فراموشی گردید و در این میان *متأسفانه چنانچه پیشتر اشاره کردیم قوم لُر، به ویژه درس خواندگان و نخبگان این قوم در این راه گوی سبقت از دیگران ربوده و نشسته بر سر شاخ و بن بریدند!!*

در سالهای اخیر در بسیار از مناطق جهان و از جمله در میهن ما ایران بحث نحوهٔ تعامل اقوام و ملت‌ها با یکدیگر باز بر سر زبانها افتاده است به ویژه آنکه در راستای جهانی شدن، تمام مردم دنیا، برآنند تا با برآیند مجدد وضعیت و جایگاه خود در سطح منطقه‌ای و جهانی، خود را برای روبه رو شدن با چالش‌های جدید دنیای در حال تغییر هزاره سوم، آماده کنند. به ویژه آنکه روند حل و جذب و ادغام اقوام و ملل مختلف از نظر کمی و کیفی، در آینده، روند رو به رشد تصاعدی خواهد گرفت و جالب تر آنکه تحولات سالهای اخیر حکایت از آن دارد که اقوام و ملت‌هایی که خود را به عنوان جزیی از یک کل بزرگتر می‌دانند که برای ماندن در ساختار آن کل، می‌بایستی جزیی قوی و ضروری باشند، می‌توانند ضمن به دور ماندن از آسیب‌های جهانی شدن، حتی از آن بهره نیز ببرند. بنا بر این به تعبیر دیگر می‌توان گفت که تأکید بر هویت قومی اگر در چارچوب صحیح صورت گیرد، برای کشوری چون ایران که ترکیب تاریخی از اقوام گوناگون است، می‌تواند زمینه‌ساز سالم‌تر و قانونمندتر شدن روابط بین گروههای مختلف انسانی باشد و به تثبیت و تحکیم اساس و ارکان ملی بینجامد و *کیست که باور نداشته باشد که تنها کشورهایی می‌توانند جایگاه واقعی و در خور خویش را درجهان بیابند که جایگاه شایسته مردمان خویش را به آنها اعطا کرده باشند.* جهان امروز شاهد زندگی مسالمت‌آمیز اقوام و ملل گاه بسیار متفاوت در کنار هم و در قالب یک ساختار سیاسی دمکراتیک است که در آنها نه تنها معضل و مشکلی به نام اکثریت و اقلیت و قومیت وجود ندارد بلکه تنوع و تلون قومی و نژادی و زبانی بر ایشان نقطه قوتی شده ، که برخی از این کشورهای دمکراتیک، نمونه‌های بسیار موفق و بارز همزیستی بسیار مسالمت‌آمیز و مؤثر و کارآمد اقوام مختلف هستند و در این بین برای اقوام مختلف ایرانی و از جمله قوم لُر به ویژه بختیاری‌ها، نیز همان مقدار که تعلق خاطر به فرهنگ ایرانی درکل مهم می‌نماید به همان میزان نیز سعی و تلاش در راستای پی بردن بیشتر به «آنچه که هستیم» و تلاش برای تبدیل شدن به «آنچه که بایستی باشیم» در قالب فرهنگ قومی ملی نیز مهم است و باور نگارنده بر اینست که در این راه اهل فن و زعمای قوم شاید خود بیشتر از هر کسی به وظایف خطیر خود آگاهند و کافیست تا آستین همت بالا

زد تا نتایج مطلوبی به دست آورد.

و بنا براین انچه در اینجا ذکر شد و در خلال مطالب نشریه می‌آید، نسخه پیچی و حتی لزوما ارائه بهترین و صحیح‌ترین راهکارها، نیست بلکه صرفا تاکیدی است بر اهمیت موضوع و لزوم بحث و بررسی بیشتر تمام جوانب آن، و تاکیدی است بر اینکه باور کنیم و بباورانیم که ایران ترکیبی است از اقوام و گروههای مختلف انسانی که اگر این اجزا در چارچوب یک ساختار صحیح مبتنی بر احترام متقابل به ارزشها و باورها و توانمندی‌های فرهنگی هر قوم و گروهی، گرد هم آیند، برخلاف باور کج پنداران و خواست کج‌اندیشان ، نه تنها باعث تضعیف هویت ملی و خدشه‌دار کردن وحدت و یکپارچگی سیاسی و فرهنگی ایران نخواهد شد، بلکه بالعکس ایران را در رو به رو شدن با چالش‌های سیاسی و اجتماعی منطقه‌ای و جهانی یاری خواهد داد و ضمن اینکه باعث تقویت هویت واقعی ملی ایرانیان خواهد شد، منافع ملی ما را نیز بهتر از هر سیستم دیگری تأمین خواهد کرد. ما می‌دانیم اکثریت اقـوام ایرانی، فی مابین خود، دارای انچنان پیوندهای محکم نژادی زبانی و فرهنگی هستند، که همسانی‌های آنها با خویشاوند قومی‌شان، گاه پر رنگ تر از شباهت‌هایشان به مردمان فارسی زبان ایران است و به همین خاطر (و بهتر است بگوییم به همین بهانه) از دیرباز حکام و سردمداران دولت‌ها ی مرکزی با این توهم که این امر می‌تواند زمینه تجزیه طلبی و مرکزگریزی را فراهم کند مستقیم و غیرمستقیم به جنگ اقوام غیرفارس رفته و حتی انان را از بسیاری مواهب ملی بی‌بهره یا کم‌بهره گذارده‌اند در حالی که تحولات سیاسی چند دهه اخیر نشان داده است که چنانچه سیاستمداران و دست اندرکاران دولت ایران سیاست خوبی در پیش بگیرند، این تنوع قومی و فرهنگی می‌تواند به نفع ایران باشد.

بنابراین و برای تأکید بر این قرابت‌ها و خویشاوندهای سودمند که تأمین کننده منافع ملی هم هستند، ما ایرانیان نه تنها نباید به تضعیف و کم رنگ کردن جلوه‌های قومی اقوام مختلف بپردازیم بلکه باید با تقویت و ارتقاع سطح آگاهی قومی اقوام ایرانی، زمینه را برای آشنایی بیشتر آنها با یکدیگر فراهم کنیم. چرا که قطعاً در آینده اهرم‌های قدرت سیاسی و نظامی کم‌کم جای خود را به توانمندی‌های اقتصادی، علمی و فرهنگی می‌دهند و چنانچه تحولات سیاسی دهه‌های اخیر نشان می‌دهد دولت‌ها و ملت‌هایی که توانمندی‌های سیاسی و اقتصادی علمی ـ فرهنگی بیشتری را دارند، بسیار راحت‌تر و کم هزینه‌تر به تأمین منافع خود می‌پردازند و دنیای آینده فقط نه از آن صاحبان ارتش‌های بزرگ، بلکه از آن کسانی است که با سلاح دانش و فرهنگ به جنگ مشکلات می‌روند و باور دارند که می‌توان با مدیریت صحیح مسائل مختلف اجتماعی، نه تنها بسیاری از معضلات و مشکلات را حل کرد، بلکه می‌توان برخی از آن چیزهایی که با دیدگاههای تنگ نظرانه به عنوان مسائل بحران ساز و مشکل آفرین از آنها یاد می‌شد، را به نقاط قوت جامعه تبدیل کرد. و مصداق بارز این موضوع، مسئله اقوام ایرانی است که بدان پرداختیم، با این وجود ذکر این نکته نیز لازم است که تقویت و ترفیع سطح خودآگاهی قومی و تلاش برای هم‌گرایی بیشتر بین اقوام ایرانی، در راستای تقویت روحیه ملی و تأمین منافع ملی آینده، وظیفه ای است که همه اقشار و آحاد جامعه ایران در برابر آن مسئول‌اند و هر کس به فراخور حال خود بایستی در این زمینه گام بردارد و خوب البته بر واضح است که در این میان قشر تحصیلکرده و روشنفکر و نخبگان قومی، مسئولیت سنگین‌تر دارند و تا آنجا که به قوم لُر و مخصوصا ما بختیاری‌ها، مربوط می‌شود از آنجایی که طبق آنچه گفتیم در این زمینه لُرزبانان کمتر کار کرده‌اند، لازم است تا اندیشمندان این قوم ضمن ارتقا کمی فعالیت‌های فرهنگی خود، به بحث کیفی موضوع هم نگاهی داشته باشند و در مطالعات قومی خود از سیستم‌های مطالعاتی جدید و امروزی بهره ببرند تا شاهد آشفته بازار موجود در مطالعات قوم شناسی نباشیم و چنین نباشد که صدها و هزارها کتاب و مقاله و کاست موسیقی و سایر محصولات فرهنگی تولید و به بازار عرضه شوند، ولی کمتر نشانی از یک کار سیستماتیک و علمی در آنها مشاهده شود.

به هر حال پایان سخن امید داریم جملات زیبایی چون «ایران از آن همه ایرانیان است» نه صرفا به عنوان یک شعار زیبا، بلکه به عنوان راهکار و رهیافتی برای ساختن ایرانی به کار رود که در آن تمام اقوام و گروهها، ضمن برخورداری از حقوق خود، ضمن احترام به حقوق حقه سایر اقوام و هویت ملی ایران، به ممارست نحوه تعامل صحیح با سایر اقوام و ملل جهان بپردازند.

فصلنامه قومی ولات، هرچند ویژه لُرزبانان بختیاری است اما به مسائل دیگر لُرزبانان، به ویژه لُرزبانان کهگیلویه، بویراحمد، ممسنی، حیات داوودی، که در گویش و فرهنگ و سنن، با ما بسیار همانند و یکی هستند، و سپس لرزبانان فیلی و لک (لرستان) نیز، نظر داشته و پذیرای همکاری آنان است.

شماره نخست این فصلنامه هرچند با هزینه شخصی مدیرمسئول به چاپ رسیده است، اما از کمک‌های فکری و مالی نخبگان قومی و صاحب‌نامان فرهنگی و سرمایه داران آگاه، استقبال می‌شود.

بر مبنای همین سیاست، شماره آینده (بهار ۸۳)، ویژه‌نامه شهر و دیار مسجد سلیمان است که قرار است به دبیری یکی از فرهنگیان این شهر و همکاری مالی و اعتباری شهروندان آگاه مسجد سلیمان عرضه گردد.

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

ولات وَر*

بئوار الیما

آی! اومدن!
ای! اومدن!
اوناکه ،

به شب، میگن:	شو	اومدن!
به خواب، میگن	خو	اومدن!
به آب، میگن	او	اومدن!
به خ‌میگن	هـ	اومدن!
به شین‌میگن:	سین	اومدن!

تصنیف بالا،یادگار دوران کودکی صاحب این قلم در یکی از محلات قدیمی اصفهان است. پیرزنی صغرا نام (؟) دبه به‌دست، همراه و همنوا با بچه‌های فارس‌زبان محل، موقع عزیمت یا مراجعت ما لُربچه‌ها، از مدرسه، که در محلهٔ فارس‌ها بود، به محلهٔ خود که آن وقت‌ها به محلهٔ غریبا (غریب‌ها) یا *لُرآباد*، موسوم بود، او با این تصنیف پر از طعنه، گاه و بیگاه، ما را تا خانه بدرقه می‌کرد.

روابط ما مهاجرین لُر (غریب‌ها) و همسایگان فارس زبان ما در ولایت اصفهان (که ما آنان را *دیری (دگری)*، *ایلاقی، لنجونی و روستایی*(!) می‌خوانیم)، گذشته‌ای پُر فراز و نشیب داشته است. روایات! از اولین اجتماعات و کلنی‌های مهاجر بختیاری در شهر اصفهان، در عهد صفویه، خبری می‌دهند. این حضور از همان نخست، چنان پررنگ و خبرساز بوده که در همان عهد صفویه، سیاحی فرهنگی، از تصنیفی لُری که زبانزد مردمِ کوچه و بازار شهر اصفهان شده بود، حکایت می‌کند.

داستان، حکایت عشق مردی از محلات لُرنشین به‌نام *آقا عبدلی* (عبده) به دختری *منظر* (می‌زر) نام بوده است که این داستان شورانگیز را، بیت‌بندی لُر، به‌نام *باقر تصنیف‌ساز*، به زبان لُری سروده بود.

بعدها نیز، در عهد قاجار، واقعه‌ای در شهر اصفهان رقم خورد که از آن پس، این شهر، در تاریخ قومی مردم لُر، خواه نا خواه، صاحب نقشی پر اهمیت گردید و آن قتل ایلخانی بزرگ بختیاری حسینقلی‌خان بختیاری، توسط ظل‌السلطان قاجار، در کاخ عالی‌قاپو بوده است.

پیکر این ایلخانی در همان‌جا، یعنی گورستان تخت فولاد اصفهان به امانت سپرده شد و از آن پس، آن گور و آن گورستان، طرف توجه خاص بختیاری‌ها گردید و مقبره خانوادگی همگی ایلخانیان، خوانین و بی‌بی‌ها گردید. چنان‌که تقریبا تمامی شخصیت‌های صاحب‌نام معاصر بختیاری از خاندان ایلخانی در آنجا مدفون‌اند، من‌جمله: سردار اسعد اول و دوم، صمصام‌السلطنه، سردار ظفر، سردار مریم، بی‌بی صاحب‌جان، داراب افسر شاعر و صدها بختیاری دیگر.

گفتیم که روابط ما مهاجرین لُر با فارس زبانان اصفهانی کج‌دار و مریز بوده است اما این روابط هرچند در عهد صفویه و قاجار، دوسویه و به مدارا بوده و از چارچوب معاملات تجاری، کشاورزی و دامی، فراتر نمی‌رفته است، اما با ظهور حکومت رضاخان، که هم‌زمان، الگوی فراکیر منطقه‌ای ، یعنی ایجاد دولت ـ ملت‌ها و حکومت های ملی را فرا روی خود داشت، وضعیت قوم لُر، همچون دیگر اقلیت‌های قومی در ایران، در پیوند با همسایگان خود و هم‌چنین حکومت مرکزی، دچار تحولات ژرف و روشن‌تر اینکه درگیر عدم تعادل شد!

قوم لُر، به‌ویژه بختیاری‌ها، در سایهٔ حکومت مقتدر مرکزی، که با خود امنیت ملی، اقتصاد ملی و سیاست ملی را رهاورد آورد، هیچ بهره‌ای که از این امنیت و اقتصاد و سیاست ملی نبرد که هیچ، بلکه بسیاری چیزها، من‌جمله، اتحاد ایلی- قومی و استقلال منطقه‌ای و اقتصاد سنتی اما مستقل خود را نیز از کف داد. سیاست‌های ناصحیح، به اصطلاح ملی رضاخان، مردم لُر را مبدل به شهروندان درجه دویی کرد که در کسوت عمله‌جات و کارگران فقیر غیر متخصص ارزان قیمت، ابزار- صنعت ملی مستقر در مناطق فارس‌نشین گردیدند.

آنان گروه گروه با متروک نهادن موطن پدری، به گونه‌ای ابزاری در خدمت صنعت ملی، اما در حقیقت صنعت استعماری که همگی در مناطق فارس‌نشین استقرار داشت، حاشیه‌نشین این شهرها شدند. حاشیه‌ی شهرهایی که در نکبت و بی‌سوادی و عدم بهداشت و فقر مالی و فرهنگی، مأمن پرورش سرقت و اعتیاد و افسردگی و سرخوردگی بود.

در همان ابتدا، مقاومت‌ها و اعتراضاتی مسلحانه ازسوی بختیاری‌ها، رخ داد که به سختی شکست خورد که حدیث: *مشت و انگشتش یا خر و خور و خرما*، در عهد رضاخان، ضرب‌المثل مانده است. گویا در عهد رضاشاه، در یکی از این اعتراضات، برخی از بختیاری‌های غیرمهاجر نیز به اعتراضات مهاجرین داخل شهر پیوسته بودند که پس از تار و مار شدن معترضین، برای شناخت آنان که بومی شهر نبودند، عده‌ای از سربازان را بر سر پلی در خروجی شهر گماشتند که از یکایک رهگذران بخواهند، این دو جمله بالا را تکرار کنند و آنان که از تلفظ صحیح آن، عاجز می‌ماندند، شناسایی و دستگیر می‌شدند. چرا که لُران از تلفظ حروف (خ) و (ش) عاجزند و به جای آن (هـ) و (س) می‌گویند.

محلات لُرنشین اصفهان، که همگی بختیاری بودیم، جمعیتی همگون نداشت. پیشینه‌ی اقامت برخی از آنها در اصفهان، به سالیانی و بسیاری نیز به سده‌ها برمی‌گشت.

*ولات وَر: در لری بختیاری، یعنی اوارهٔ وطن

همانطور که گفتم در کل، جمعیت ما بختیاری‌ها، همگون نبود. برخی تبعیدی‌های عهد صفویه و نادری و قجر و پهلوی بودند که این گروه، هرچند با بافت فارس‌زبانِ شهر در آمیخته، اما هنوز زبان و اصالت‌ها و تعصبات قومی خود را، کم و بیش از حفظ داشتند.

برخی نیز، مهاجرینی بودند که با احداث سدهای متعدد بر دو رود کارون و زاینده رود، روستاها، مزارع و خانه و کاشانه هایشان به زیر آب رفته و گروهی و قبیله ای، آوارهٔ شهر و دیار غریب شده بودند. عده ای نیز از درگیری‌های قومی و قبیله ای گریخته و آمده و این موزائیک را رنگین تر کرده بودند. اما فی الواقع اکثریت با مردمان فقیری بود که در جستجـــو و یافتن کار و نان، سرزمین محروم خود را به قصد استانِ ثروتمند اصفهان، رها کرده بودند. جمع انبوهی از این دستهٔ اخیر، جذب کارخانه بزرگ ذوب‌آهنِ اصفهان شدند که این جماعت اخیر، آن‌چنان بر دیگر جماعات مهاجر بختیاری، افزونی گرفت که فارس‌زبانان اصفهان، همگی لُرهای بختیاری را، دیگر ذوبدی آهنی (ذوب‌آهنی) خطاب می‌کردند و محله‌ی ما، لُرآباد، *محله ذوب‌آهنی‌ها* نیز خوانده می‌شد.

سیاست حکومت پهلوی در قبال اقلیت‌های قومی یا به‌زعم نخبگان حکومتی: خرده فرهنگ‌ها، سیاست کج‌دار و مریز بوده است. تسامح و تساهل و مدارا در ظاهر و فراموشی، انزا و متروکی و اضمحلال در باطن. مهاجرین لُر نیز، بی‌هیچ مقاومت، بی‌هیچ چالش و خودسازی فرهنگی و قومی، تن به اسمیلاسیون قومی و استحاله فرهنگی داده، و هر روز چون توده‌ای بی‌شکل تحلیل می‌رفته و در چارچوب *ملیت فرمایشی* شکل می‌گرفتند و به‌راستی اگر سیل عظیم و پیاپی، همه‌گیر و مداوم مهاجرین جدید نبود که هر روز به انبوه مهاجرین پیش افزوده می‌شد و زبان و فرهنگ و سنن کهنه و رو به مرگ را دوباره زنده می‌کرد و فعال می‌ساخت، اینک مستعلهای تحت نام مهاجرین لُرزبان در مناطقی چون اصفهان، خوزستان، فارس، اراک و تهران وجود نداشت.

قوم لُر، نسبت به اقوام مرزنشین، به‌نوعی مرکزنشین است. لذا از وضعیتی ویژه برخوردار بوده و هست. مردم لُر، نه چشم یاری فکری و فرهنگی از هم‌تباران آن سوی مرز داشته (و دارند) و نه بازیگران جهانی و منطقه‌ای نیز توجه و نظری خاص به این قوم داشته (یا دارند). از این روی، بازشناسی هویت قومی ازسوی مردم لُر، به‌ویژه ما بختیاری‌ها، قائم‌بالذات، اصالت‌دار و خودجوش بوده است.

تحولات و تغییرات آغازین انقلاب بزرگ سال ۵۷، در آن عهد بی‌خبری و گم‌خویشی، تلنگری به ناخودآگاه قومی بود و عامل بیدارسازی هرچند اندک شعور قومی گردید. در آن سال‌ها، اکثریت کارگران مهاجر لُرزبان، بدون پشتوانه‌ای از آگاهی قومی، بدون خواست‌های قومی و بدون مانیفست بودند. چرا که هنوز قشری متوسط یا تحصیلکردگان و نخبگان قومی، پا نگرفته و یا شمارشان اندک بود. هم از این رو، انباشت چندین دهه، تحقیرقومی، ستم‌قومی و بی‌عدالتی طبقاتی، به‌ناگاه در اعتراضاتی بی‌برنامه، هم‌زمان با نخست‌وزیری بختیار، که نه وجاهت ملی داشت و نه قومی، طغیان کرد که ثمره‌اش متأسفانه فاجعه‌ی قومی سال ۱۳۵۷ در منطقه مهاجرنشین یزدانشهر نجف‌آباد (اصفهان) بود که قلم از بیان آن خوف دارد. قتل‌عام بختیاری‌های مهاجر، هتک حرمت جان و مال و نوامیس و... و زخمی کهنه که هنوز هم تازه است. آن روز شوم از آن سالِ فاجعه‌آمیز، که از شدت مظلومیت، ازسوی همسایگان ما، به عاشورا لُرا (*عاشورای لُرها*) مسمی شد.

اینک سال‌ها گذشته است و شمار جوانان مهاجرزادهٔ لُر در مؤسسات آموزشی افزایش یافته و از طریق این دانش‌آموزان و دانشجویان و معلمان، تفکرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، به‌شکلی قابل‌هضم، به‌میان عامهٔ مردم از شهرها به روستاها منتقل شده است. انتقال مفاهیم و آگاهی‌هایی در مورد مسایل و مبانی چون: مبارزه طبقاتی، توسعه نیافتگی و آگاهی و بازشناسی هویت قومی.

ثمرهٔ این بیداری و آگاهی و شعور قومی، فرهنگی مهاجران لُرتبار بختیاری را پس از جنبش دوم خرداد در انتخابات دور ششم مجلس شورای اسلامی، به عینه دیدیم. مهاجرین پراکنده بختیاری که هرگز همدلی و همبستگی نداشتند، برای نخستین‌بار در یک جبهه و آن هم هم‌زبانی و هم‌تباری، گردهم آمدند و متحد شدند و یک‌دل و یک‌زبان، در شهرستان‌هایی چون نجف‌آباد اصفهان، زرین‌شهر اصفهان، فداورجان اصفهان، خمینی‌شهر اصفهان، کاندیداهای قومی خود را پیشنهاد دادند و خواسته‌های به‌حق و سرکوب شده قومی، فرهنگی، اجتماعی خود را خواستار شدند.

این وحدت و تشکل آن‌چنان شگفت‌انگیز بود که برخی حرکت‌های کوته‌اندیشانه و انحصارطلبانه فاشیستی و پان‌فارسیستی، آن را برنتافتند و همه جا بر در و دیوار نوشتند که: *لُر به بهشت می‌رود، اما به مجلس نه*!! و وقتی هم که در سایه وحدت و همزبانی، اولین کاندید لُرزبان ازسوی جامعه بختیاری‌ها و همچنین فارس‌زبانان نجف‌آباد به مجلس راه یافت، این حرکت‌های پان‌فارسیستی که گروهی اندک اما پر غوغا هستند، در کوی و برزن، دهان به دشنام و توهین گشودند که:

خـ... ما پَر شده! نماینده‌ی ما، لُر شده!

در همان بحبوحه، صاحب این قلم، بارها و بارها از اداره کل ارشاد اسلامی اصفهان، شفاهاً و کتباً خواستار نشریه‌ای دو زبانه لُری و فارسی برای لُرزبانان بختیاری اصفهان شد که با سنگ‌اندازی‌ها و کارشکنی‌های برخی مسئولین قوم‌پرست وقت و این سئوال عجیب‌شان مواجه شد که: نشریه به زبان لُری در اصفهان چرا؟ گویی که بنده از آنها: برای جماعت آفریقایی‌ها، درخواست نشریه داده‌ام؟! و انگار نه اینکه ما لُرزبانان بختیاری هزاران سال است همسایه هستیم، صدها سال است در اصفهان حضور داریم و الان حضور میلیونی هم داریم و انگار نه انگار که برخی شهرستان‌های این استان فقط چند صباحی است که از خاک بختیاری مجزا شده و به اصفهان پیوسته است!

اینک نشریه ولات با رسالت برانگیختن شعور قومی به میدان مطبوعات قومی آمده است، لزوم آشنایی قوم لُر با حقوقی مدنی خود، بیش از هر زمان دیگر، احساس می‌شود، چرا که باید پذیرفت که لازمهٔ احترام ازسوی طرف مقابل شما، آگاهی و شناخت خود و افتخار به زبان و فرهنگ خود است و نه استحاله در دیگری و فرار از خود!

بختیاری؛ از یکپارچگی تا تجزیه[1]

دکتر سکندر امان اللهی بهاروند

ظاهراً واژه بختیاری برای اولین بار در تاریخ گزیده (به‌سال ۷۳۰هجری) به‌صورت نام یکی از قبایل لُر بزرگ ضبط گردیده (تاریخ گزیده ص۵۴۰) اما با این حال چون این واژه در بعضی از نسخه‌ها به‌صورت ((مختاری)) نوشته شده نمی‌توان به‌طور قطع درباره قدمت واژه بختیاری با قطعیت سخن گفت. به هرحال واژه بختیاری در زمان صفویه هم به‌صورت نام یک ایل و هم به‌عنوان یک منطقه سیاسی نام برده شده است (ر.ک: تذکرةالملوک، ص ۸۵، عالم‌آرای عباسی، جلد اول ص ۵۰۳). اصولاً از چگونگی وجه تسمیه بختیاری و اطلاق این نام بر بخش بزرگی از سرزمین لُر بزرگ اطلاع دقیقی در دست نیست. برخی برآنند که واژه بختیاری از دو جزء«بخت» و «یاری» تشکیل شده و سبب این امر آنکه چون این قوم در یکی از جنگ‌های سخت به مدد شاه اسماعیل شتافتند و دشمن را از میان برداشتند، پادشاه صفوی از این اقدام خشنود گردیده و گفت امروز بخت یار من گشت، از این رو از آن زمان به بعد، ایل مزبور به بختیاری موسوم گردید (تاریخ بختیاری ص۳۸۶). بر اساس یک روایت محلی این قوم از نسل شخصی به نام بختیار می‌باشند و به همین سبب به بختیاری موسوم گردیده‌اند. و بالاخره محتمل است که وجه تسمیه بختیاری در ارتباط با نام یکی از قبایل لُر صورت گرفته باشد. پیشتر از این گفتیم که ظاهراً نویسنده تاریخ گزیده از بختیاری به‌عنوان یکی از قبایل لُر بزرگ نام برده است اگر چنین قبیله‌ای وجود داشته، ممکن است در یک برهه از زمان، دیگر قبایل را زیر نفوذ خود درآورده و سرانجام نام خود را بر تمام منطقه نهاده باشد. البته این حدسی بیش نیست و نیاز به بررسی بیشتر دارد. اما با این حال با در نظر گرفتن رویدادهای همانندی که در بعضی از نقاط لُرنشین رخ داده، امکان وقوع چنین امری بعید به نظر نمی‌رسد. چنانکه برای مثال ایل بویراحمد (بیراحمد)، یکی از ایلات کهگیلویه، پس از آنکه به تدریج به‌عنوان قدرتمندترین ایل در منطقه درآمد شروع به تصرف سرزمینهای ایلات همسایه کرد و سرانجام نام خود را بر منطقه وسیعی نهاد. این موضوع درباره ممسنی‌ها نیز صادق است. ایل ممسنی پیش از صفویه در چرام به سر می‌برد، اما در زمان صفویه به علل نامشخصی در منطقه شولستان مستقر گردید و نام خود را بر آن نواحی تحمیل کرد و در نتیجه تمام سرزمین شولستان تغییر نام یافته و به ممسنی موسوم گردید. تنها مشکلی که در مورد مسئله وجه تسمیه بختیاری در ارتباط این نظریه وجود دارد آنست که هیچ‌گونه شواهد شفاهی و یا کتبی دال بر آنکه چنین اتفاقی صورت گرفته باشد موجود نیست. به هر حال ثبوت چنین نظریه‌ای نیاز به پژوهش در تاریخ شفاهی بختیاری‌ها دارد که آنها مستلزم بازدید از مناطق مختلف و بررسی تاریخچه ایلات و طوایف بختیاری است.

اصولاً محدودهٔ سرزمین بختیاری در زمان صفویه به‌طور دقیق مشخص نشده و منابع موجود چندان اطلاعاتی در این باره ارایه نمی‌دهند. بنا به فرمانی که در سال ۱۰۸۰هجری از سوی شاه سلیمان صدور یافته ، از رودخانه‌ای (بدون ذکر نام) به‌عنوان حد بختیاری و شوشتر سخن به میان آمده است که ظاهراً مراد همانا رودخانه «آب شور» می‌باشد. هرچند دیگر مرزهای بختیاری مشخص نشده‌اند با این حال می‌توان گفت که حد غربی این سرزمین رودخانه دز بوده است که مرز بین بختیاری و «لُر کوچک» می‌باشد. حد شمالی و شمال شرقی به ایالت اصفهان و مرزهای جنوب شرقی و شرق به کهگیلویه منتهی شده‌اند.

در اواخر صفویه مجدداً بعضی از سران ایل بختیاری به‌تدریج قدرتمند شدند تا آنجایی که به هنگام زوال دودمان افشار، یکی از سران این ایل به نام علیمردان‌خان از شعبه چهارلنگ مدعی تاج و تخت شد هرچند که جان خود را در این راه از دست داد. ظاهراً مرزهای بختیاری در زمان زندیه و افشاریه به همان وضع سابق باقی ماندند، اما در اوایل حکومت قاجاریه مدتی این سرزمین ضمیمه ایالت فارس گردید. سردار اسعد در این باره خاطرنشان ساخته است که:

در اوایل [حکمرانی] فتحعلیشاه بختیاری جزو خاک فارس بود و حد مابین فارس و عراق [خوزستان؟] رودخانه کارون بود تا به دریا منتهی می‌شد چنانکه فلاحیه و رامهرمز و اغلب این بلوکات عربستان [خوزستان] که در یسار رود کارون واقع است جزو خاک فارس بوده و در زمان حکومت منوچهرخان معتمدالدوله در سنه ۱۲۵۲ بعضی بلوک مزبوره از خاک فارس خارج شده ملحق به خاک عربستان شد ولی بختیاری هم که جزو خاک فارس بود از عهد منوچهرخان گاهی جزو اصفهان و گاهی جزو عربستان[خوزستان] به‌شمار می‌آمد و بالاخره امروزه ضمیمه عربستان است. (تاریخ بختیاری، ص۱۳۷-۱۳۸).

محدودهٔ سرزمین بختیاری در زمان قاجار گسترش یافت، چنانکه محمدتقی‌خان چهارلنگ از تیرهٔ کنورسی و یکی از

اعقاب علیمردان‌خان بختیاری دهات متعددی را در نواحی فریدن و بربرود خریداری کرد. همچنین نامبرده مناطق شوشتر و رامهرمز را به تصرف خود درآورد و بدین‌سان محدودهٔ بختیاری از شمال و جنوب گسترش یافت. محمدتقی‌خان در سال یک‌هزارو دویست‌وچهل‌ونه سر از فرمان فتحعلیشاه پیچید، ولی در زمان حکمرانی محمدشاه، منوچرخان معتمدالدوله که موفق به ایجاد نفاق در بین بختیاری‌ها و جلب حمایت خوانین هفت‌لنگ که رقیب محمدتقی‌خان به‌شمار می‌آمدند، گردید و با این دسیسه توانست یکی از رقبای مهم قاجار را از میان بردارد. لیارد یکی از مأمورین انگلیسی که در آن موقع در بین بختیاری‌ها، سرگرم فعالیت‌های سیاسی بوده و روابط دوستانه‌ای با محمدتقی‌خان داشته، چگونگی ماجرای غم‌انگیز گرفتاری و اعدام این مرد ایلیاتی را به تفصیل شرح داده است که خلاصه‌ای از آن در تاریخ بختیاری به چاپ رسیده است. (ر.ک: تاریخ بختیاری، ص۲۲۹-۳۷۳).

سرنگونی محمدتقی‌خان، موجب انتقال قدرت از چهارلنگ به هفت‌لنگ گردید، چنانکه در زمان حکمرانی ناصرالدین‌شاه یکی از سران دورکی (هفت‌لنگ) به نام حسینقلی‌خان موفق به سرکوبی رقیبان شد و با حمایت دولت، نفوذ خود را بر سراسر بختیاری گسترش داد و ملقب به ایلخانی گردید. حسینقلی‌خان ایلخانی هم به عنوان رهبر ایل بختیاری و هم به صورت نمایندهٔ رسمی دولت در منطقه بختیاری حکمرانی می‌کرد. بدون تردید این شخص یکی از برجسته‌ترین رهبران بختیاری است که از نظر ذکاوت، سیاست و شجاعت زبانزد بود و کلیه خصوصیات یک رهبر را دارا بود. حسینقلی‌خان ایلخانی به تدریج تمام منطقه چهارمحال را که در زمان صفویه و یا احتمالاً قدری پیشتر از آن از سرزمین لُر بزرگ مجزا گردیده بود مجدداً ضمیمه بختیاری کرد و فزون بر این نامبرده منطقه رامهرمز را نیز خریداری کرده و در نتیجه مرزهای جنوبی بختیاری را نیز گسترش داد. حسینقلی‌خان با برخورداری از بنیه قوی مالی و نیروی جنگی قدرتمند برخاسته از ایل بختیاری، به عنوان یک سردار قدرتمند پا به میدان سیاست گذاشت، اما دیری نپایید که گسترش نفوذ و قدرت این سردار بختیاری، سبب بدبینی و کینه‌توزی سردمداران قاجار که خود را وارث تاج و تخت می‌دانستند و به ویژه آنکه نسبت به لُرها عداوت قدیمی داشتند گردید. ظاهراً یکی از مسایلی که موجب تشدید این وضع شد درگیری بین حسینقلی‌خان با حاجی‌فرهادمیرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین شاه حاکم فارس بر سر مسئله مالیات فلاردوخانه میرزا بوده است. از آنجایی که فرهادمیرزا معتمدالدوله توانایی مقابله با حسینقلی‌خان را نداشت، علیه او به دسیسه‌چینی پرداخت و مرتباً گزارش‌های نادرست به دربار فرستاد چنانکه نامه تهدیدآمیزی را که حسینقلی‌خان به او نوشته بود با آب و تاب به سمع ملوکانه رسانید. از سوی دیگر شاهزاده مسعودمیرزا ظل‌السلطان فرزند ناصرالدین شاه که بر بخش بزرگی از ایران حکمرانی می‌کرد و چشم طمع به سرزمین بختیاری دوخته بود، از هرگونه تلاشی برای نابودی حسینقلی‌خان دریغ نمی‌ورزید. تمام این کینه‌توزی‌ها و فتنه‌ها، سرانجام منجر به صدور حکم قتل حسینقلی‌خان از طرف ناصرالدین شاه شد که اجرای آن به عهده ظل‌السلطان قرار گرفت. حسینقلی‌خان در ماه رجب۱۲۹۹هجری قمری در عمارت باغ کاج اصفهان، به دستور ظل‌السلطان خفه شد و بدین‌ترتیب یکی دیگر از رادبزرگان این سرزمین، قربانی قدرت‌طلبی قاجاریه شد. ظل‌السلطان در بیان خاطرات خود سعی بر آن داشته است که دامن خود را از این جنایت پاک نگهدارد و در این میان دیگران را عامل قتل حسینقلی‌خان قلمداد کرده است. نامبرده ضمن آنکه کینه‌توزی خود را نسبت به بختیاری‌ها نشان داد با گفتاری به شرح زیر در تبرئه خود برآمده است:

حسینقلی‌خان مکرر حبس و زنجیر شد، در دست حکام عربستان به‌خصوص خانلرمیرزای احتشام‌الدوله خودش برای من مصیبتهایی که به سرش آمده بود یکی یکی تعریف می‌کرد و بعد ملقب به ایل‌بیگی بختیاری شد بعد از رفتن من به فارس به وزارت صاحب دیوان و تقلب حاجی‌میرزا حسینخان صدراعظم که همیشه مایل بود این‌جور اشخاص را بزرگ بکند به جهت خیالاتی که داشت او را به طهران خواست به‌هر تدلیس که بود ناحیه میزدج را از چهارمحال جدا کرد به او تیول داد و یکصد سوار بختیاری از ایل بختیاری گرفت که پنجاه عددش همه وقت در طهران باشد و کارد مخصوص صدراعظم و جزو جلال او باشد...

[حسینقلی‌خان] رفته رفته نفوذی در چهارمحال و برانداختن خانواده مردم و ضبط آن حدود پرداخته امروز تمام بهبهان و قطر عظیمی از عربستان [خوزستان] که رامهرمز و عقیلی و تمام چهارمحال و فلارد و خانه‌میرزا و غیره و غیره است ضبط کرده‌اند تقریباً به قدر خاک فارس در مرکز ایران به اسم خاک بختیاری که پیشتر جز یک‌مشت‌پیش نبودند. تا اینجا مختصری از احوالات آنها بود که نوشتم و گفتم بعد از این حسینقلی‌خان که غروری فراوان و قدرتی مالاکلام پیدا کرد و حاجی معتمدالدوله هم که فرهادمیرزا باشد حکمران فارس بود هر دو لجوج هر دو خسیس هر دو یک‌دنده هر دو بدبختی عجیبی بودند در سر فلارد و خانه‌میرزا که بادیش یعنی ایل‌نشین جزو خاک بختیاری است و باید مالیات به بختیاری بدهد و خاکش جزو خاک فارس در میانه این دو نفر ضدیت عجیب و غریبی روی‌داد حسینقلی‌خان به غرور سوار و پیاده و برادران و فرزندان زیادی که داشت و به دوستی حاجی‌میرزا حسینخان سپهسالار اعظم اسفندیارخان [فرزند حسینقلی‌خان] در طهران محلی به حاجی معتمدالدوله نمی‌گذاشت آنهم به اطمینانی که عموی شاه هستم و سوادم چطور است بنای لجاجت را گذاشت مثلاً کاغذی حسینقلی‌خان به فرهادمیرزا نوشته بود پنجهزار سوار می‌فرستم چنین و چنان می‌کنم همین کاغذ را یک کتاب شرحی برای او نوشته حاجی معتمدالدوله پیش پدر تاجدارم فرستاده بود که جد ما محمدحسن‌خان با سی سوار خروج کرد تو از شخصی که پنجهزار سواد دارد با خط خودش به حاکم فارس می‌نویسد نمی‌ترسی از این قبیل مطالب و اظهارات به قدری از طرفین گفتند و شنیدند که مطلب را کشیدند و بزرگ کردند که رفته رفته خیال شاه که حقیقتاً سوءظن غریبی داشت مشوش شد حسینقلی‌خان هم خودش را به لُری زده بود با وجودی که همه چیز را خوب می‌دانست بعضی حرفها از دهنش می‌پرانید که با رعیتی و نوکری و چاکری دور بود حق او نبود این اظهارات را بکند و هرچه هم به او نصحیت می‌کردم بی‌ثمر بود جواب من این بود که من لُرم و بیابانی و همین هستم که می‌بینید و راه می‌برید. تا اینکه شاه در باطن حاجی‌میرزا عبدالغفار نجم‌الملک را که به او اطمینانی داشت به اسم سفر مکه از راه عربستان و بختیاری و مراجعت از راه بختیاری و چهارمحال به اصفهان

مأمور کرد که رفته بطون کار حسینقلی‌خان را دیده به عرض رساند و حاجی نایب که مسمی بود به حاجی محمدقلی مرحوم حاجی نایب بزرگ باشد که از غلام ترکمانهای محمدشاه بود آنهم خیلی طرف اعتماد و اعتماد شاه بود به اسم خرید اسب و گرفتن اسب به میان بختیاری و خانه حسینقلی‌خان فرستاد هر دو این بزرگوار دو کتابچه که هریکی صدهزار بیت متجاوز می‌شد بر تصدیق خیالات حاجی معتمدالدوله و عرایض حاجی معتمدالدوله وضع حسینقلی‌خان و عظمت طوایف بختیاری نوشته بودند خود من آن دو کتابچه را بالتمام خواندم و شهادت می‌دهم و خدا را به شهادت می‌طلبم به این تفصیل که آنها نوشته بودند نبود فقط عیب حسینقلی‌خان خست و لئامتی بود که داشت و اطمینانی که به حاجی‌میرزا حسینخان داشت به این دو نفر چون درست پذیرایی نکرده بود و داخل آدم نمی‌دانست محلی نگذاشته بود اینها هم آنچه باید بکنند کردند. (تاریخ سرگذشت مسعودی، ص ۲۴۱-۲۴۲).

سپس نامبرده حاجی معتمدالدوله را مقصر واقعی واقعی قتل حسینقلی‌خان معرفی کرده و از اینکه خودش حکم قتل را اجرا کرده اظهار ندامت می‌نماید:

خدا لعنت کند حاجی معتمدالدوله را و همراهان او را که مرا روسیاه ازل و و ابد کرد خدا می‌داند هزار مرتبه به مرگ خود راضی شدم و هستم که چرا این بدنامی را من باعث شدم ولی به حکم اذاجاء القضا طبق الغضا اذاجاءالقدر عمی البصر با تقدیر آسمانی چه می‌توان کرد وانگهی به حکم پدر و رضای پدر آنهم پادشاه قادر و قاهر که می‌تواند همه کار به آدم بکند... وقتی اسفندیارخان را با اسب مخصوص خودم سوار کرده تنها به خارج شهر بردم او را قسم دادم و طپانچه به دست او دادم که مرا بکش و به خدایی که مرا خلق کرده کمال میل را داشتم که اینکار را بکند نمی‌دانم چرا نکرد آیا جرأت نکرد یا گذشت کرد و یا ملاحظه کرد. (همان ص ۲۴۲-۲۴۳)

ناگفته پیداست که ظل‌السلطان از گفتن حقایق خودداری ورزیده و آگاهانه اقدام به پرده‌پوشی از جنایتی که خود در آن سهیم بوده کرده است. مروری بر تاریخ سرگذشت مسعودی که حاوی خاطرات او است به آسانی خواننده را متوجه خودخواهی این مرد مستبد می‌سازد. به هرحال نوشته‌های خسروخان سردار ظفر فرزند حسینقلی‌خان، نه تنها گفتار ظل‌السلطان را تأیید نمی‌کند بلکه وی را در قتل حسینقلی‌خان سهیم می‌داند. نامبرده در بخشی از خاطرات خود در این باره می‌نویسد:

پدرم را گفتند دعوی شاهی دارد و بدین جرم او را کشتند، ولی خدا گواه است تنها گناه او این بود که به قاجاریه، به ویژه ظل‌السلطان، پول نمی‌داد و چاپلوسی نمی‌کرد. زمان حکومت فرهادمیرزا در فارس پسرهای خداکرم‌خان رئیس طایفه بویراحمدی که جزو کهگیلویه بودند و کهگیلویه هم جزو حکومت بختیاری نبود به پدرم از بیداد فرهادمیرزا پناهنده شدند، فرهادمیرزا با پدرم بد شد. بارها با ناصرالدین شاه از وی شکایت کرده چنان وانمود کرده بود که حسینقلی‌خان هوایی شاهی در سر می‌دارد.

ظل‌السلطان هم به طمع اینکه ثروت او را ببرد میانه برادرهایم دویی افکنده بود... کردارهای زشت ظل‌السلطان را بیشتر مردم می‌دانند و تاریخ‌نویسان این دوره البته کارهای او را خواهند نوشت و پس از ما خواهند خواند و خواهند دانست که تا چه اندازه نامرد و بی‌شرافت بود، خدا گواه من است که در این تاریخ هیچ غرض رأیی نمی‌کنم، او مَرد من هم خواهم مَرد، زمانی‌که او را تبعید کرده بودند در فرنگستان بود من هم بودم، در نهایت ذلت و چاپلوسی می‌زیست که شیوهٔ شاهزادگان قاجاریه بود و هست که در زمان حکمرانی از هیچگونه ستم و بیدادی روی برنمی‌ابیدند و در هنگام معزولی به پست‌ترین مردم پوزش و چاپلوسی می‌کردند...

از مقصود باز نمانیم، در همانشب پدرم را خفه کردند و روز دیگر آوازه درانداختند که ایلخانی فجئة کرده ناگهانی مرد و به غیر از حاج محمدباقر سایر علما گواهی دادند که مرگ ایلخانی مرگ ناگهانی بوده و پیداست که این گواهی دادن از بیم ظل‌السلطان بوده و اندیشه نکردن از خشم خدا. باری همان روز با نظام و موزیک او را در تخت پولاد تکیه میر به خاک سپردند. (یادداشتها و خاطرات سردار ظفر بختیاری، ص۱۹۴-۱۹۶)

بدون تردید قتل حسینقلی‌خان ایلخانی یکی از حوادث ناگوار تاریخ بختیاری است اما با این حال این خیانت نه تنها از قدرت بختیاری‌ها نکاست بلکه آنها را وادار ساخت که به موقع ضربه مهلکی بر پیکر قاجاریه وارد سازند. چنانکه به هنگام جنبش مشروطیت، بختیاری‌ها نهایت همکاری را با دیگر آزادیخواهان به عمل آورده و ضمن فتح تهران به استبداد قاجاریه خاتمه دادند. کوتاه سخن اینکه دسیسه‌های قاجاریه منجر به ناتوانی بختیاری‌ها نشد، بلکه اتحادیه ایلی بختیاری در زمان حکمرانی همین سلسله تشکیل شد و همین امر سبب گردید که این قوم به صورت نیرویی ورزیده و قدرتمند در صحنه سیاست مملکتی ظاهر شود. ناگفته پیداست که مرزهای بختیاری در این زمان به نحو چشم‌گیری گسترش یافت و همانگونه که گفتیم حسینقلی‌خان ایلخانی، سراسر منطقه چهارمحال و همچنین منطقه رامهرمز را که در گذشته جزو سرزمین لُر بزرگ به شمار می‌آمد، مجدداً ضمیمه خاک بختیار کرد.

از قاجاریه تا امروز ـ با آنکه حاج علیقلی‌خان سردار اسعد متجاوز از هفتاد سال پیش مرزهای بختیاری را شرح داده (تاریخ بختیاری، صفحات ۲۱، ۲۳، ۱۳۷) با این حال حدود این سرزمین را آنطور که باید و شاید مشخص نکرده است. نامبرده حدود بختیاری را چنین توصیف کرده است:

خاک بختیاری از طرف جنوب منتهی می‌شود به خوزستان، از طرف مشرق به فارس از طرف شمال به اصفهان و از طرف مغرب به خاک لرستان و بروجرد... اختلاف خاک بختیاری با اراضی عربستان [خوزستان] تمام اراضی عربستان صحاری و برای است آنچه ماهور و جبار است خاک بختیاری است.همان ص۱۳۷)

این گفتار هرچند در بردارندهٔ تصویری کلی از مرزهای بختیاری است با این حال نویسنده از مشخص کردن مواضع و مکانهای خاص در امتداد مرزهای بین بختیاری و دیگر ایلات غفلت ورزیده و در نتیجه باعث دشواری‌هایی در تعیین محدوده بختیاری گردیده است. از آنجایی که حدود ایالات و یا استانها اموری وضعی بوده و به دلخواه گردانندگان مملکت تغییر یافته و می‌یابند، به آسانی می‌توان دریافت که تعیین مواضع و اسامی مکان‌ها در ارتباط با مرزها تا چه حد در شناخت جغرافیای تاریخی یک منطقه لازم و ضروری می‌باشند. مثلاً اگر مؤلف ضمن توصیف حدود بختیاری از کوهها، رودخانه‌ها، دهات و یا هرگونه مواضع جغرافیایی نام می‌برد، ما امروز با برخـــی از

نکات مبهم روبه‌رو نمی‌شدیم. به هرحال بر اساس گفتگو با برخی از ریش‌سفیدان بختیاری و همچنین باتوجه به پراکندگی جغرافیایی بختیاریها و بالاخره با درنظر گرفتن نقشه بختیاری که به تاریخ ۱۳۲۹هجری قمری به وسیله هوتم شنیدلر ترسیم شده (تاریخ بختیاری ص۷۶۴) می‌توان حدود بختیاری را در اواخر قاجاریه چنین دانست: سرزمین بختیاری از جانب شمال به نواحی فریدن (استان اصفهان) و همچنین بربرود که اکنون مرکز آن الیگودرز است، منتهی می‌شد. حد غربی آن آب‌سزار (رودخانه دز) بوده که مرز طبیعی بین لرستان و بختیاری به‌شمار می‌آید، حد جنوبی بختیاری از منطقه دزفول شروع و به صورت خطی از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده می‌شد که به ترتیب از دزفول به شوشتر و از شوشتر به رامهرمز امتداد می‌یافت و بدینسان مناطق بین دزفول- شوشتر- هفتگل- رامهرمز را در بر می‌گرفت. و بالاخره از جنوب شرق به سرزمین کهگیلویه‌وبویراحمد (که در آن زمان جز فارس محسوب می‌شد) و از جانب شرق به استان اصفهان محدود می‌شد.

روی کار آمدن دودمان پهلوی در ایران، بختیاری‌ها را با وضعیت بی‌سابقه‌ای روبه‌رو ساخت که سرانجام منجر به تضعیف نظام ایلی، از دست دادن نقش سیاسی در سطح مملکت و بالأخره متلاشی شدن تشکیلات قبیله‌ای و کاهش محدودهٔ انها گردید. رضاخان در اوایل زمامداری‌اش سیاست نسبتاً ملایمی در قبال بختیاری‌ها اتخاذ کرد که این امر احتمالاً ناشی از بیم وی از توان رزمی بختیاری‌ها بود. سیاست کلی رضاخان براساس دید تفرقه در بین سران ایل بختیاری و به‌کار گرفتن نفوذ برخی از آنها در جهت برآوردن مقاصد خود بود. چنانکه وی جعفرقلی‌خان سردار اسعد را به عنوان وزیر جنگ برگزیده و نامبرده را تا سال ۱۳۱۲ در این سمت نگهداشت. سردار اسعد و برخی دیگر از سران بختیاری در آرام نگهداشتن بختیاری‌ها و همچنین در خواباندن شورش‌های طوایف کهگیلویه- بویراحمد سخت کوشیدند و از این رهگذر خدمت ارزنده‌ای نسبت به رضاشاه به‌جا آوردند. برای مثال می‌توان از نقش جعفرقلی‌خان سردار اسعد وزیر جنگ در فرو نشاندن قیام بختیاری‌ها در سال ۱۳۰۸ شمسی و همچنین میانجی‌گری وی در تسلیم سران بویراحمد پس از نبرد خونین تامرادی در سال که منجر به شکست ارتش گردید، نام برد. اما رضاشاه پس ۱۳۰۹ پس از آنکـه به مقاصد خویش نایل آمـد به قلـع و قمع سران بختیاری پرداخت و در سال ۱۳۱۲ جعفرقلی‌خان سردار اسعد را با چند تن دیگر از سران بختیاری اعدام کرد و دیگر رهبران را زندانی و یا خانه‌نشین ساخت. همچنین در همین سال مقام ایلخانی‌گری و ایل‌بیگی ملغی گردید و بدین‌ترتیب سران بختیاری از پشتیبانی افراد ایل که منبع اصلی قدرتشان بود محروم شدند. ناگفته نماند که تا پیش از ۱۳۱۲، هنوز سران بختیاری به عنوان ایلخانی و ایل‌بیگی بختیاری از طرف دولت مرکزی به رسمیت شناخته می‌شدند و انجام وظیفه می‌کردند. پس از ملغی کردن مقام ایلخانی‌گری و ایل‌بیگی، فرمانروایانی از طرف دولت مرکزی به منطقه بختیاری اعزام می‌شدند و این امر پدیدهٔ تازه‌ای در تاریخ بختیاری به‌شمار می‌آید.

پس از شعله‌ور شدن جنگ جهانی دوم و تبعید رضاشاه، شیرازه مملکت از هم گسست و در نتیجه زمینه بختیاری مجدداً به میان ایل برگشته و قدرت را در دست گرفتند که در این میان ابوالقاسم‌خان فرزند امیرمفخم که مردی شجاع و بخشنده بود، بیش از دیگران محبوبیتی در میان ایل پیدا کرد. دولت مرکزی به علت ضعف و همچنین به علت زد و بندهای سیاسی از درگیری با بختیاری‌ها امتناع ورزید. اما این وضع دیری نپایید، زیرا با نیرومند شدن ارتش به ویژه پس از کودتای ۱۳۳۲ دولت مرکزی به تدریج بر منطقه بختیاری و دیگر مناطق ایران کاملاً تسلط یافت. و بالاخره پس از اجرای اصلاحات ارضی نفوذ سران بختیاری در منطقه پایان یافت.

سرزمین بختیاری در طول حکمرانی سلسلهٔ پهلوی مورد تجزیه قرار گرفت و در این میان مناطق وسیعی از آن ضمیمه استان‌های خوزستان، لرستان و اصفهان گردید که در زیر به شرح آنها خواهیم پرداخت. تا پیش از ۱۳۱۶ سرزمین بختیاری به دو منطقه چهارلنگ و هفت‌لنگ تقسیم گردید، چنانکه مسعودی(جغرافیای مفصل ایران، جلد۲ص ۴۳۰ ۴۳۴) و سلطان احمد احتسابیان (جغرافیایی نظامی ایران ص۲۸۵- ۳۰۰) هریک این دو منطقه را به‌طور جداگانه توصیف کرده‌اند. سلطان احتسابیان مرزهای بختیاری چهارلنگ و هفت‌لنگ را چنین شرح داده است:

بختیاری چهارلنگ ـ آخرین قسمت ولایت بروجرد بختیاری چهارلنگ است حدودش از سمت شمال خاک جایلق از سمت مشرق خاک گلپایگان و خوانسار و مقداری از خاک اصفهان و از جنوب بختیاری هفت‌لنگ و از سمت مغرب خاک سیلاخور سفلی و لرستان می‌باشد. (جغرافیای نظامی ایران، ص ۲۸۴)

نامبرده سپس دربارهٔ مرزهای بختیاری هفت‌لنگ خاطرنشان ساخته است که «محال بختیاری هفت‌لنگ واقع است بین ایالت فارس و ایالت اصفهان و ایالت خوزستان و لرستان». (همان ص ۲۹۶)

در اواسط زمامداری رضاشاه ضمن آنکه مناطق وسیعی از بختیاری به خوزستان پیوست، بقیه آن به صورت فرمانداری شهرکرد- بختیاری و سپس تبدیل به فرمانداری کل چهارمحال و بختیاری گردید، چنانکه نیکزاد حسینی در این باره می‌نویسد:

مفاد تصویبنامه هیئت وزیران به استناد تبصره ۱۲ از ماده قانون تقسیمات کشور، مصوب آبانماه ۱۳۱۶ تصویب نمودند که فرمانداری شهرکرد و بختیاری ـ فرمانداری درجه یک به‌نام فرمانداری کل چهارمحال و بختیاری تبدیل و مستقل باشد و علاوه بر بخشهای- اردل- کردگان- بروجن که قبلاً تابع فرمانداری مزبور می‌باشد [کذا]- بخشهای باغ ملک و ایذه از شهرستان اهواز منتزع گردید (شناخت سرزمین بختیاری، ص۳۵۲).

و بالاخره در زمان سلطنت محمد رضا شاه فرمانداری کل چهارمحال و بختیاری درسال۱۳۵۲به استان چهارمحال و بختیاری تبدیل گردید، که مشخصات آن چنین است:

استان چهارمحال و بختیاری با مساحتی بالغبر ۱۴۸۲۰ کیلومترمربع بین ۳۱درجه و ۴۱ دقیقه تا ۳۲درجه و ۴۷ دقیقه عرض شمالی از خط استوا و ۴۹درجه و ۴۹ دقیقه تا ۵۱ درجه و ۲۴ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.

این استان از جانب شمال به استان اصفهان، از غرب به استان خوزستان، از جنوب به استان کهگیلویه و بویراحمد، و از شرق به استان اصفهان محدود است.

چهارمحال‌وبختیاری درزمان سرشماری [کذا] دو شهرستان [شهرستانهای بروجن و

شهرکرد] بوده است که جمعاً ۹۰۳ آبادی دارای سکنه و خالی از سکنه بوده است. (فرهنگ آبادی‌های کشور، جلد دوازدهم ص۳).

همانگونه که گفتم استان کنونی چهارمحال و بختیاری، پاره‌ای است از سرزمین بزرگ بختیاری. *ناگفته پیداست که تجزیه بختیاری به‌خاطر جنبه‌های سیاسی صورت گرفته و صرفاً برای سهولت در امور مدیریت نبوده کماینکه انتخاب شهرکرد به‌عنوان مرکز چهارمحال و بختیاری که در آخرین نقطه بختیاری قرار گرفته و کاملاً دور از دسترس بختیاری‌ها می‌باشد گواهی است بر این* مدعی. با این توضیحات اکنون به شرح مناطق مختلفی که در رژیم پیشین از استان بختیاری مجزا گردیده‌اند می‌پردازیم. مطالبی که در زیر ارایه می‌شود، براساس گزارشی تحت عنوان «بررسی ایلات عشایر بختیاری» که به وسیله دفتر آبادانی مناطق عشایر وابسته به وزارت آبادانی و مسکن، در سال ۱۳۴۸ تهیه شده تنظیم گردیده است.

۱- استانداری لرستان:

قسمت وسیعی از سرزمین بختیاری که در مجموع شهرستان الیگودرز نام گرفته ضمیمه استانداری لرستان گردیده است. عمده‌ترین مناطق بختیاری نشین در لرستان به شرح زیر می‌باشد.

شهرستان	بخش	دهستان	ملاحظات
الیگودرز	مرکزی	۱) بُربُرود	
		۲) زلقی	
	ززوماهرو	۱) زز	
		۲) ماهرو	

۲- استانداری اصفهان:

اراضی بختیاری در این استان روی‌هم‌رفته جزوشهرستان فریدن و شامل مناطق زیراند:

شهرستان	بخش	دهستان	ملاحظات
فریدن	فریدون‌شهر	۱)پیشکوه موگویی	
		۲)پشتکوه موگویی	
چادگان		۳)چنارودچهارلنگ	
		۱)دهستان‌فریدون‌شهر (قسمت جنوبی)	

۳- استان خوزستان:

به‌طور تقریبی سرزمین بختیاری ضمیمه استان خوزستان گردیده که روی‌هم‌رفته نزدیک به یک‌سوم وسعت این استان را شامل می‌شود. سرزمینهای بختیاری در این استان عبارتند از:

شهرستان	بخش	دهستان	ملاحظات
۱- دزفول	سردشت	۱)میانکوه	
		۲) لوَس	
		۳) شَهی	
		۴) سردشت	
۲- شوشتر	۱- گتوند	۱) سردارآباد	
		۲) عقیلی	
		۳) دیمچه	
		۴) گُتوند	
	۲- مرکزی	۱) لهبری	
		۲) بتوند	
۳- مسجدسلیمان	۱- اندیکا	۱) اندیکا	
		۲) لالی	
	۲- مرکزی	۱) نرکه دز	
		۲) جهانگیری	
		۳) تل بُران	
		۴) لهبری شرقی	
		۵) تمبی-گلگیر	
	۳- هفتگل	۱) هفتگل	
		۲) گزیق	
۴- ایذه	۱- مرکزی	۱) ایوه	
		۲) سوسن	
		۳) حومه	
		۴) مَرغا	
		۵) هلایجان(هلایگان)	
	۲- دِهدِز	۱) دهدز	
		۲) دَنباله رود	
	۳- جانکی	۱) قلعه تَل	
		۲) رود زرد	
		۳) باغ ملک	
		۴) ابوالعباس (مُنکشت)	
		۵) هَپرو	
		۶) میداود	
		۷) سرله	
۵- رامهرمز	بخش‌مرکزی	۱) عریض	
		۲) ابوالفارس (اسوار)	

مروری بر نقشه استان چهارمحال و بختیاری و مقایسه آن با نقشه سرزمین اصلی بختیاری به خوبی نشان می‌دهد که چگونه رژیم پیشین برای مقاصد شخصی و انتقامجویی از برخی از سران بختیاری، این سرزمین وسیع را به استانی کوچک و کم اهمیت کاهش داد.

اخذ از کتاب قوم لر[۲]

۱- عنوان از سوی نشریه ولات است.
۲- تهران، موسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۰

یگانگی در گوناگونی

اردشیر همایونی

ایران، سرزمین فرهنگ‌ها و اقوامی گوناگون است که پیکره‌ای واحد را تشکیل می‌دهند. فرهنگ این اقوام که ریشه در تاریخ دور و دراز سرزمینی پر آوازه دارد، جلوه‌گاه آیین‌ها، باورها و ارزش‌هایی است که همگونی گونه‌های یاد شده را باز می‌تاباند. وجوه مشترک جلوه‌های فرهنگی در آداب و آیین‌های اقوام ایرانی، ریشه در تاریخ، زبان و دینی واحد دارد و بی‌گمان سرچشمه‌ی فرهنگ‌های بومی را در ایران باید یکی پنداشت.

فرهنگ ملی در یک سرزمین بزرگ چند قومی، منبعث از اجتماع فرهنگ‌های قومی است؛ و احساس ملی نیز، حاصل حضور زندهٔ این فرهنگ‌هاست. برای اثبات این نزدیکی ـ‌وای بسا پیوستگی‌ـ ما باید مهم‌ترین جلوه‌های فرهنگی این اقوام را در نظر بگیریم. از فرهنگ مادی، ابزارها، پوشاک و معماری آنان تا فرهنگ معنویشان، همچون آداب و آیین‌ها و ادب عامیانه.

با بررسی ژرفانگر فرهنگ اقوام ایرانی می‌توان به مهم‌ترین اسباب و عواملی که سازنده‌ی رفتارها و شیوه‌های معنوی و مادی زندگی آنهاست، پی برد. به‌طور مثال، بررسی آداب و آیین‌های اقوام مزبور در نیایش‌ها، سوگواری‌ها یا جشنهایشان، به ما نشان می‌دهد که تا چه اندازه نهادها و الگوهای پایدار، همچون «دین»، «اقتصاد»، «نظام خانوادگی» و... در پدید آمدن این آیین‌ها دخیلند. از این‌رو، بی هیچ تردید باید گفت که برای ما شناخت اقوام ایرانی، یعنی «شناخت خویشتن اصیل»، حاصل نخواهد آمد، مگر آن هنگامی که فرهنگ اقوام ایران را در جای جای ایران به‌طور دقیق شناسایی نماییم و قدم در راه پژوهش میدانی بگذاریم. در این مسیر از همراهی دو دانش الف‌ـ زبان‌شناسی (Linguistics) و ب‌ـ مردم‌شناسی (Ethnology)، که بیشترین نقش را در شناخت فرهنگ اقوام برعهده دارند، بی‌نیاز نیستیم. زیرا یکی از مهم‌ترین خصایص فرهنگی هر قوم «زبان»‌اش است. زبان‌شناسی، آن توان را دارد که اساس پدید آمدن نظام‌های گوناگون فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را با کمک دانش مردم‌شناسی مورد بحث قرار دهد. یعنی زبان به عنوان یک دستگاه نمادی و به‌عنوان مهم‌ترین ابزار انتقال اندیشه، در انتقال مفاهیم مادی و معنوی نقشی بنیادی دارد و این یگانگی، الزام توجه بدان را نزد مردم‌شناسان غیرقابل اغماض می‌گرداند و همین موضوع است که پیوند علم زبان‌شناسی و دانش مردم‌شناسی را در بررسی‌های میدانی، عملی می‌نماید.

می‌دانیم که یکی از عمده‌ترین خصایص «فرهنگ»، همانا «انتقال‌پذیری» آن است. در این میان، «زبان» نقش بسیار مهم خویش را در جریان «فرهنگ‌پذیری» (Acculturation)و «جامعه‌پذیری» (Socialization) نسل‌های مختلف، در یک جامعه و در نزد هر قوم، ایفا می‌کند.

و اما از دیدگاه مردم‌شناسانه، هر *اقلیم قومی* به‌عنوان پاره‌یی مهم از پیکرهٔ ایران، بخشی بزرگ از فرهنگ ملی‌ـ دینی ما را در خویش جای داده است. در هر آیین از آیین‌های مردمان این خطه، ما به دیدار فرهنگی غنی نایل می‌آییم که شمیم آیین‌های تمدنی بزرگ و دیرپا را ـ‌که همان تمدن ایرانی است‌ـ به مشام می‌رساند. بررسی ژرفان‌گرانه (Intensive) این آیین‌ها ، در هر روستا و ناحیه و ضبط آیین‌ها، باورها، سروده‌ها و الگوها و انگاره‌های فرهنگی (Cultural Pattern) ایشان، ما را از زوال بخشی مهم از داشته‌ها و اندوخته‌های فرهنگ پربارمان نجات می‌بخشد.

فرهنگ‌های قومی، هنوز شفاهی و غیرمکتوب است. این فرهنگ‌ها با دگرگونی شیوه‌های زندگی که ریشه در تغییر تکنولوژیکی، (دگرگونی ابزار مادی چون ابزار کار کشت) گذر زمان، از دست رفتن کارکردهای آداب و آیین‌های قدیمی و گسترش وسایل ارتباط‌جمعی دارد، در خطر نابودی قرار گرفته است. اکنون باید این سختی را بر خویش هموار ساخت که با بررسی میدانی و ضبط آداب، آیین‌ها و باورداشت‌ها، مانع فراموشی غنای فرهنگی و اصالت‌های کهن گردید. این مانع شدن، ناشی از این باور است که حیات هر قوم، بخشی از شناخت انسان را نسبت به جهان، در خویش جای می‌دهد. (... وجعلناکم شوبا و قبائل لتعارفوا...) مرگ هر فرهنگ قومی، مرگ بخشی از ابزارهای شناخت گیتی است و بی‌گمان حفظ، ثبت و ضبط آداب و آیین‌های اصیل ایرانی، فرهنگ ملی ما را توانمندتر می‌سازد.

بحث بر وجوه مشترک دانش‌های مردم‌شناسی و زبان‌شناسی، از جمله واژه‌شناسی (Lexicology) کمکی شایان به شناخت فعالیت‌های فرهنگی اقوام دارد. واژه‌شناسی از دیدگاه هر دو دانش مذکور دارای اهمیتی بسزا است، چرا که علاوه‌بر نمایش چگونگی

ساخت‌پذیری و دگرگونی‌های «آوایی» (Phonetic) و «واجی» (Phonemic)، در تفهیم و تفاهم بینش و تفکر قومی و دینی و نیز جهان‌بینی اقوام مؤثر است.

واژه‌شناسی ـ در قالب‌های عامیانه یا زبان‌شناسانه ـ پژوهشگر را با سیستم تفکر و اندیشه‌ی اقوام آشنا می‌سازد و همچنین پیوند زبانی اقوام ایرانی را بیشتر آشکار می‌کند و این خود دیگربار باور به یگانگی اقوام ایرانی را دوچندان می‌کند و ایشان را در مقاومت فرهنگی استوارتر می‌گرداند.

همچنان که بیشتر در گفتار آمد، تنوع و گوناگونی، آن‌چنان که در گونه‌های جانوری و گیاهی، سبب غنای افزون‌تر است، در فرهنگ جهانی نیز، ژرفایی بیشتر فرهنگ انسانی را در بر دارد و امروزه چه بسیار مردم‌شناسان و پژوهندگان دانش‌های انسانی‌اند که بر زوال و نابودی اقوام و تبارهای از دست رفته افسوس می‌خورند. در گذشته زوال تبارها و فرهنگ‌های بومی «بومزادان» در نتیجه دو عامل «ژنوسید» Genocide (نسل‌کشی، کشتار قومی) و «تنوسید» Ethnocide (قوم‌کشی، قومیت‌کشی) روی می‌داد؛ اما امروزه بی‌گمان عامل دیگر و مهم‌تری پا در میان گذارده است.

گروهی زوال زبان و فرهنگ بومی را به گردن زبان فارسی می‌اندازند و حتی افزون‌تر، از اقلیت‌زدایی و اقلیت‌ستیزی سازمان یافته، در اعصار دور و اقلیت‌ستیزی سازمان یافته ، در اعصار دور و نامشخص نام می‌برند. اما آیا به‌راستی واقعیت چنین است؟ در دانش‌های انسانی چون جامعه‌شناسی Sociology و مردم‌شناسی Ethnology، داشتن دیدی «استاتیک» نادرست بوده و داشتن دیدی «دینامیک» و سیستم‌گرا سفارش می‌شود. بر این اساس نمی‌توان ارزش‌های طبقاتی گروهی خاص، چون خوانین را عامل اصلی زوالی همه‌گیر قرار داد، چه در دربارهای انگلستان نیز پادشاهان بریتانیایی، به‌جای سخن گفتن به زبان مادری، به زبان فرانسوی که «زبان ادبی» شناخته می‌شد، سخن می‌گفتند

حال می‌پرسید: سبب زوال زبان‌ها و فرهنگ‌های بومی را درکجا باید یافت؟ باید دانست که تمام نهادها، سازمان‌ها، مؤسسات و پدیده‌های تمدن امروز، سازندهٔ بخش مهمی از ارزش‌های رایج در اجتماع نیز می‌باشند. آموزش و پرورش، دانشگاه، رادیو، تلویزیون، سینما و... از بار ارزشی فراوان برخوردار بوده و پدید آورنده ارزش‌های اجتماعی‌اند. در ایران، زبان همهٔ این پدیده‌ها، زبان فارسی است. «فارسی» از آن‌چنان ارج و ارزشی برخوردار است که هنجار «فارسی‌گویی» را در هر شهر و دهاتی پدید می‌آورد. اما در دیدی کلان‌تر و سازمان‌یافته‌تر باید گفت: جوامع سنتی که در چارچوب اقتصاد خویشاوندی و قبیله‌ای قرار داشتند، به مرحله‌یی فراتر گام نهاده‌اند. این مرحله را می‌توان حد واسط میان اقتصاد سنتی و اقتصاد مدرن دانست (اقتصاد نیمه‌رقابتی).

در این جوامع، وسیله اصلی تولید، ماشین می‌گردد و روابط تولیدی جوامع ملوک‌الطوایفی درهم شکسته می‌شود. کشاورزی و زمین که وسایل اصلی تولیدند، جای خود را به تولید ماشینی می‌دهند، *به‌علت درهم شکسته شدن قدرت‌های محلی، تمرکز شدید شده و برای اینکه قدرت مرکزی واقعی و پراقتدار باشد، آداب و رسوم محلی، زبان محلی، پول محلی، اقتصاد محلی و قوانین و مقررات محلی جای خود را به فرهنگ و اقتصاد ملی و یکپارچه می‌دهند.* «ملت» و «دولت» به‌جای «قوم»، «قبیله» و «شبه‌حکومت‌ها» می‌نشینند، یعنی آنچه که «آگوست کُنت» نیز در ترسیم تکامل اجتماعی جوامع به آن اشاره می‌کند.

با این وجود با پافشاری فراوان باید گفت که فرهنگ‌ها و زبان‌های بومی در ایران را باید به‌عنوان یادگارانی بس ارزشمند از گذشته‌های سرزمین ما، حفظ کرده و پایدار و پایا ساخت و اجازه به اندیشه زوال، فراموشی و فروپاشی آنها نداد. اما در این راه تلاش و کندوکاوی آگاهانه لازم می‌باشد؛ نه حرافی‌های خیال‌بافی‌های عوامانه. باید بیش از باورهای قوم مدارانه و شوونیستی، با این اندیشه در حفظ زبان و فرهنگ بومی کوشید که هر تبار و قوم با فرهنگ و زبان دیرین سال خویش، بخشی از نگاه انسان را نسبت به جهان در بردارد و مرگ آن، مرگ بخشی یگانه و گرانسنگ از هویت بشریت است.

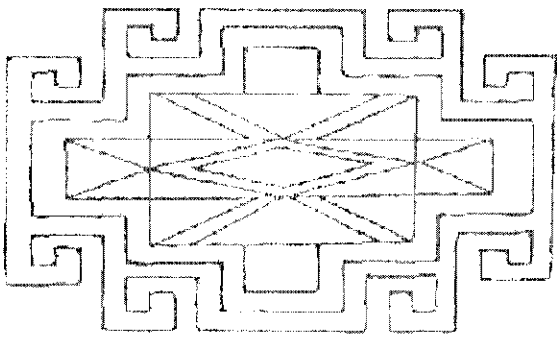

اقلیت‌ها

کتابی در روشنگری یک موضوع جهانی

ـ اقلیت‌ها
ـ محمدرضا خوبروی پاک
ـ نشر شیراز
ـ ج اول، ۱۳۸۰
ـ ص ۲۴۲

«اقلیت‌ها» کتابی است که با هدف اشنا کردن خواننده با کلیات موضوعی که در جهان امروز به نحووسیعی مطرح است؛ توسط *محمدرضا خوبروی* پاک نگاشته شده است. مؤلف در این کتاب از منابع ومأخذ بسیاری سودجسته است و در جای جای کتاب گهگاه بحث را به موضوع اقلیت‌های ایرانی نیز کشانده است. کتاب یک دیباچه و شش فصل دارد. عناوین فصل‌های کتاب به قرار زیر است:

ـ کلیات و پیشینهٔ تاریخی
ـ طبقه‌بندی اقلیت‌ها
ـ خواسته‌های اقلیت‌ها
ـ تعریف اقلیت‌ها
ـ ستم به اقلیت‌ها
و حمایت از اقلیت‌ها

ما سعی خواهیم کرد در این مختصر، گزارش مشروح از این کتاب را به‌دست دهیم. پیش از هر سخنی باید از زنده‌یاد، محمد جعفر پوینده یاد کرد که برای اولین‌بار در ایران، موضوع اقلیت‌ها را در ترجمه‌هایش در مجله پیام یونسکو، طرح کرد.

خوبروی در دیباچه، به بحثی کلی درباره‌ی اقلیت‌ها ـمفهوم امروزی آن، تبعیض وستم به اقلیت‌هاو ... دست زده است. او می‌نویسد:

«بعضی از صاحب نظران، سده بیستم میلادی را «سده اقلیت‌ها» نامیده‌اند. این نام‌گذاری از آن رو نیست که مسئله قلیت‌ها با این سده زاده شده است؛ زیرا نگاهی سطحی به تاریخ جهان نشان می‌دهد که رفتار ناخوشایند با اقلیت‌های زیرسلطه،اعم از قومی، ملی یا مذهبی، گرفتاری‌های همیشگی جوامع ناهمگون بوده است. تفاوت میان سده بیستم با سده‌های پیش از آن، از سویی به دلیل افزایش آگاهی اقلیت‌ها (آگاهی به ویژگی‌ها و به فرودستی‌شان)؛ بی‌ثباتی دولت‌های ملی و فروریزی دولت‌های فدرال؛ و نیز مداخله بیگانگان در امور اقلیت‌های کشورهای دیگر است، و از دیگر سوی به سبب گستردگی پدیده ستم به اقلیت‌ها و مبارزه آنان برای احقاق خود، اصطلاح اقلیت‌ها در این سده رواج فراوانی یافت، بی‌آن که در تعریف آن توافقی به عمل آمده باشد حوادث و بحران‌های ناشی از خواست اقلیت‌ها و گروه‌های قومی، چنان رواج یافته است که می‌توان پیش بینی کرد که سده بیست‌ویکم، «سده رستاخیز اقوام» باشد.

امروز دیگر، کلمه اقلیت، آن معنای محدود پیشین را ندارد و کاربرد گسترده‌تری پیدا کرده است. مفهوم امروزی اقلیت، مفهومی شمارشی و عددی نیست، بلکه این اصطلاح درمورد همه گروه‌هایی به کارمی‌رود که در یک جامعه زندگی می‌کنند ولی به علت وابستگی قومی، مذهبی، زبانی ویا حتی قرابت رفتار و عادات، از دیگر افراد آن جامعه متمایز می‌شوند.

اقلیت از دیدگاه فلسفه سیاسی، برحسب تعریف و طبیعت خود، گروهی است زیر سلطه و اگر گروه مسلط و حاکم وجود نداشته باشد، اقلیتی نیز در میان نخواهد بود.

تبعیض و ستم به اقلیت‌ها، بهانه‌های گوناگونی دارد. رنگ پوست، ریشه قومی، اعتقاد مذهبی، زبان و فرهنگ ویژه، همه بهانه‌هایی هستند که گروه حاکم از آن استفاده می‌کند تا وظایف و شرایط خاصی را به آن‌ها تحمیل کند. مشخص کردن اقلیت‌ها و قراردادن آن‌ها در وضعیت فرودست، علت اولیه و اساسی تشکیل یک اقلیت است.

هنگامی‌که فردی به خاطر لهجه، رنگ پوست، اعتقادات مذهبی و یا دیگر وابستگی‌هایش مورد ازار و اذیت قرار می‌گیرد، نه تنها آن را فراموش نمی‌کند، بلکه علاقه‌اش به این وابستگی‌های هویت ساز افزون‌تر می‌شود.

فرهنگ فرانسوی لاروس، برای نخستین بار در سال ۱۹۰۸ از اقلیت‌های ملی نام برد و در سال ۱۹۴۱ نیز تعریفی از اقلیت‌های قومی به دست داد.

مسئله اقلیت‌های قومی و ملی از اوائل سده بیستم و به‌ویژه پس از جنگ جهانی اول در سطح بین‌المللی مطرح شد و به اوج خود رسید. در این زمان بود که چهار امپراطوری بزرگ، معروف به «زندان‌ملت‌ها» (المان، اتریش، مجارستان، روسیه و عثمانی) فرو ریختند و از تجزیه آنان، کشورهای تازه‌ای ایجاد شد که در آنها اقلیت‌های گوناگونی سکونت داشتند. در نتیجه، کوشش‌های فراوانی در سطح بین‌المللی برای یافتن راه‌حل همزیستی مسالمت‌آمیز در این کشورهای نوپا به عمل آمد.

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، باردیگر مسأله حقوق

اقلیت‌ها مطرح شد و این بار کشورهای پایه‌گذار سازمان ملل متحد، خواستند با رعایت و احترام به حقوق بشر موضوع را حل کنند.

از سال ۱۹۶۰ نقشه جغرافیای سیاسی دو قاره آسیا و آفریقا بکلی تغییر کرد. کشورهای نوپای رها شده از چنگ استعمار،که اغلب مرزهای دوران استعماری را داشتند،حقوق اقوام گوناگون را به بهانه حفظ وحدت و یکپارچگی سرزمین مورد انکار قراردادند. در قرن بیستم در بیشتر کشورهای آسیایی و افریقایی، اندیشه ملیت‌گرایی (ناسیونالیسم) با شدت هرچه تمام‌تر مطرح شد. قوانین اساسی کشورهای تازه به استقلال رسیده، به منظور ایجاد حاکمیت ملی و یا اختراع وایجاد نوعی وحدت ملی، براساس تمرکز شدید و طرزتلقی متعصبانه ملی نوشته شدند. در نتیجه کشورهای نوپا، بدون داشتن سابقه دولت ملی، کوشش‌های خود را به جای اینکه متوجه برقراری حقوق فردی کنند، معطوف به ایجاد وحدت ملی کردند.

در کشورهای جهان سوم، حاکمان نیز به اقلیت‌سازی می‌پردازند. اقدامات حاکمان که به اقلیت‌سازی می‌انجامد، از این قرارند: عدم رعایت و ملاحظه گروه اقلیتی، انکار شخصیت جمعی و همگونی آنان، تقلیل تعداد افراد گروه، بیرون راندن آن‌ها از سرزمین‌شان، انکار همه سنت‌های تاریخی گروه و زبان و فرهنگ آنان.

در ادامه تمام این بحث‌ها، پژوهشگر به ایران می‌پردازد و می‌نویسد: حل مسئله قومی در ایران، بستگی تمام به برقراری دموکراسی داد.

خوبروی، از زبان شاهرخ مسکوب «یگانگی در گوناگونی» را صفتی می‌داند که برای ایران مصداق دارد: «وحدت فرهنگی بدون وحدت سیاسی، یگانگی در ریشه و پراکندگی در شاخ و برگ».

مؤلف، برای مشخص کردن فرق ملیت و قومیت تعریف قومیت را در کتاب به دست می‌دهد: «*قومیت عبارت است از گروهی که از نظر زیست‌شناسی، حداقل چند نسل پایندگی و ماندگاری داشته باشند؛ ارزش‌های فرهنگی مشترک داشته باشند، فضای ویژه ارتباطی و کنش و واکنش مخصوص به خود را داشته باشند؛ به عنوان واقعیتی جداگانه از دیگر گروه‌ها، خود را بشناسانند و دیگران نیز آن‌ها را به این عنوان بپذیرند*».

امروزه در دنیا هشت هزار قوم وخلق با شش هزار و هفتصد زبان مختلف زندگی میکنندوبا اینحال تنها ۱۸۸دولت عضو سازمان ملل متحد هستند.همچنین در حدود ۶۰ قوم بی دولت وجود دارند که یا یک تشکیلات سیاستی فرودولتی دارندویادارای نهادهای هستند که زبان آنها را پایدار نگه داشته است. همچنین ده ها قوم اقلیتی شده وجود دارند که فاقد دولت و نهادهای پایین تر از آن هستند اما از شناسایی , حداقل در مورد زبان خود برخوردارند. هزاران قوم ناشناخته یا کم شناخته شده نیز هستند که از هیچ نهاد فرهنگی یا زبانی برخوردار نیستند.

کلیات و پیشینه تاریخی

برخی از پژوهشگران، شناسایی و دانش اقلیت‌ها را، الیگولوژی «oligologie» نامیده‌اند. کلمه oligo از ریشه یونانی و به معنای «تعداد کم» است.

مسئله اقلیت‌های قومی و ملی، با پیدایش دولت ملی در اواخر سده هیجدهم میلادی مطرح شد و سپس با همه‌گیر شدن آن در سده نوزدهم و آغاز سده بیستم بیشتر شکل گرفت. هر چند که در اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ اشاره‌ای به حقوق شهروندان اقلیت نشده که این امر ناشی از تفکر فردگرایانه رایج در انقلاب فرانسه بوده است.

در کنگره برلین ۱۸۷۸ نخستین بار از اصل کلی حمایت از اقلیت‌ها و احترام به آزادی مذهب وهم‌چنین، حقوق مدنی و سیاسی افراد سخن می‌گفت. برابران پیمان، موضوع حمایت از اقلیت‌ها قطعی شد.

با پایان یافتن جنگ جهانی اول و با انقلاب روسیه، فاتحان جنگ معتقد شدند که علت اصلی وقوع جنگ مسئله اقلیت‌های قومی بوده است. این دو موضوع هم در اعلامیه ویلسن و هم در اعلامیه لنین بنام حقوق خلق کارگر «ژانویه ۱۹۱۸» مطرح شده بود.

با تأسیس جامعه ملل، عبارت حمایت از اقلیت‌های ملی و اصطلاحات اقلیت نژادی، اقلیت زبانی، مذهبی، ملی و قومی وارد ترمینولوژی حقوقی شد و به نظر می‌رسید که از این پس حقوق اقلیت‌ها محترم شمرده خواهد شد.

اقلیت‌ها واستعمار زدایی

قطعنامه سازمان ملل در باره اعطای استقلال به ملت‌های مستعمره (۱۴ دسامبر ۱۹۶۰) پذیرفته است که هر ملتی حق تعیین سرنوشت آزادانه خود را دارد اما در شرایط موجود حقوق بین‌المللی، این حق تنها در مورد ملت‌هایی به رسمیت شناخته می‌شود که زیر سلطه بیگانه باشند. بحث در این است که بیگانه کیست؟ آیا بیگانه فقط دولت خارجی است؟ و یا این که قوم مسلط به قوم یا اقوام دیگر نیز بیگانه است؟ اختلاف‌ها و برخوردها، از همین جا آغاز می‌شود. باید گفت که در حقوق بین‌الملل تنها دولت‌ها موضوع حق و تکلیف قرار می‌گیرند. به این ترتیب ملت وجود دارد اما باید الزاماً توسط یک دولت سخن بگوید.

تعارض میان اعلامیه حقوق بشر واصل حاکمیت دولت‌ها، سرانجام به انعقاد دو میثاق بین‌المللی منجر شد که در مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۱۶دسامبر ۱۹۶۶) به اتفاق‌آرا به تصویب رسید. هدف اصلی در دو میثاق بالا، این بود که اصول مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر را به صورت تعهدی اخلاقی دراورند.

در ماده ۲۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، به حقوق اقلیت‌ها با این عبارت اشاره شده است: «*در کشورهایی که اقلیت‌های قومی، زبانی و مذهبی زندگی می‌کنند، افراد وابسته به آن‌ها را نمی‌توان از حقوق مشترکشان در زندگی فرهنگی، مذهبی و به کاربردن زبان مخصوص‌شان محروم کرد*».

ماده ۲۷، سه نوع حق را به رسمیت شناخته است: «*حق زندگی فرهنگی ویژه، حق اظهار عقیده مذهبی و اجرای فرایض مذهبی و حق استفاده از زبان ویژه*».

در سال ۱۹۷۷، نیز گزارشی به نام «مطالعه درباره حقوق افراد وابسته به اقلیت‌های قومی، مذهبی و زبانی» تهیه شد.

اتحادیه اروپا واقلیت‌ها

پیمان اروپایی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در ۱۹۵۰میلادی به امضای پاره‌ای از دولت‌های اروپایی رسیداز ۱۹۸۹با توجه به افزایش تقاضا برای عضویت در اتحادیه اروپا موضوع اقلیت‌ها حاد و فوری به نظر رسید. در

۱۹۹۴پیمانی به نام حمایت از اقلیت‌های ملی به وسیله کمیته وزیران تهیه شد و از فوریه ۱۹۹۸ به اجرا گذاشته شد. از جمله موارد ذکر شده در این پیمان می‌توان به این موضوع اشاره کرد: عدم تبعیض در دسترسی به رسانه‌ها برای دریافت و پخش برنامه‌ها،کمک به برابری فرهنگ‌ها، مذاهب، و زبان وسنت‌ها، آزادی اجتماعات و انجمن‌ها، آزادی بیان، اندیشه و مذهب، آزادی آموزش، برقراری روابط و همیاری فرامرزی، مشارکت در زندگی اقتصادی فرهنگی و اجتماعی، ممنوعیت همانند سازی اجباری. این پیمان، اولین ابزار حقوقی چند جانبه‌ای است که قدرت قانونی برای حمایت از اقلیت‌های ملی را دارند.

کنفرانس امنیت وهمکاری اروپا و اقلیت‌ها

این کنفرانس از ۱۹۷۵ به موضوع اقلیت‌هامی‌پردازد. در ژونیه ۱۹۹۲ کنفرانس سران دولت‌های اروپایی در هلسینکی، در اعلامیه نهایی خود، نقض حقوق اقلیت‌های ملی را خطری برای صلح و پیشرفت اروپا دانست. در ۱۹۹۴ در اجتماع پنجاه و دو کشور عضو کنفرانس در بوداپست، کشورهای عضو، دوباره بر حمایت خود از اقلیت‌ها تأکید کردند، پس از این اجتماع نام کنفرانس، به سازمان تغییر یافت. امروز، سازمان مذکور کوشش می‌کند تا از راه آموزش به جذب اقلیت‌ها در جامعه ملی دست‌یابد. از مجموع اقداماتی که صورت گرفته است، انتخاب سه راه حل برای حمایت از اقلیت‌ها را می‌توان مورد توجه قرار داد: نخست راه حل اعلامیه حقوق بشر، دیگری روشی که برای حفظ امنیت اروپاست و سومی؛ پیش‌بینی‌های لازم برای حفظ گوناگونی فرهنگ‌ها و زبان‌های اقلیتی. منشور اروپایی که برای هر فرد، حق به‌کار بردن زبان محلی و اقلیتی را در زندگی خصوصی و عمومی به رسمیت شناخته است، از نمونه‌های راه حل سوم است.

از آغاز دهه ۱۹۹۰، یک جریان فکری به نام «حق مداخله» گسترش زیادی پیدا کرد. این نظریه که در ۱۹۹۱ به مرحله عمل درآمد، استثنایی بر اصل «عدم مداخله» است. در دوم آوریل ۱۹۹۲ دولت فرانسه،از شورای امنیت سازمان ملل در خواست کرد تا به عنوان وظیفه مداخله بشر دوستانه» درباره ستم‌هایی که به گروه‌های ساکن عراق روا می‌شود، مداخله کند. در سی‌ام آوریل همان سال پرچم سازمان ملل بر فراز زاخو در عراق افراشته شد.

اصول حمایت از اقلیت‌ها، اینک به صورت جزیی از حقوق و وظایفی در آمده است که می‌توان آن‌را «ارزش‌های مشترک بشریت» نامید.

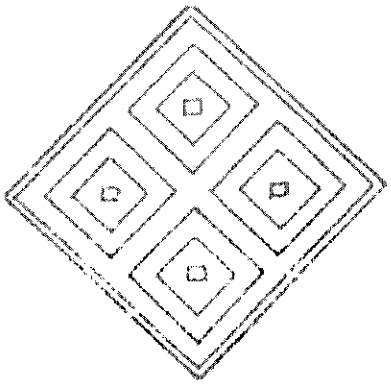

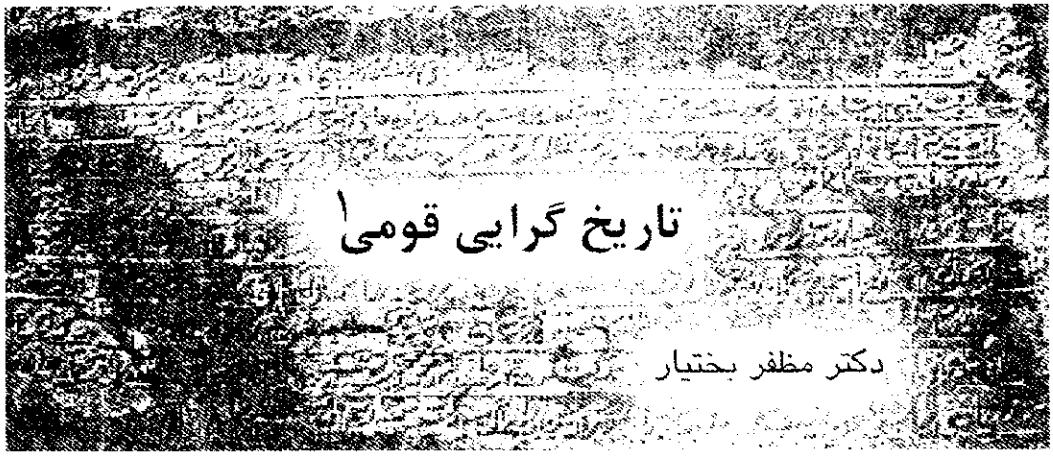

تاریخ گرایی قومی[1]

دکتر مظفر بختیار

تاریخ‌گرایی در میان بختیاریان از دیرباز ریشه در سنت‌ها و آداب قوم داشته است. مهمترین انگیزهٔ توجه بدان، شناخت و حفظ بنیادهای تبار و نژاد به عنوان یکی از وجوه مهم در ارزش‌ها و امتیازات کهن ایلی است. چیزی که در واقع پدیدآورندهٔ حسّ تاریخی‌گری و نگاشتن تبارنامه‌ها و ثبت اخبار و وقایع ایام در میان بیشترینهٔ اقوام کهن[2] است. همین‌است که تا چند سده پیش از این ـ که می‌تواند سابقهٔ آن به هزاره بپیوندد ـ سوادمندان هرتش یا طایفه روی‌دادها، زاد و مرگ‌ها و موادث مهم سال را در طومار گونه‌هایی نوشته در میان نای بند نهاده با قیر طبیعی یا انگم (صمغ) آنرا آب‌بنده[3] کرده، برای ماندگار ساختن و آگاهی آیندگان در مسیر کوچگذر سالیانه درون اشکفت‌های *مروارید* و *هلاگون* و *اشمَره* می‌گذاشتند. این کار ممکن است در نظر کسانی که امروزه از دیدگاه‌های به تشخیص خویش علمی که به عشایر و گذشته‌های آنان چونان اقوامی بدوی می‌نگرند، شگفت‌انگیز و ناباورانه آید، اما به هرحال واقعیت چنین بوده است. هم اخبار آن به تواتر رسیده و هم تا چندین سال پیش که سالمندان ایل به یاد می‌آورند برخی از این *نی‌آکندها* به صورت پوسیده و خط سترده بر اثر نم‌آب و گزندهای طبیعی از نهفت لایه‌های غبار گذشت زمان و از دل خاک بدست می‌آمده است.

به هر حال شناخت نادرست و دانش اندک از میراث‌های فرهنگی و سوابق و گذشته تاریخی عشایر است که غالباً تصوری ناشایست از بساطت و نافرهیختگی و بدوی‌گری و ناداشت آثار مدوّن و مکتوب فرهنگی نسبت به ایل‌وندان پدید آورده و القاء کرده و تعمیم داده است. طبیعتاً بختیاریان قوم و قبیله‌ای با پشتوانهٔ فرهنگی که آثار متعدد برآمده از کاوش‌های باستان‌شناسی و برنوشته‌ها و سنگ‌کنده‌های موجود، مظاهر آشکار آن تواند بود و اوضاع نه چندان دور محیط آن سرزمین، در متون جغرافیایی و تاریخی قدیم منعکس است، میراث فرهنگی و ادبیاتی فراخور گذشته خود تواند داشت.

علاوه‌بر ادبیات بومی[4] که شاعران متقدم بختیاری چون *ملای کُرّونی*[5] و از طبقه‌ی متأخر داراب افسر به‌گویش بختیاری چنان سخن‌پردازی کرده‌اند که در جوهرهٔ شعر و درقیاس با ادب متعارف یادآور ماجرای متنبی و علی پیروزه شاعر طبرستانی است که گفت: «حرمت معانی سخن راست که به منزلت روح است، نه لغت، را که به محل قالب است.»[6] تعداد سخنوران بومزاد بختیاری که از قدیم به ادب فارسی پرداخته‌اند و نام برخی از آنان در تذکره‌های عمومی هم آمده است چندان است که *عمّان سامانی* تذکرهٔ مفصل *مخزن‌الدّر* را در سال ۱۲۸۵هـ در احوال مردان و زنان سخنور بختیاری بپرداخت[7] و دلبستگی با آثار ادب فارسی در بین ایل‌نشینان تا به حدی است که کمتر کس از اسواران و افراد عادی بوده و هست که با شاهنامه و دیوان حافظ و آثار نظامی و احیاناً متنوی انس و الفتی شورانگیز نداشته باشد. بطوری‌که شاهنامه‌خوانی و خواندن خسرو و شیرین بخشی مهم از *ادبیات آهنگین*[8] بختیاری بشمار می‌آید.

در ذوقیات و عرفان نیز افرادی نام‌آور به نسبت زمان خود از بختیاری برخاسته‌اند که احوال ومقامات آنان به تفصیل در کتابهایی چون ریاض و حدائق و بستان‌السیاحهٔ شیروانی و طرائق‌الحقایق نایب‌الصدر شیرازی ذکر شده است. منظومهٔ *آبابا الاسوند* متخلص به سرحدّی (۱۱۹۵-۱۲۴۷ هـ) در تمثیل مراحل سیر و سلوک به پیاده‌راه‌ها و گریوه‌های میان اصفهان تا بختیاری در حدّ خود از نمونه‌های مبتکرانهٔ ادب رمزی عرفانی در آثار سدهٔ گذشته است. در توجه به فقاهت ومعارف اسلامی و دروس حوزوی هم تعداد طلاب بختیاری در برخی از حلقه‌های درس چندان زیاد بوده که گاه هیاهنگ آنان مجلس درس را آشفته می‌ساخته[9] و برخی از آنان در حوزه‌های علمی شهرت و اعتبار بهم رسانیده بودند.[10] همچنان‌که در فلسفه و علوم عقلی بعضی از شاگردان مبرّز حاج ملاهادی سبزواری مانند ملامحمدحسن اهل بختیاری بوده‌اند. *میرزا حبیب‌دستان* اهل روستای بن از لار بختیاری مترجم کتاب *حاجی بابای موریه* و مؤلف تذکره خط و خطاطان به زبان ترکی در آغاز عمر در کسوت و از زمرهٔ همین طلاب بختیاری بود.

ایلخانان بختیاری و حتی برخی از ایل بانوان[11] عموماً فرهیخته و ادب ور و بخصوص تاریخ‌دان بوده‌اند. در دورافتاده‌ترین روستاهای بختیاری به شهادت سیاحتگران و ناظران کتابخانه‌های ارزشمند فراهم ساخته دفترخوانان و کتابداران و خوشنویسان و وراقان و هنرمندان کتاب‌آرا گرد آورده بودند.[12] بدین ترتیب تعدادی زیاد خوشنویس و حکّاک و نقاش و صحاف و شیرازه‌بند استاد و کاردان در میان اهل محل تربیت یافتند که برخی از آنان در تاریخ این هنرها شهره‌اند. البته پرورش یافتن رجال بزرگ در محیط روستاهای گمنام در نظام قدیم آموزشی ایران سابقه‌ای طولانی دارد. به استناد کتب تراجم و رجال به‌خصوص آثاری چون مشیخه‌های سمعانی و ابن‌عساکر و اشبیلی و مجلسی از بسیاری روستاهای کوچک و دورافتادهٔ ایران‌زمین در طول زمان گاه صدها محدّث و فقیه و شخصیت بلندآوازه در علم و ادب و فلسفه و عرفان برخاسته است.

درچنان محیط پویا کلانتران و کدخدازادگان[13] ایل از عهد کودکی به شیوهٔ فرزندپروری ایل سالاران با ایلداری و آسواری و جنگاوری و مهر و ستیز با طبیعت وحشی سرزمین خود از یک‌سو و از دیگرسو با دفتر و کتاب و نوشت و خواند آشنا می‌شدند. سلطهٔ این روحیهٔ فرهنگ‌گرای بود که از میان نسل قدیم و طبقات متقدّم ایلخانان و بزرگان بختیاری مردانی دانشمند و فرهنگ‌جوی و مؤلف در میان ایل تربیت یافتند. توجهی که این مردان ایل پرورد در قرن گذشته به نشر معارف و ایجاد مدارس و

ترجمه و چاپ کتاب، به‌خصوص از جهت حسن تشخیص در گزینش آثار ارزندهٔ مربوط به فرهنگ و تاریخ و ادب ایران برای انتشار نشان داده‌اند، در مقایسه با شرایط و امکانات آن زمان بی‌سابقه است. اینست که در گذشته کمتر اهل خط و ربطی از ایل زیستگان بوده است که در آن هنگامهٔ رواج ادبیات خاطره‌نویسی و تاریخ‌نگاری که از مشخصات دورهٔ قاجار است از خود خاطرات نامه یا تاریخی شخصی و خانوادگی به یادگار ننهاده باشد[۱۴] حتی نخستین خاطرات و سفرنامه‌ای که تاکنون از یک بانوی ایرانی سراغ هست نوشتهٔ *حاج بی‌بی کوکب بختیار* است، در شرح سفر فرنگستان همراه با همسر خود *فتحعلی‌خان سردار معظم* که در هشتاد و اندی سال پیش به ضرورتی پیش آمده بود. در این سفرنامه به‌خصوص آگاهی و تیزبینی و خودناباختگی و بی‌اعتنایی نویسنده در برابر ظواهر مردم‌فریب فرنگ و کوشش در حفظ شعائر و آداب و سنن ایرانی و مذهبی بسیار قابل توجه است.

بدین‌ترتیب ادبیات خاطره‌نویسی و نگاشتن و تاریخ و رخدادهای ایل نزد بختیاریان به نسبت یکی از مجموعه‌های سرشار در این زمینه است و یاری‌دهندهٔ پژوهشگر برای تدوین مواد تاریخ بختیاری که به قول گارثویت همواره جوینده را بر کام و ناکام می‌دارد[۱۵] مهمترین آثار قدیمی و منتشر نشده‌ای که از این دست می‌توان برشمرد *مجمع‌الانساب میرزا عبدالله*، *شمس‌التواریخ میرزا عبدالوهاب*، *روزنامهٔ خاطرات حسینقلی‌خان ایلخانی* که به زبان انگلیسی ترجمه و بوسیلهٔ دانشگاه کمبریج منتشر شده است، *نوشته‌های خسروخان سردار ظفر* که قسمت‌های پراکنده‌ای از آن در یک مجلد چاپ شده و به‌علت کاست و افزودهای فراوان و متوالی و گسست مطالب تفاوت بسیار با تحریر اصلی دارد، *نامه‌های گزارش‌وار لطفعلی‌خان امیرمفخم* که میکروفیلم مقداری از آنها در مرکز اسناد کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است و از معتبرترین اسناد دربارهٔ آخرین روزهای سلطنت محمدعلی شاه و وقایع منجر به فتح تهران است، یادداشت‌های *علی‌قلی‌خان سردار اسعد* که خلاصه‌ای از آنها بوسیلهٔ خود سردار در *خلاصة‌الاعصار* (تاریخ بختیاری) چاپ شده است و قسمت عمده‌ای هم در جریان گرفتاری فرزندش جعفرقلی‌خان سردار اسعد همراه با دست‌نویس دیگر تألیفات و ترجمه‌های *حاج علی‌قلی‌خان* به یغما رفته است، یادداشت‌های تاریخی *خان‌باباخان اسعد*، *تاریخ مفصل سپهرالسلطنه*، *تاریخ حاج میرزا زیرک* که بیشتر ناظر بر وقایع مشروطه است، *کتابچهٔ آقا جناب اصفهانی* که با توصیه و زیر نظر مرحوم *سردار فاتح* به گردآوری واژه‌های گویشی و آداب و رسوم قدیم بختیاری پرداخته، نوشته‌های *انجفقلی اسیوند* و *امان‌الله‌خان ایزدپناه سهرابی* و بالاخره کتاب *کشف‌النسب* و *کشف‌الاسرار اسکندرخان ضعیم‌الدوله عکاشه*.

از مقدمه بر کتاب تاریخ ایل بختیاری[۱۶]

۱- عنوان از سوی نشریه ولات است

2-Rosenthal,F: A *History of Historiography*, P.12-16

۳- این گونه روش برای نگهداری اسناد از پیش از اسلام در ایران معمول بوده است. بنگرید به الاعلاق‌النفیسه تألیف ابن‌رسته، لیدن ۱۸۹۹، ص ۲-۱۱۶. الفهرست ابن‌ندیم، چاپ فلوگل، ص ۲۴۰. اکنون هم در بلوچستان بنچاق‌ها و قباله‌ها را درون نی نگهداری می‌کنند. (نظری به بلوچستان، نوشته محمد برقعی، تهران ۱۳۵۳، ص ۱۳۸)

۴- از کهن‌ترین تحقیقاتی که دربارهٔ ادبیات بومی بختیاری شده است مقالهٔ زوکوفسکی است در سال ۱۸۸۹:

Zukowski: *Journal Min. Narodn Proweshy*.1889

لوریمر نیز که تحقیقات مفصل دربارهٔ زبان بختیاری دارد، در سال ۱۹۱۹ بخش مهم کتاب «داستانهای ایرانی» خود را به ادبیات داستانی و فرهنگ بختیاری اختصاص داد:

Lorimer: Persian Tales , London 1919, PP 197-321 (Bakhtiari Tales)

همچنین بنگرید به گفتار پرفسور ولادیمیر مینورسکس دربارهٔ ادبیات بختیاری در:

Encyclopedie de l` Islam. Paris 1936. T0me III, PP.45-6

همچنین بنگرید به گفتار پرفسور ولادیمیر مینورسکس دربارهٔ ادبیات بختیاری در:

Encyclopedie de l` Islam. Paris 1936. T0me III, PP.45-6

۵- برخی از اشعار و عزلیات ملازلفعلی کروبی که به زبان اصیل بختیاری است در سال ۱۹۲۷ بوسیله مر بررسی و چاپ شده است:

Marr-Y: *Comptes- rendus de l Acca*. De l URSS, 1927. PP. 55-2

تحقیقات بعدی که پژوهشگران ایرانی و خارجی در زمینه‌های گوناگون فرهنگ و تاریخ و زبان و ادبیات و دست‌بافتها و هنر بومی بختیاری انجام داده‌اند، متعدداست و متنوع و از آنها کتابنامه‌ای مفصل بر می‌آید.

۶- بهاءالدین محمدبن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تهران ۱۳۲۰، ص ۱۳۸.

۷- شادروان ابوالفتح اوژن کتاب «تاریخچهٔ دو قرن اخیر شعرا و عرفای چهارمحال بختیاری» (تهران ۱۳۳۲) را در تکمیل تذکرهٔ عمان و با اشتمال بر مطالب ان تألیف کرد. همچنین بنگرید به کتاب سخنوران دوران، تألیف دینشاه ایرانی سیلیستر، بمبئی ۱۹۳۳، ص ۹۶-۵۸۶.

۸- اصطلاح ادبیات آهنگین را نخست خانم نادره بدیعی در کتاب خود «تاریخچه ادبیات آهنگین ایران» (تهران ۱۳۵۴) بکار برده و در این زمینه به بحث پرداخته است.

۹- آقا نجفی قوچانی، سیاحت شرق،مشهد ۱۳۵۱، ص ۱۸۱،۱۸۷.

۱۰- عبدالمحسن مشکوه‌الدینی، دو همسفر یا دو رفیق راه، کرج ۱۳۶۱،ص۱۵.

11- Wilson-Arnold t: Persia, A political officer`s dairy 1907-1914, London 1941,p.175

و برگردان فارسی و کوتاه شدهٔ آن به عنوان سفرنامه ویلسون، ترجمهٔ حسین سعادت نوری، تهران ۱۳۶۳، ص ۵۰-۲۲۹.

Bird-Isabella L: *Journey in Persia*, London 1891, Vol, I, pp. 290-330.

12- Allemagne, Henry-Rene d`:*Du Khorassan au pars des Backhtiaris*, Paris 1911.Tome IV, p. 203-232.

و مقاله علامه قزوینی در مجلهٔ یادگار، ۵: ش ۱-۲/۱۰۱-۹۹. دوستعلی خان معیرالممالک، مجله یغما: ۱۱/۷۲، ۶۸.

۱۳- کدخدازاده، اصطلاح ایلی است و ارتباط با مفهوم روستایی ان ندارد.

۱۴- المآثر و الآثار، تهران ۱۳۰۶هـ، ص ۱۲۷.

15-Gene P. Garthwaite, *Khans and Shahs*, a documentary analysis of the Baktiyari in Iran, Cambridge University Press 1983. p. 4.

این کتاب یکی از معتبرترین آثار تحقیقی در تاریخ معاصر بختیاری است که دانشگاه کمبریج آنرا در سلسله انتشارات اصلی خود منتشر کرده است. ترجمهٔ فارسی کتاب از نگارنده ضمن مجموعهٔ ایرانشناسی انتشارات فراز در دست چاپ است. همین تاریخ عکاشه یکی از منابع مورد توجه در کتاب مزبور است.

۱۶- تهران انتشارات بساولی، فرهنگسرا، ۱۳۶۵.

آواره تـر از بـاد

قصه تبعیدیان بختیاری تبار

ظهراب مددی

در کنار مهاجرت درون‌ایلی، برخی از بختیاری‌ها به سرزمین‌های بسیار دور رفته‌اند که ارتباط و دست‌یابی به سرزمین اجدادی خود را کاملاً از دست داده‌اند. این مهاجرت‌هاکه بیشتر اجباری بوده‌اند، بر اثر نقشی بود که بختیاری‌ها در تاریخ ایران از صفویه به بعد داشته‌اند و همیشه در مقابل زورگویی‌های حکومت‌های وقت می‌ایستادند، که برای تضعیف آنان سرزمین آنان را بین چند استان تقسیم کردند و بخشی از آنان را به سرزمین‌های بسیار دور به حالت تبعید فرستادند و موفق شدند که کاملاً ارتباطشان را با سرزمین اجدادیشان قطع کنند.

بعد از به قدرت رسیدن نادر، بختیاری‌ها تحت فرماندهی علی‌مردان‌خان چهارلنگ به مخالفت با دولت مرکزی پرداختند. نادر هم از چند سمت به آنان حمله برد و پس از شکست آنان علی‌مردان را دستگیر و اعدام کرد. او به‌عنوان مجازات بیشتر بختیاری‌ها، حدود ده هزار خانوار هفت‌لنگ و چهارلنگ را به تربت‌جام و دیگر مناطق خراسان تبعید کرد. بازماندگان تبعیدیان اینک، در شهرهای سبزوار، تربت‌حیدریه، نیشابور، کاشمر، سرخس، گناباد و..... ساکن‌اند و خود را بختیاری می‌دانند. البته گاهی هم مانند خود ما، خود را «لُر» می‌نامند. پس از استقلال افغانستان، برخی از این تبعیدیان در آن سوی مرزها و در منطقه‌ی هرات ماندند. اینان هم خود بختیاری می‌نامند و برخی از آنان نام خانوادگی بختیاری را دارند.

گروهی از این تبعیدیان پس از مرگ نادر به سرزمین‌های اجدادیشان بازگشتند. بد نیست بدانید که نادر به جای این افراد، هزار خانوار کُرد عشایر زنگنه را از کرمانشاه به سرزمین بختیاری آورد و در ناحیه «باغ ملک» و «قلعه تل» (قله تُل) جای داد.

ترکان افشار که از ناحیه خراسان به این منطقه کوچانده شده بودند نیز همین وضع را داشتند و الان در «دره خزینه» که در مسیر جادهٔ مسجد سلیمان اهواز قرار دارد سکونت گزیده‌اند و جزء چهارلنگ به‌حساب می‌آیند.

بعد از مرگ نادر، بختیاری‌ها توانستند با کمک کریم‌خان زند در جهت احیای حکومت صفویه تلاش‌های بکنند، اما اختلاف کریم خان زند با علی‌مردان‌خان، موجب قتل خان بختیاری شد و باز کریم‌خان هم‌چون نادر دست به تبعید بختیاری‌ها زد و گروهی از بختیاری‌ها هفت‌لنگ را به شهر قم و گروهی دیگر از چهارلنگ‌ها را به فسا در استان فارس اقامت اجباری داد.

قبل از مهاجرت‌های اخیر بختیاری‌ها، به‌ویژه بختیاری‌های ساکن شهرهای خوزستان به اصفهان گروهی از بختیاری‌ها که بیشتر «شیرانی» هستند و گویا ازسوی منوچهر معتمدالدوله به‌عنوان گروگان به اصفهان برده شده‌اند و اکنون در محله‌های باغ مراد، بیدآباد و لنبان سکونت دارند. اینان چون در جوار سرزمین بختیاری ، یعنی جایگاه اجدادی خود قرار گرفته‌اند، توانسته‌اند فرهنگ و زبان اجدادی خود را حفظ کنند و اخیراً با آغاز فعالیت‌های فرهنگی بختیاری در اصفهان، با نهادهای متولی این‌گونه فعالیت‌ها ارتباط برقرار کرده‌اند و دوباره به دامن قوم خود بازگشته‌اند.

برخی از احمد خسروی‌های زراسوند هم به اطراف شاهین‌شهر کوچ کرده‌اند و در «چاله‌سیاه» مقیم‌اند. اینان و هم‌چنین آنانی که در خراسان هستند، گاهی هم‌چون دیگر بختیاری‌ها خود را «لُر» می‌نامند.

دکتر جهانگیری یکی از استادان دانشگاه تهران، چند سال پیش در مصاحبه‌ای با کیهان فرهنگی گفتند که: اجداد من از خوانین بختیاری بوده‌اند که بر اثر اختلاف خانوادگی پس از کوچ به روستاهای زنجان، در چند پارچه آبادی آن‌جا اقامت می‌کنند. آنان فرهنگ و زبان اجدادی خود را کاملاً از یاد برده‌اند.

طایفه خدری ساکن در روستاهای دهنو و چم‌مراد و گماروندها، در دهستان جم بوشهر، طایفهٔ «لُر» در جیرفت و طایفه‌های *فیلوند* و *پاگیر* و *بوگر* از کشکولی قشقایی هم ریشه در بختیاری دارند.

البته از آن‌جایی که بختیاری‌ها گاهی خود را «لُر» می‌نامند و برخی از آنان در گذشته‌های دور به دیگر سرزمینه‌ها رفته‌اند و هنوز خود را لر می‌دانند. از این‌جاست که بعضی اوقات تعیین هویت لُر کوچک یا لُر بزرگ بودن آنان دشوار می‌شود.

علی صالح‌خان یکی از بزرگان بختیاری است که در جنگ قندهار همراه نادر بوده است. برادر ایشان به‌نام اسماعیل‌خان هم دوشادوش ایشان در جنگ‌های نادر شرکت می‌کرد. اسماعیل‌خان پس از گشایش هندوستان و بازگشت اردوی نادر به ایران: در شهر پیشاور پاکستان فعلی

(که در آن زمان استقلال نیافته بود و جزئی از هندوستان به‌حساب می‌آمد) ماندگار می‌شود. فرزندان او هم اکنون یکی از خانواده‌های مهم و معتبر آن سرزمین به‌حساب می‌آیند و به «بختیار» معروف‌اند. گویا افرادی هم در شهر جمشیدپور هندوستان فعلی ساکن‌اند. شاید بی‌مناسبت نباشد که این مطلب را بیاورم: چند ماه پیش مطلبی دربارهٔ ادبیات ایران در یکی از روزنامه‌های ایران از شخصی به نام منوچهر بختیار از پیشاور خواندم که احتمال دارد از فرزندان اسماعیل‌خان باشند.

در دورهٔ قاجار، بختیاری‌های زیادی به‌عنوان گروگان در دربار می‌زیستند که در تهران ماندگار شده‌اند. هم‌زمان با مشروطه، بختیاری‌هایی که با سپاه مشروطه به تهران عزیمت کردند پس از فروکش کردن حوادث ناشی از نهضت مشروطه برخی از آنان در تهران و اطراف تهران مانند ورامین، شهریار، ری باقی ماندند. در ساوجبلاغ هم از فرزندان بختیاری مهاجر زندگی می‌کنند.

ما از مهاجرت بختیاری‌ها در روزگاری که نه به‌نام بختیاری بلکه با نام‌های دیگر، احتمالاً «کُرد» یا «لُر» مشهور بوده‌اند، اطلاعاتی دقیق نداریم. به‌دلیل پراکندگی اقوام زیادی که در سراسر ایران به‌نام لُر و کُرد هست، چه‌بسا برخی از اینان بختیاری‌هایی باشند که از پیش از تغییر نام ایل و با این نام‌ها یعنی کرد یا لُر بدان سرزمین‌ها رفته‌اند و پس از جایگیری در آن سرزمین‌ها خود را به این نام‌های معرفی می‌کنند. افرادی که از دیگر اقوام به درون ایل ما مهاجرت کرده‌اند، از بختیاری‌ها با نام «کُرد» یاد می‌کنند و نام مرکز استان چهارمحال و بختیاری «شهرکرد» هم مؤید چنین مطلبی می‌تواند باشد. به هرحال ارتباط نژادی و زبانی ما با کردها امری انکارناپذیر است.

به‌طورکلی ما یا از وجود هم‌تبارانمان در دیگر سرزمین‌ها بی‌خبریم، یا اطلاعات محدود و ناقصی از آنان داریم که لازم است فکری اندیشید چرا که برای حضور فعال در زمینه‌های فرهنگی سطح کلان، نیاز به حضور آنان در متن فعالیت های فرهنگی قوم بختیاری داریم و این کار ممکن نمی‌شود مگر با شناخت و ارتباط با آنان.

همان طور که آورده شد گروهی از هم‌تباران ما چه خواسته چه ناخواسته از ایل خارج شده‌اند. گروه زیادی از این میان به سرزمین‌های دور و نزدیک چون استان خراسان، همدان، کرمان، فارس، اصفهان، کهگیلویه و بویراحمد و حتی دیگر کشورها مانند هند و پاکستان و افغانستان رفته‌اند و در آن‌جا ساکن شده‌اند که تقریباً از تحولات زبانی و اجتماعی و فرهنگی آنان ناآگاهیم. این بی‌اطلاعی باعث شده است که فهرست جامعی از توزیع جغرافیایی بختیاری‌ها در اختیار نباشد. ما و حتی خود بختیاری‌های، مهاجر، نمی‌دانیم که جزء کدام طایفه بوده‌اند و اجدادشان پیش از کوچ در کدام بخش از سرزمین بختیاری زیست می‌کرده‌اند؟ انگیزه‌ی آنان از جابجایی چه بوده است؟ گرچه انگیزهٔ برخی از آنان مانند بختیاری‌های خراسان، برایمان کاملاً مشخص است.

اخیراً بختیاری‌های ساکن در دیگر استان‌ها که از دامن ایل جدا مانده‌اند، مانند خراسان و همدان سعی در شناخت و ارتباط با قوم خود را دارند. چند سال پیش گروهی از دانشجویان یکی از دانشگاههای تهران برای بازدید از مسجدسلیمان و تأسیسات نفتی آن آمده بودند. دو نفر از آنان که از بختیاری‌های نیشابور و همدان بودند، وقتی دریافتند مسجدسلیمان بختیاری‌نشین است و من هم بختیاری، به وجد آمدند و چنان رفتار می‌کردند که انگار مرا سال‌هاست می‌شناسند. این دو از من درخواست کردند تا آنان را در یافتن طایفه و محل سکونت اجدادی‌شان یاری دهم. متأسفانه با شرمندگی تاکنون نتوانسته‌ام با کمک کتب تاریخی و خاطرات به‌جامانده از دوران گذشته و حتی افراد مطلع قدیمی، این گره به‌ظاهر کور را باز کنم و این نقطه‌ی تاریکی است در تاریخ بختیاری که امیدوارم روزی روشن شود. چون که برای ارتباط با آنان نیاز به این آگاهی‌ها داریم.

خلاصه همان‌گونه که بختیاری‌ها به‌طرق مختلف و به دلایل گوناگون سرزمین اجدادی خود را ترک کرده‌اند، افرادی هم به میان ایل ما آمده‌اند که نمونه‌ی بارز آن اعراب است که به آنان عرب کمری (درمقابل اعراب صحرا) می‌گوییم. اینان آداب و رسوم بختیاری را کاملاً پذیرفته‌اند، ولی زبانشان آمیخته‌ای از واژه‌های بختیاری و عربی است. ما دیگر اینان را نه عرب، بلکه بختیاری می‌دانیم. جالب این جاست که این عرب‌های بختیاری به خود بختیاری‌ها، «کُرد» می‌گویند.

علاوه‌بر اعراب که نمونه‌ی مشخص و بارز مهاجرین هستند، اقوام دیگری هم به سرزمین ما کوچ کرده‌اند که به دلایل مختلف و از همه مهم‌تر واهمه از سوءاستفادهٔ احتمالی برخی، در به‌هم زدن اتحاد و هم‌بستگی قومی، از ذکر نام و موقعیت جغرافیایی آنان خودداری می‌کنم تا زمان مناسب بیان آن فرا رسد.

به هرحال ما باید به «آمدگان» با روی باز، خوشامد بگوییم و در صدد گفتن سلام به «رفتگان» باشیم، چرا که همان‌گونه که پیش از این آورده‌ام، ما سخت نیازمند حضور معنوی و فکری تمامی آنانی هستیم که نام بختیاری را دارند. به نظر من چندان اهمیتی هم ندارد که از کدام طایفه‌ایم و در کدام بخش از سرزمین بختیاری یا به‌عنوان قوم بختیاری در دیگر سرزمین‌های خارج از ایل سکونت داریم. اصل این است که ما همگی خود را «بختیاری» بدانیم که می‌دانیم.

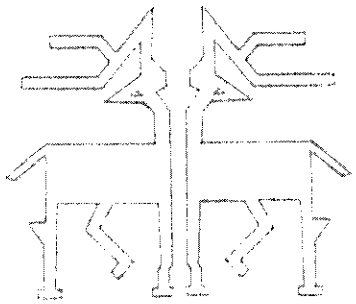

قوم لُر و ستم قومی دو قرن اخیر

وحیدامین (زاگرس)

...لُرها در قدیم هم ثروتمند بودند و هم نیرومند. اما امروزه برای آنها فقط غرورشان باقی مانده است. چون از ثروت و نیرومندی دیگر خبری نیست... به بعضی از دهات سر زدم، تعدادی از لُرها به‌علت ضعف ناشی از گرسنگی، حتی ۵ دقیقه هم نمیتوانستند روی پا بایستند... در ایران وقتی می‌خواهند فقرزدگی را مجسم کنند می‌گویند: من یک لُر هستم!... یا اینکه می‌گویند: من یک لُر پاپتی (پابرهنه) هستم!...

... فقر بی‌اندازه لُرها، معلول تاراج و چپاول ارتش ایران بود. این تراژدی به سیاست رضاشاه در رابطه با مطیع کردن آنان مربوط می‌شد... برنامه‌ای که بالاخره به قتل‌عام و غارت آنها انجامید... اما تا چه حد شخص رضاشاه مسئول تراژدی و مصیبت‌های وارده بوده، مسئله‌ای است قابل بحث. بعید نیست که او اطلاع کافی نداشت که ارتش او با لُرها چه کرده و چه می‌کنند. شاید هم اطلاع داشت اما چشم و گوش خود را بسته بود. به هر تقدیر یکی از ننگین‌ترین فصول تاریخ سلطنت رضاشاه به دست یکی از افسران او که بین ایرانیان به «قصاب لُرستان» مشهور است، نوشته شده است.

(ویلیام او. داگلاس. سرزمین شگفت انگیز و مردمی مهربان و دوست داشتنی. صفحات ۱۷۰و۱۶۷و۱۵۹)

یک نسل کشی قومی، که از صفحات تاریخ معاصر زدوده شده است!

اسناد و مدارک تازه و نو یافته، چون نامه‌های محرمانه و خصوصی دربار قاجار و پهلوی، خاطرات سیاسیون و نظامیانی که خود شخصاً در وقایع مناطق لُرنشین و قلع و قمع آنها دخیل و ناظر بوده یا حضور داشته‌اند و هم‌چنین سفرنامه‌ها وخاطرات سیاحان بیگانه که همزمان با وقایع اخیر، به این مناطق سفر داشته‌اند که چندی است که به همت برخی مترجمان، برگردان و در اختیار افکار عمومی قرار گرفته، خود بهترین داور جهت قضاوت است که گوشه‌هایی پنهان از این دو سده جنایت، پاکسازی و نسل‌کشی قومی حکام فاجر و جابر را در حق قوم لُر برملا می‌کند.

از این جمله، ناصرالدین شاه در جواب نامه‌ای از ظل‌السلطان، فرزند خود،که در آن نامه از والی لُرستان و ایلخانی بختیاری به سعایت و بدگویی پرداخته، و از سفر سیاحان خارجی به این منطقه، اظهار بدگمانی کرده، چنین پاسخ نوشته است:

«...طوری باطناً بکنید که به انها (سیاحان خارجی) خوش‌نگذرد و یک، اسباب وحشتی در سیاحت خود ملاحظه کرده، دیگر میل نکنند به سیاحت، و این فقره را هم از الوار و اکراد بدانند نه از شما...» (اسناد نویافته، ابراهیم‌صفایی، سندپانزدهم،ص۸۷)

نامه بالا، از آن جهت حائز اهمیت است که همزمان دو سه تن از سیاحان فرنگی در لرستان به طرز مشکوکی به قتل می‌رسند که بدنامی آنان برگردن یاغیگری لُرها افتاد!

رضاشاه نیز، طبق دستورالعمل بالا و سیاست داخلی قاجار، زمینهٔ حمله به لرستان را با چنین بهانه‌ای چید و با تمهیداتی، در لرستان، سرلشکر امیر طهماسبی، وزیر راه را، که دلخوشی از او نداشت، به توسط عمال خود به قتل رساند و آن را به لُرها نسبت داد!

«... اشتباه کوچک قاتلین که در لباس محلی با لهجه غلیظ تهرانی صحبت می‌کردند، معلوم کرد که مرتکبین قتل غیر محلی و بطوری‌که به زودی معلوم شد، دو نفر از گروهبان‌های لشکر بودند...»

(کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا منصور رحمانی، جلد۱، ص ۶۵)

قصاب لرستان

رضاشاه با چنین ترفندی، بزرگترین لشگرکشی حکومت خود، به فرماندهی سپهبد امیر احمدی معروف به قصاب لرستان را علیه اتباع لُر خود، فراهم کرد و فجیع‌ترین قوم‌کشی تاریخ معاصر ایران را رقم زد که متاسفانه نویسندگان، تاریخ‌نویسان و سیاسیون مزدور و قلم به مزد در ایران، از کنار آن به راحتی گذشته و از تاریخ معاصر آن را حذف کرده‌اند. فجایعی که شاید مصایب اقوام کرد و بلوچ و ترکمن در تاریخ معاصر ایران، در برابر آن کوچک می‌نماید.

«...یعنی لُرها را واقعاً «قلع و قمع» کرد. به طوری‌که پشتکوه برای سال‌ها خالی از سکنه شد. به همین جهت عنوان قصاب به او دادند....»

(کهنه سرباز ...جلد ۱، ص ۵۵)

ویلیام او. داگلاس، قاضی مشهور دیوان عالی کشور امریکا که اندکی پس از قوم‌کشی لُرها، به لرستان سفر کرده و قصاب لرستان را نیز حضوراً ملاقات نموده، در سفرنامه خود، *سرزمین شگفت‌انگیز*، فجایع و قتل و غارت عمال حکومت وقت، سپهبد امیر احمدی و سپهبد حبیب‌اله‌خان شیبانی، نسبت، به لُرهای لرستان، بختیاری، بویر احمد و ممسنی را به تفضیل شرح داده که برخی از وقایع فجیع که خود دیده و یا شنیده، بسی شگفت‌انگیز و متأثرکننده است.

او از زبان پیر مردی لُر که استثنائاً از قتل‌عام قصاب امیر احمدی، جان به در برده، چنین می‌نویسد:

«من از او سؤال کردم که درباره امیر احمدی چه می‌داند؟ او نگاهی عجیب و پرمعنی به من کرد و سری تکان داد، شرح داستان را با احتیاط تمام آغاز کرد و من خیلی تلاش کردم تا او را به بازگو کردن جزئیات ماجرا ترغیب نمایم و به او قول دادم که آنچه را که او می‌گوید برای کسی فاش نکنم یا لااقل اسمی از او به میان نیاورم....

.....ما صد نفر بودیم که در بیست کلبه کوچک و چادر زندگی می‌کردیم، هزارها رأس بز وگوسفند وهزار رأس گاو وگوساله و قاطر و دهها اسب داشتیم، تعدادی از جوانان ما در قلعه فلک‌الافلاک محاصره شده بودند. جوانان ما بلا استثنا کشته شدند. خوانین ما را دار زدند. ارتش پیروز شده بود. نبرد دفاعی به پایان رسیده بود حالا دیگر مانعی در راه جاده‌ای که رضاشاه در نظر داشت بسازد وجود نداشت.»

او داستان خود را چنین ادامه داد:

«چند روز بعد در اردوگاه خود نشسته بودیم که از دور گرد و خاک زیادی را مشاهده کردیم عده‌ای از سوار نظام ارتش بودند که چهار نعل به‌طرف کلبه های م می‌آمدند. سرهنگی هم فرمانده این واحد بود وقتی که به اردوگاه ما رسیدند سرهنگ با صدای رسا و بلند فرمانی صادر کرد و با این فرمان سربازها از اسب پیاده شدند. سپس سرهنگ فرمان قتل عام ما را صادر کرد و در اجرای این فرمان سربازان ما را هدف قرار داده شروع به تیراندازی کردند. تعدادی از کودکان ما هنوز در گهواره در خواب بودند و تعدادی در گوشه وکنار بازی می‌کردند. سربازان به هر بچه‌ای که می‌رسیدند او را می‌گرفتند و لوله هفت‌تیر خود را در شقیقه او می‌گذاشتند، ماشه را می‌کشیدند و مغز او را متلاشی می‌کردند. زنها جیغ می‌کشیدند و از چادرها به بیرون می‌دویدند. زن من در گوشه‌ای خزیده بود واز ترس مثل بید می‌لرزید. من جلوی او ایستاده بودم و کاردی هم در دست داشتم که یک مرتبه صدای تیراندازی بلند شد و من نقش زمین شدم و از حال رفتم.»

«وقتی به هوش آمدم، زنم را در کنارم دیدم که خون از بدنش جاری است. جسد او و جسد چند زن وبچه دیگر، روی زمین افتاده بودند. همه اینها در اثر اصابت گلوله‌های سربازان کشته شده بودند. ولی خود من در اثر اصابت گلوله‌ای که در گردنم فرورفته بود، زخمی شده بودم و آنها به خیال این که من مرده‌ام، مرا رها کرده بودند تا اگر احیاناً کشته نشده‌ام با یک مرگ تدریجی و زجرآوری بمیرم. من پس از هوش آمدن بلافاصله، چشمانم را بستم و در همان وضع بی‌حرکت باقی ماندم، چون صدای سرهنگ را شنیدم و متوجه شدم که او و سربازانش هنوز محل را ترک نکرده‌اند. من از گوشه چشم و از زیر پلک‌های نیمه باز آنها را دید می‌زدم. شما ممکن است حرف مرا باور نکنید. شما قطعاً آنچه را که من دیدم باور نمی‌کنید ولی قسم به نانی که در سفره این خانه هست آنچه می‌گویم حقیقت دارد»

شرطبندی برسرمسافت دویدن اجسادبی سرا

خلاصه پیرمرد به سخنان خود چنین ادامه داد:

«سرهنگ چندین نفر از جوانان ما را که اسیر کرده بود جمع کرد و بلافاصله دستور داد با زغال آتش روشن کنند. من فوراً متوجه شدم در حال تدارک چه جنایت فجیعی است. او دستور داد یک طاوه آهنی بزرگ آماده کنند و طاوه را روی آتش بگذارند تا خوب تفته و قرمز رنگ بشود، آنگاه دستور داد یکی از جوانان لُر را بیاورند. دو نفر سرباز دستهای جوان را محکم گرفتند و سومی هم با یک شمشیر تیز در عقب او ایستاد سپس با اشاره سرهنگ، سرباز جلاد با شمشیر سر جوان را قطع کرد. هنگامی که سر از بدن جدا شد و به کناری افتاد، سرهنگ فریاد کشید: « بدو...بدو» و همزمان یکی از افراد طاوه سرخ شده را روی گردن بریده چسباند. جسد بی‌سر از جا بلند شد و یکی دو قدم دوید و بعد افتاد. سرهنگ مثل اینکه از این عمل شنیع خود رضایت حاصل نکرده باشد فریاد کشید: «آن جوان بلند قد را بیاورید. فکر می‌کنیم که او بهتر از این‌ها بدود.» خلاصه آن بیچاره را هم آوردند و این بار با دقت بیشتری سر او را بریدند و طاوه آهنی را روی گردن بریده محکوم قرار دادند به طوری‌که این بار جسد بی‌سر توانست یکی دوقدم بیشتر بدود، خلاصه این عمل سبعانه ادامه پیدا کرد تا اینکه یک بار سرهنگ خودش شخصاً در این عمل شنیع شرکت کرد و این بار خود مسئولیت گذاشتن طاوه آهنی تفته را روی گردن محکوم قبول نمود ولی چون او به موقع نتوانست طاوه را روی گردن بریده قرار دهد، لذا وقتی جلاد سر محکوم را از تن جدا کرد خون از گردن محکوم در حدود یک متر فواره زد و سر و روی او و همه اطرافیان را خونی کرد.»

«پس از این که چند نفری از جوانان با این وضع فجیع کشته شدند، فکر تازه‌ای در مغز دیوانه سرهنگ خطور کرد تا بر سر مسافت دویدن اجساد بی‌سر شرط‌بندی کنند و بر سر تعداد قدم‌هایی که اجساد می‌توانند بدوند برد و باخت راه بیندازند.»

«خلاصه این جنایت بارها و بارها تکرار شد تا انجا که بالاخره اجساد و سرهای همه محکومین هر کدام یک طرف روی زمین تلمبار شد. گفتنی است که هربار که این عمل وحشیانه انجام می‌شد خود سرهنگ و افسران و درجه‌داران و سایر افراد مثل تماشاچیان مسابقه فوتبال با دست زدن و هورا کشیدن و هلهله دوندگان را تشویق می‌کردند که قبل از افتادن هر چه بیشتر بدوند.»

پیرمرد که از فرط خشم و غضب صورتش به زردی گرائیده بود مکثی کردو من از این فرصت استفاده کردم و پرسیدم: *«خوب، بالاخره در این مسابقه دو اجساد، برنده چه کسی بود؟»*

او چند دقیقه‌ای سکوت کرد سپس گفت: *«سرهنگ در اغلب شرط‌بندی‌ها، برنده شد: فکر می‌کنم فقط در یکی از شرط‌بندیها که جسد توانست ۱۵ قدم بدود، هزار ریال برنده شد.»*

من مجدداً رو به او کرده پرسیدم: سرهنگ بعد از این ماجرا چه کرد؟ او در پاسخ به این سئوال چنین گفت:

«خوب معلوم است که چه کرد، او دستور داد همه گاوها و گوسفندان و اسب و الاغ‌ها و سایر اغنام و احشام ما را ببرند و روز بعد چند کامیون آوردند و همه اسباب و اثاثیه و بالاخره همه دار و ندار ما را از قبیل قالی‌ها و سماورها و بشقاب‌ها و طلاآلات و زینت‌آلات و لباس‌های ما را بار کامیون کردند و بردند.»

پرسیدم: *«تو در این گیرودار چه کردی؟»*

جواب داد: *«من خودم را به طرف چشمه‌آبی که داخل درّه کوچکی قرار داشت کشیدم و زخم خود را شستشو دادم. من آنقدر ضعیف شده بودم که دو شب تمام قدرت حرکت را نداشتم تا این که روز سوم قدری حالم بهتر شد و توانستم روی پای خود بایستم و اجساد را به سختی و زحمت زیاد دفن کنم. همه مردها و زن‌ها و بچه‌های ما بلا استثنا کشته شده بودند و لاشخورها گرد آنها جمع شده بودند. بطوری‌که من برای دفن کشته‌ها مجبور بودم آنها را از اطراف اجساد دورکنم.»*

مجدداًپرسیدم: *«بعد از آن برای سرهنگ چه اتفاقی افتاد؟»*

او در پاسخ با نفرت و تحقیر غیر قابل وصفی گفت:

«سرهنگ؟! ایشان به پاداش شاهکارهایی که در لرستان انجام داده بود، به درجه ژنرالی ارتقاء یافت و بعدها هم وزیر جنگ شد.»

پرسیدم: *«آیا او هنوز زنده است؟»*

او در جواب گفت: *«بله زنده است و در تهران زندگی می‌کند. او اموال غارت شده از دهات ما را بار کامیون‌ها کرد و به‌غنیمت برد.*

«بله آن سرهنگ امروز به تیمسار امیراحمدی قصاب لرستان معروف است.»

بالاخره پس از دقایقی سکوت لب به سخن گشود و

گفت: «میدانی...من یک ایرانی هستم ، من کشورم را دوست می‌دارم. من حاضرم جانم را فدای کشورم بکنم، ولی چه‌کنم که مجبورم به این حقیقت هم اعتراف کنم که من از نظامی جماعت متنفرم و امیدوارم که تا من زنده‌ام به‌چشم خود ببینم که خداوند انتقام ما را از آنها بگیرد.»

ساکت! والا میگم امیراحمدی تو را بخورد!

ویلیام‌داگلاس، بعدها خود شخصاً قصاب لرستان را ملاقات کرد و چنین نوشت:

«مدتی بعد از این ماجرا بود که من امیراحمدی را در یکی از گاردن پارتی‌ها در تهران ملاقات کردم، او مردی بود چهارشانه راست قامت که ظاهرا شصت ساله بنظر می‌رسید. او ضمناً دارای یک سبیل سیاه چخماقی و چشمانی نافذ بود. او یک سری دندان‌های طلایی داشت که هنگام خندیدن به‌خوبی نمایان می‌شد. به زبان روسی و ترکی اشنایی داشت و در ارتش قزاقستان در روسیه آموزش دیده بود. در آن ایام هنوز هم آثار تکبر، نخوت و جسارت از سیمایش و به‌خصوص از طرز صحبت و آهنگ صدایش حتی هنگام بحث‌های خصوصی و خودمانی‌اش هویدا بود.

در این حیص و بیص خانمی از او سؤال کرد: «تیمسارا مناسبات شما با مردم لرستان در حال حاضر چگونه است؟» او در جواب گفت: «آنها با احترام از من یاد می‌کنند. امروز اسم من در اغلب خانواده‌ها مطرح است.»

خانم دوباره سؤال کرد: «ولی چگونه؟»

او خندید، با این خنده همه دندان‌های طلایی‌اش نمودار گردید و پس از مدتی خندیدن گفت: «به این نحو، که اگر کودکی در لرستان گریه بکند، مادرش برای ساکت کردن او می‌گوید: ساکت! والا میگم امیراحمدی تو را با خودش ببرد.»

لشکر شرق، آوارگان لُر را تحویل بگیرد!

فجایع پس از قتل عام نیز شنیدنی است:

«... در پشتکوه، فقط آن عده‌ای از لرها که به عراق گریختند، زنده ماندند و بقیه تمام کشته شدند، در پیشکوه که به علت فعالیت راهسازی و وجود مهندسین و تکنسین‌ها، کشتار به آن صورت میسر نبود، تصمیم به کوچاندن لرها به خراسان گرفته شد که چگونگی عمل غیرانسانی آن، ممکن است خود موضوع تراژدی کم نظیری باشد.» (کهنه سرباز ...جلد ۱ ص ۶۶)

«... برای جلوگیری از اغتشاشات حاصله، بعضی از طوایف که اقامت آنها در برخی نقاط لرستان، مضر و اصولاً تحریکات می‌نمودند، این قبیل طوایف کوچ داده شده و در حدود تهران تا خراسان و از طرفی خوزستان اسکان پیدا کردند....»

(گاوه بیات، گزارشی از عملیات نظامی لرستان درسال ۸ و ۱۳۰۷ شمسی توسط تیمسار رضاقلی جلایر، مجله شقایق، سال ۱۳۷۶، ش ۲، ص ۶۶)

«...گروهان هنگ آهن، الوار را تا شاهرود رسانیده، در انجا تحویل لشکر شرق نمود. کوچاندن این الوار بسیار مشکل و کار پرزحمتی بود. یک قسمت دیگر از الوار پس از چند روز کوچانده شدند و در وراسین سکنی گزیدند... به این ترتیب قضیه لرستان خاتمه پیدا کرد. از این تاریخ به بعد شروع به استفاده از موقعیت شد و برای عمران وآبادی لرستان نقشه‌هایی طرح و عمل شد(!!؟؟)...»

(گاوه بیات، گزارشی از عملیات نظامی لرستان ... ص ۷۶)

اینکه، نقشه‌های وعده شده بالا، جهت عمران و آبادی لرستان و مابقی سرزمین‌های لُرنشین، آیا طی پنجاه سال حکومت پهلوی طرح و عملی شد، قضاوتش با خوانندگان منصف است.؟! اما داستان تبعیدیان لُر و پیامدهای آن و کوچ‌های اجباری نیز حکایت خود را دارد که سخت متأثر کننده است. هزاران خانواده لُرفیلی و لُر بختیاری، طی اقدامی عجولانه با خشونت تمام توسط نظامیان از کوهستان زاگرس به صحرا و بیابان‌های خراسان و قم و...یعنی هزاران کیلومتر دورتر از سرزمین آبا و اجدادی خود کوچانده شدند.

جرم فدوی، همانا این است که لُر هستم!

بسیاری از کودکان، زنان و سالمندان در راه تلف و جان و مال و ناموس بسیاری در راه مورد تعدی وتجاوز نظامیان و درازدستی مردمان بین راه شدند. اسنادی که از عریضه و استغاثه‌نامه‌های تبعیدیان نگونبخت لُر باقی است، که قطره‌ای از دریای بیکران این مصیبت را آشکار می‌کند:

« جرم فدوی همانا این است که لرستانی هستم ... از بدو حیات تاکنون جز رعیتی شغل دیگری نداشته‌ام نه رئیس بوده‌ام و نه خوانین متنفذ ... بی‌جهت بدبخت و تیره‌روز. عائله‌ام تبعید و سرگردان، خود توقیف و مقهور شده‌ام. آیا برای چه؟... من که هستم که باید به چنین بدبختی مبتلا و دچار شوم؟ دو پسر دوساله‌ام در لرستان یک پسر هفت ساله‌ام با زنم در خراسان، آیا اینان از کجا امرار معیشت می‌نمایند؟...»

(نشریه شقایق، سال ۱۳۷۶، ش ۱، ص ۵۲)

مقام محترم فرمانداری قم

«...این بنده خانعلی لر، ساکن مبارک اباد ...از سال گذشته تا به حال، ما را بیچاره و بدبخت نموده و رعیتی را از ما گرفته، حتی دو زوج گاوی خریداری کردم، مالک به ما نداده، ...گاو ما هم تلف شده است. استدعای عاجزانه دارم استرحاماً بعرض یک‌مشت اسیر بیچاره بدبخت رسیدگی و احقاق حق فرمایید...»

(شقایق، ... ش ۳،۴ ص ۱۱۲)

وزارت کشور

«...خیرالنساء، لُر، عیال مرحوم شهنشاه لُر که در سال‌های گذشته، جزو سایر الوار از محل اولیه کوچ و در اطراف قم در قریه راهجرد سکونت و به علت فوت شوهر خود با داشتن چندین بچه کوچک در آن محل بدون هزینه باقیمانده... چون این قبیل اشخاص در ادوار گذشته بنا به دستور مقامات مربوطه از محله اولیه کوچ و در سایر نقاط کشور سکونت داده شده‌اند... از نقطه نظر انسان دوستی و نوع پروری حقیقتاً قابل ترحم می‌باشند، از این جهت ممتنی است مقرر فرمایید در صورت امکان ... دستور داده شود که اهالی محل با واگذاری کارهای رعیتی و غیره از آنان دستگیری و نگهداری نمایند...»

(نشریه شقایق...ش۳و۴ ص ۱۱۳)

در یکی از این مکاتبات متظلمانه، تبعیدی نگونبختی به نام یدالله‌لُر، مظلومانه از درون زندان به مقامات، در بی‌گناهی خود آن آوارگی و تبعید اجباری را چنین وارونه گویی می‌کند:

«... غیر از اظهار تشکر (؟!) و حاضر شدن برای مهاجرت

از روی شوق (؟!) چیزی دیگر عرض ننمودیم... از این محبتی که مخصوص مهاجرت شده بود (؟!) هر چه زودتر استقبال نموده، حرکت نموده...»

(شقایق،... ش۱، ص۵۲)

بهار، دروغ می‌گوید!

در ابتدای سخن خاطر نشان کردیم که فجایعی چنین علیه قوم لُر را، سیاسیون یا روشنفکران قلم به مزد پان‌فارسیست، یا با سکوت خود از تاریخ معاصر حذف کردند و یا اینکه مذبوحانه سعی در وارونه‌نمایی آن کردند. من‌جمله ملک‌الشعرا بهار، شاعر درباری، آن قوم‌کشی و آن همه فجایع را، دقت کنید که چگونه چنین در مدیحه‌ای به رضاشاه ، وقیحانه وارونه جلوه می‌دهد:

به عهد پهلوی شاه جوان بخت
که بادش دولت و اقبال همراه
بیامد لشکری تا قوم لُر را
بـه آداب تمـدن سـازد آگـاه
هم از مرز لرستان شاه‌راهی
کشد تا خاک خوزستان به دلخواه
به ره در پافشاری کرد این کوه
گرف از فرط نادانی سرراه
به امر خسروش در هم شکستند
و از آن پیدا شد این عالی گذر گاه
به تاریخش بهار از حق مدد خواست
بگفتندش زنام شه مدد خواه
چو شد ز امر رضاشه کنده این کوه
بجو تاریخش از لطف «رضاشاه»
۱۳۰۷ شمسی

خوانندگان عزیز دعوت می‌کنم که این شعر را با تأمل بخوانند! چرا که نظامیگری حکومت پهلوی، به روشنی از مضمون آن هویدا است، توجه داشته باشید که برای اینکه قوم لُر، به قول بهار، به *آداب* تمدن آگاه شود، لشکری تدارک وگسیل شده است و نه هیئتی از مهندسین و تکنسین‌ها و فن‌آوران!! و آیا این لشکر عظیم، فقط جهت کندن کوهی و تونلی عازم شدند؟ و به راستی آنچه بقول بهار، گرفت از فرط نادانی سرراه، و به ره در پافشاری کرد، مقصود کوه بوده یا بلکه قوم لُر ؟

آخرین مقاومت , توسط بختیاری ها

آخرین قیام‌های قومی لُرزبانان علیه حکومت پهلوی، در منطقه بختیاری که پیشترها، لُر کبیر (لُرستان بزرگ) خوانده می‌شد، به وقوع پیوست و رقم خورد. سابقه اولین قیام‌های مردمی در بختیاری شاید به عصیان علیمراد زلقی بختیاری برعلیه نادرشاه برگردد که بر خلاف سایر سران قیام در بختیاری، تبار خانی نداشت و عشایرزاده‌ای بیش نبود! از این روی از سوی مورخین خودی و بیگانه مورد طعن بود.

از دیگر اعتراضان مردمی در بختیاری، قیام اسدخان (شاه) بهداروند بود که از فرمان فتحعلی‌شاه مبنی تهیه ذغال از بلوط‌زارهای بختیاری، جهت استفاده توپ ریزان فرانسوی متحد شاه قاجار، سرباز زد و آن را هتک حرمت خود و مردم خویش تلقی کرد که به جنگ *کلنگچی* انجامید که در یک سو بختیاری‌ها و دیگر سو حکومت مرکزی قاجار و متحدان فرانسوی او بودند. قیام ایلخان کبیر بختیاری، محمدتقی‌خان چالنگ که رهبری اندیشمند و ترقی‌خواه بود، علیه محمدشاه قاجار نیز، از نقاط عطف تاریخ مردم بختیاری است. وی یکی از مردمی‌ترین شورش‌ها علیه حکومت قاجار را رهبری کرد و خواست‌هایی به حق مدنظر او و قیامش بود. از دیگرنقاط عطف در قیام‌های قومی مردمان لُر بختیاری، شورشی است که درعهد پهلوی اول پس از *اتحادیه سعادت* و اتحاد سران بختیاری با سران لُرفیلی و سران قشقایی و شیوخ عرب به وقوع پیوست که توسط رضاشاه، به‌سختی منکوب شد. قیام *علیمردان‌خان چالنگ بختیاری*، نیز از اعتراضات قومی مردم بختیاری بود که علیه رضاشاه صورت گرفت و از این ویژه‌گی برخوردار بود که رهبری آن از یک سوی نسب اشرافی ایلخانی نداشت و مهمتر آن که، آگاهی قومی، در رهبریت آن، سخت چشمگیر است.

علیمردان‌خان چالنگ، به‌همراه دیگر جوانان خان‌زاده و تحصیلکرده و رفرمیست بختیاری، مانند *خان‌باباخان اسعد*، *نادرقلی‌خان بختیاری*، *امیر مجاهد* و *سردار فاتح*، کمیته‌ای اصلاحگرانه تحت نام «حزب ستاره بختیاری» پی افکند که قصد آن محرومیت‌زدایی از منطقه لُرنشین بختیاری و آبادی و آزادی و برابری حقوق قومی بود. اقداماتی از جمله رواج صنعت، زراعت، ایجاد مریضخانه‌ها، دارالایتام، شوسه کردن راه بختیاری به اصفهان وکشیدن تلفن. اما پس از اعدام برخی از اعضای کمیته، بعدها او، جمعی تحت نام «هیئت اجتماعیه بختیاری» را تشکیل داد و اعلام نمودکه جهت استیفای حقوق از دست رفته قوم خود علیه دولت پهلوی مبارزه خواهد کرد.

قیام علیمردان‌خان همانند همه اعتراضات مردمی پیش از خود، به سختی شکست خورده و سرانش بر سر چوبه‌دار رفتند.

جان و مال و ناموس ما در دست مشتی ژاندارم عامی

ابوالقاسم بختیار نیزکه آخرین حلقه از این سلسله قیام بود، نیات خود از قیام را چنین آشکار کرد:

«... بختیاری از آغاز دوران نادرشاه تا کنون با همه فداکاری‌ها و جانبازی‌های خود در راه پاسداری از شرف و ناموس ایران، همواره مورد تعدی و تجاوز حکام ولایات بوده و با اینکه پیروزی‌های ثبت شده در طی چند سلسله پادشاهی ایران، مرهون از خودگذشتگی جوانان این سرزمین بوده، لکن نصیبی که از این پیروزی‌ها، برای ایل ما به‌دست آمده، جز بدبختی و ناکامی نبوده است و ما چگونه بر خود هموار کنیم که با داشتن هزران تفنگ بردار و باسواد و رجال شایسته، یک درجه‌دار عامی از دیار ... زبان بر ما حکومت کند و چماق ژاندارم دولت‌ها به عناوین مختلف بر سر ما فرود آید و ما را در حقارت و اسارت نگهدارد...

می‌دانید که سر چشمه، تمام چاههای نفت در خاک بختیاری است، ولی از این همه استخراج و بهره‌برداری، کمترین چیزی به خود بختیاری‌ها نمی‌رسد. درمانگاه نداریم، از همه مظاهر پیشـرفت و ترقی بی‌نصـیبیم و در و گرسنگی، آرد بلوط می‌خوریم. این است زندگی ما که برای احقاق حقوق خود برخاستیم...

... ما برای این قیام ریشه در خویش برخواسته‌ایم نه از دولت خارجی کمک می‌گیریم و نه کسی را در داخل داریم که ما را یاری دهد...»

(تاریخ فرهنگ بختیاری،عبدلعلی بختیاری،ص۸۰)

قیام ابوالقاسم بختیاری یا به تعبیر روزنامه‌های وقت غائله بختیاری، با اعدام او در زندان قصر تهران فروکش کرد و مردم بختیاری با شدت تمام سرکوب شدند. هشدار زیر که از سوی وزارت دفاع ملی وقت، صادر شده، مؤید این امر است:

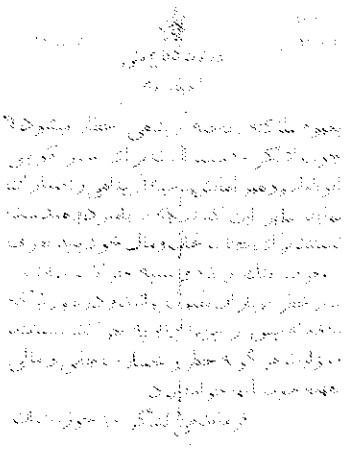

توجه داشته باشیم که این اخطار بمباران علیه یک کشور خارجی و دشمن بیگانه نبوده بلکه بر علیه شهروندان ایرانی است!!

با مردم مستعمره نشین نیز، چنین رفتار نکردند!

بی‌گمان آنچه که مردم لُر را آزار می‌داد، فقط فقر و محرومیت، عدم بهداشت، تاراج سرمایه‌ها و اخذ مالیات‌های سنگین به انحاء مختلف نبود، بلکه تحقیر قومی از سوی ارتشی‌ها و فرمانداران نظامی نقشی مهم در تحریک احساسات قومی و مذهبی مردم بومی داشت.

ویلیام او. داگلاس در کتاب خود، از زبان مردم قشقایی، خبر از سرکرده‌ای نظامی می‌دهد که تعدادی از توله سگهای اصیل بی‌سرپرست خود را توسط سربازان گماشته، به اجبار، از شیر مادران ایلاتی شیر می‌داد! داگلاس از خفت و خواری که بر مردم ایلاتی و زنانشان از این بابت تحمیل می‌شد، خبر می‌دهد. چرا که شیر مادران ایل، که به آن قسم می‌خوردند، خوراک حیوانی نجس می‌شد! این گزارش شاید از دیدگاه خواننده، غلوآمیز و یاوه‌های سیاح خارجی تلقی می‌شود. اما *عبدالله مستوفی* که خود از کارگزاران رضاشاه و توجیه‌کنندگان سیاست‌های اوست، در یاداشت‌های خود به این قضیه اشاره‌ای سربسته دارد که این قضیه ننگین را تأکید می‌کند. او به افسران ارتش در برخورد با مردم بومی، توصیه می‌کند:

«به افسران ارتش هم، برادرانه توصیه و عرض می‌کنم که بر خلاف گذشته... در اسکان هم رعایت مال و حال آنها را بفرمایند که خسارت مادی و آبرویی و تلفات جانی به آنها وارد نیاید و از فرستادن سرپرستی که زن‌های ایل را به شیردادن سگ‌های خود وادار کند، بپرهیزند و بدانند که اینها هرچند نادان، ولی ودیعه خداوندند... همان خرده افسری که این دایگی سگش را بر زن یکی از افراد ایل تحمیل می‌کرد، حالش چطور است؟..»

(شرح زندگانی من،یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، جلد سوم، عبداله‌مستوفی ص ۵۱۴)

تحقیر قومی لُر زبانان

تحقیر و ستم قومی به انحاء مختلف، از سوی عمال دولتی اعمال می‌شد و با مردم لُرنشین همچون مناطق مستعمراتی رفتارمی‌شد:

«... کارگذاران همواره بیم داشتند که فرمانداران و سرپرستان را از بین خودشان برگزینند و این اشتباه را سالیان دراز تکرار کرده‌اندکه یک افسر ... برای فرمانداری بختیاری یا یک ... برای بخشداری بهمئی بفرستند و این فاصله‌ها هر چه بیشتر به جدائی بین دولت و مردم لُر می‌انجامید...»

(تاریخ و فرهنگ بختیاری ..ص ۳۲۴)

«... بختیاری‌ها باید از زیر یوغ ظلم وستم ملیتارسیم یعنی حکومت نظامیان، نجات پیدا کند. نظامیان مدام موی دماغ آن‌ها هستند و آن‌ها را تلکه می‌کنند و حق و حساب می‌گیرند...»

(ویلیام داگلاس... ص۲۰۴)

پل ادوارد کیس، سیاح امریکایی، پس از گریختن محمدرضا شاه پهلوی در زمان محمد مصدق، با بزرگان بختیاری دیدار کرده و از زبان آنان چنین می‌گوید:

«... آنها ما را مانند جانوران شکاری شکار می‌کنند و برای آزادی ما ده‌ها هزار تومان می‌گیرند تا به ریش ما بخندند؟ آیا میدانی غله‌های ما را به همراه حیواناتمان برده و وجهی نمی‌پردازند؟ آیا میدانی مردم ما را گرسنگی می‌دهند؟

... نه شما اینها را نمی‌دانید و نمی‌توانید بفهمید، شما چنین مصایبی را در آمریکا شاهد نبوده‌اید.

.. هر چند زخم‌های ما خوب نشده و خون‌های ما خشک نشده است. من همیشه گفته‌ام هر دولتی که قصد دوستی با ما را داشته باشد درک می‌کند که بختیاری‌ها مردان بزرگی هستند، ما آرزو داریم که به همسایگان فارس (اصفهانی) خود کمک کنیم. ما می‌دانیم که آنها به آب نیاز دارند، ما خاطراتمان را به فراموشی می‌سپاریم. ما گذشته‌هایمان را پشت سر می‌گذاریم و دستمان را به علامت دوستی دراز می‌کنیم. پدران ما از جمله بزرگترین ایرانمداران بودند. آنها به ایران نظم دادند. ما به کشورمان کمک می‌کنیم....»

(خاطرات پل ادوارد کیس آمریکایی، نشنال ژئوگرافیا، سال ۱۳۳۰ش؟)

منابع:

۱ ـ ویلیام او. داگلاس. سرزمین شگفت انگیز و مردمی مهربان و دوست داشتنی. ترجمه فریدون سنجری. تهران نشر گوتنبرگ.۱۳۷۷

۲- ابراهیم صفایی، استاد نو یافته. تهران؟

۳- غلامرضا منصور رحمانی، کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستار رحمانی؟

۴- مجله شقایق، حرم آباد. ۱۳۷۶

۵- دیوان اشعار محمد تقی بهار((ملک الشعرا))تهران، نشر نوین،جلد اول ۱۳۸۰

۶- عبدالعلی خسروی، تاریخ و فرهنگ بختیاری. اصفهان، نشر صحت ،۱۳۷۰

۷- عبدالله مستوفی . شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، کلیشه قرارداد وثوق الدوله تا آخر مجلس موسسان ، تهران، کتابفروشی زوار۱۳۴۳

۸- پل ادوارد کیس. نشریه نشنال ژئو گرافیا، ۱۳۳۰

بختیاری به روایت تصویر

تطور و تحول تاریخی در لباس قومی مردان بختیاری بر اساس نقاشی‌های سیاحان فرنگی

بئوارالیما

قصد این بود که به سیر تطور و تحول لباس قومی بختیاری پرداخته شود، اما در همان ابتدا دریافتم که مطلب به درازا و تفصیل خواهد کشید. لذا در این مقال، فقط اشاره‌ای به چند نقاشی تاریخی و مهم می‌شود و انشاءالله تفصیل برای شماره‌های آینده نشریه ولات بماند.

از مهمترین دستاوردهای مطالعه این مجموعه نقاشی‌های تاریخی مربوط به قوم بختیاری، که به‌شخصه برای خود بنده، نکته‌ای بسیار جالب بوده، این است که بسیاری از اشکال و المان‌ها و ظواهر قومی که در ظاهر اصیل و بنیادین به‌نظر می‌رسند، علی‌الخصوص لباس قومی، بی‌گمان روساخت قومیت است و آنچه زیر ساخت قومیت بوده و اساس و اصیل به‌نظر می‌آید، زبان است و زبان و زبان!

بی‌گمان همان‌گونه که زنان بختیاری، بیش از مردان بختیاری، زبان قومی خود را، از تأثیر و تخریب زبان فارسی مصون و محفوظ نگاه داشته‌اند، به‌همان نسبت مردان بختیاری، چون با جامعه غالب و پیرامون در ارتباط بوده و هستند، به‌ناچار، زبان، لباس و عاداتشان سخت متأثر شده و متحول و دگرگون گردیده است. چندان‌که از پدران و پدربزرگان خود، به‌آسانی، بازشناخته می‌شوند.

کلاه سفید و مشهوری که بختیاری‌ها را یک قرن پیش، با آن می‌شناختند؛ آن‌چنان که میان مشروطه‌چیان تهران، انگشت‌نما بودند! امروزه نه تنها این کلاه سفید در بختیاری رایج نیست، بلکه اصلاً مردم بختیاری خاطره‌ای از آن در ذهن ندارند! و حال آن‌که *چوقای* معروفی که الان بختیاری‌ها را به آن باز می‌شناسند، در تصاویر مربوط به هفتاد و هشتاد سال پیش، هیچ نشانی از آن نیست! چنان‌که در فیلم *کرخ* (علف) که نخستین فیلم مستند تاریخ سینمای جهان بوده و از کوچ بختیاری‌ها فیلم‌برداری شده و یکی ازمهم‌ترین اسناد تاریخی بختیاری و هم‌چنین

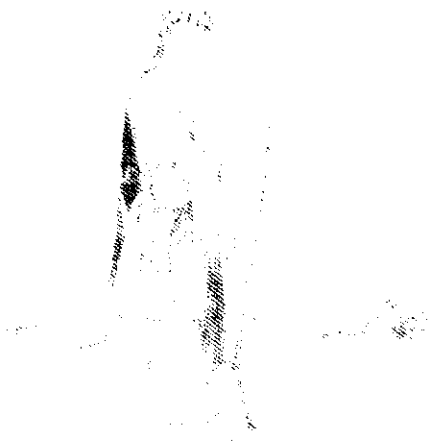

(۲) سر هنری لایار در لباس بختیاری با پشت زمینه قلعه تل

جهان محسوب می‌شود، شما هیچ بختیاری چوقاپوشی را نمی‌بینید!

البته تعجب نکنید! چرا که چوقا، هم‌چون دیگر البسه مردان بختیاری، هم‌چنین کلاه مشکی فعلی، قدمت چندانی ندارد و فقط از لباس محلی بختیاری، آنچه که در تصاویر تاریخی حضور دارد، همین شلوار مشهور بختیاری، معروف به شلوار *دویت* است. هر چند که نام جدید این شلوار نیز از نام انگلیسی کمپانی بریتانیایی تولیدکننده پارچه‌ای اخذ شده که بختیاری‌ها از آن پارچه، جهت دوخت این شلوار استفاده می‌کرده‌اند. *دویت* یا *داوود*، گویا صاحب این کمپانی بوده و بختیاری‌ها از آن‌جا که «*داوود*» را «*دویت*» تلفظ می‌کنند، چنین مشهور شده است!

با بررسی مختصر البسه مردان بختیاری از روی تصاویر مورد بحث، آشکار می‌شود که به‌جز شلوار گشاد دویت (دنبیت) و کفش گیوه، باقی اجزاء لباس، همه دستخوش تغییر شده است. کلاه سفید نمدی آنان، مشکی شده و فرم آن کمی تغییر یافته است و نیز کاربرد پارچه‌ای که به دور آن کلاه سفید، می‌پیچاندند، منسوخ شده است. این پارچه که گویا *لنگ* یا *لوشور*، نام داشته به دور کلاه سفید نمدی، به شکل‌های مختلف پیچانده می‌شده و از این‌روی، به سربند کُردهای [illegible] شباهت نبوده است. هم‌چنین قبا، با آستین‌های گشاد و [illegible] از مشخصه‌های لباس قدیم بختیاری بود که

هم‌اکنون متروک شده است. همین‌طور کُت بی‌آستین کوتاهی که روی این قبا می‌پوشیده‌اند و پَر بی‌شباهت به چوقای فعلی نیست. علی‌الخصوص هم‌چون چوقای فعلی، روی آن شال و کمر و کیس کمر (باروت‌دان) و خنجر و شمشیر می‌بسته‌اند.

نقاشی‌های مورد بحث، که مهم‌ترین آنها، تصاویر مربوط به سر *هنری لایارد* مشهور است (تصاویر ۱و۲)، که همه بختیاری‌ها با نام وی آشنایی دارند، به‌خوبی سیر تطور و تحول لباس قومی بختیاری (رجال) را بر ما آشکار می‌سازد. تصاویر سر هنری لایارد، از آن‌رو، حائز اهمیت بسیار است که سال‌های متمادی (اوایل قرن هجدهم) با بختیاری‌ها زیست و در یکی از برهه‌های حساس تاریخی قوم بختیاری که قیام *محمدتقی‌خان چالنگ* بود، حضور داشت و سفرنوشته‌های وی، از مهم‌ترین کُتب مستند وقایع تاریخی بختیاری است.

(۳) یک مرد بختیاری با کلاه سفید و لنگ سر

و اما داستان نقاشی‌های لایارد، خود حکایتی دلپذیر دارد. لایارد پس از آن سفر ماجراجویانه‌اش به بختیاری، بعدها هر چند وزیر مختار انگلیس در قسطنطنیه، مرکز امپراطوری عثمانی شد، اما یاد و خاطره بختیاری را از خاطر نبرد. آن‌چنان که به‌خواهش وی نقاشی عیان‌زاده از اهالی جزیره مالت، *آمدو پرزیوسی*، پَرتره‌های متعدد از او در لباس بختیاری کشید. در حالی‌که سیمای پشت سرش را مناظر سرزمین بختیاری، احتمالاً آن‌گونه که لایارد برای نقاش تصویر کرده بود، پَر می‌کند. برخی از این نقاشی‌های آب‌رنگ که لایارد را در لباس بختیاری نشان می‌دهد، در مجموعه خانوادگی سر لایارد محفوظ مانده است. امید است که روزی همه آن مجموعه آشکار شود.

(۴) یک مرد بختیاری با پوشش کامل

نقاشی‌های بعدی نیز(تصاویر ۳و۴) ، متعلق به اوایل قرن نوزدهم و اثر *لوئی امیل دوهوسه*، افسر گمنام ارتش فرانسه و برگرفته از کتاب وی «سفری به ایران» است.

آخرین تصویر نیز(تصویر ۵) ، نقاشی است از آخرین ایلخان بختیاری، ایلخان شهید *حسین‌قلی‌خان بختیاری*. اثر یک نقاش گمنام که گویا از انبار یکی از عکاس‌خانه‌های قدیمی اصفهان کشف شده و در کلکسیون شخصی دکتر *مظفر بختیار* محفوظ است.

(۵) حسینقلی خان . آخرین ایلخان بختیاری

آرامگاه خوانین و خواتین بختیاری ؛ در گورستان تختِ فولاد اصفهان

* بخش یکم: مزار سردار اسعد بزرگ (اول)

زهرا حبیبی

در گورستان تخت فولاد، در ضلع جنوبی صحن تکیه میرفندرسکی، مقبره‌ی بختیاری‌ها قرار دارد. این مجموعه بخشی از تکیه میر محسوب می‌شود و شامل بنای مقبره اصلی، خلوت ۱ و خلوت ۲ است.

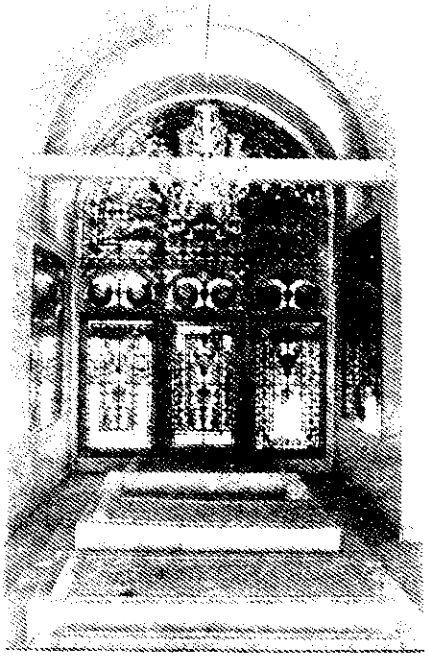

مقبره اصلی شامل دو اتاق است. اتاق بزرگتر یا فضای اصلی که قبر حاج علیقلی‌خان بختیاری در آن قرار دارد. این اتاق به فرم چلیپایی است که چهار درگاه بلند با طاق نیم‌دایره در چهار ضلع فضای مرکزی آن قرار دارد و گنبد کوتاهی بر روی این چهار طاق استوار است. نورگیر هشت‌ضلعی بلندی با تزئینات شبکه‌بندی از آجرهای لعابدار فیروزه‌ای بر فراز گنبد ساخته شده که بخشی از نور و تهویه هوای داخل بنا را تأمین می‌کند. چهار صفه در چهار طرف فضای مرکزی با طاق و تویزه پوشش یافته است که صفه شمالی اتاق مشرف به حیاط میر است و دارای پنجره سراسری با ارسی‌های بالارونده با آرایه‌های شیشه‌ای الوان تزئین شده و نور ملایم و زیبایی را به‌داخل بنا هدایت می‌کند.

صفه جنوبی مشرف به حیاط خلوت اول است و فضای جلوی آن‌را ایوان طویلی تشکیل می‌دهد که طاق تخت آن بر روی چهار ستون با سرستون‌های گچبری شده قرار دارد.

در داخل فضای اصلی مقبره؛ قبور رؤسای بختیاری از جمله *حسینقلی‌خان*، *محمدخان سالار اعظم*، *حاج علیقلی‌خان*، *جعفرقلی‌خان* و *اسفندیارخان بختیاری* قرار دارد که سنگ قبورشان از نفاست و ظرافت و زیبایی خاصی برخوردار بوده و بی‌نظیر است.

اتاق سوم جنب اتاق اول قرار گرفته که فضای آن چلیپایی شکل با چهار صفه است و در دو گوشه اتاق دو راهرو ساخته شده که یکی به ایوان مشرف به صحن میر و دیگری به ایوان مشرف به حیاط خلوت بزرگ راه دارد. در این اتاق هشت سنگ قبر قرار دارد . ازجمله:

قبر خسروخان سردار ظفر، حاجیه بی‌بی‌نیلوفر دختر حسینقلی‌خان، بی‌بی خانم‌جان دختر سردار اسعد حاج علیقلی‌خان، بی‌بی تاج‌محل دختر ابراهیم‌خان ضرغام‌السلطنه بختیاری، بی‌بی کفایت دختر حاج علیقلی‌خان سردار اسعد و...

حیاط خلوت بزرگ فضای مشجر مربع مستطیل شکلی است که در ضلع شمالی آن ایوان و اتاق بختیاری‌ها قرار دارد. ضلع جنوبی حیاط خلوت اتاق آئینه خانه است که در سه ضلع آن طاقنمایی با طاق هلالی تعبیه شده و فاصله بین آنها با تزئینات آینه‌کاری و در داخل طاقنماها با گچبری‌های رنگین تزئین شده‌اند. در گوشه جنوب غربی این اتاق، اتاق کوچکی قرار دارد که قبر *بی‌بی بیگم‌جان دختر صمصام‌السلطنه، بی‌بی بیگم‌آغا عروس مرتضی قلی‌خان صمصام و همسر منوچهرخان اسعد و حاجیه شاهزاده بیگم دختر نجفقلی صمصام* در این اتاق قرار دارد و سنگ قبورشان از نظر نوع خجاری، نقش‌ها و طرح‌ها و نفاست بسیار بی‌نظیر است. ضلع غربی حیاط خلوت به آرامگاه خانوادگی *خداکرم‌خان معتضدالملک چهارلنگ* و خاندان ضرغام‌السلطنه اختصاص دارد.

ضلع شرقی سَردر نیز دارای سه اتاق و ایوان سرتاسری در جلوی آن است که آرامگاه *خاندان اسفندیاری* و سرداران بختیاری در اتاق میانی آن قرار دارد.

گوشه شمال شرقی حیاط خلوت اتاق بزرگی است که مدفن سه تن از زنان مشهور بختیاری من‌جمله *بی‌بی مریم* مشهور به *سردارمریم بختیاری* است.

حیاط خلوت دوم:

حیاط مربع مستطیل است که در ضلع شمالی آن ایوان سراسری با سه ستون چهارگوش ساده و سقف تخت قرار دارد. در پشت ایوان تالار وسیعی احداث شده که دارای ازاره کاشیکاری فیروزه‌ای با حاشیه کاشی هفت‌رنگ است. شومینه‌ای مزین به گچبری و کاشیکاری در ضلع غربی این اتاق تعبیه شده است. و این تالار آرامگاه *خاندان ایلبیگی‌های بختیاری* است که در آن سنگ قبر *عبدا... خان سالار امجد*؛ با حجاری بسیار زیبا قرار دارد.

در ضلع جنوبی حیاط خلوت دوم سالن بزرگی قرار دارد . و جدید است و آرامگاه تنی چند از *خاندان*

خرغامی است.

***مزار سردار اسعد اول (بزرگ)**

علیقلی‌خان سومین فرزند حسینقلی‌خان ایلخانی بود. وی در قضایای مشروطیت از اعضاء مؤثر و فعال بود و پس از استقرار مشروطه مدتی وزیر کشور و زمانی وزیر جنگ شد. در زمان استبداد صغیر در فرانسه بود به ایران آمد و به کمک بختیاری‌ها به اصفهان رفت و به دستیاری مجاهدین گیلان، طهران را فتح نمود. چندین مجلد کتاب ترجمه اوست: ۱ - بولینا (غاده‌الانگلیس) ۲- تاریخ حمیدی از آثار پیرکیارد، رمان تاریخی سلطان عبدالمجید پادشاه عثمانی ۳- دختر فرعون ترجمه الکساندر دما ۴- شرح حال هانری سوم و هفت مجلد کتاب دیگر. هم‌چنین به تشویق او کتاب‌هایی از جمله: ۱- تاریخ بختیاری ۲- سفرنامه برادران شرلی ۳- سفرنامه تاورنیه ۴- مجلدات کتاب آبی راجع به ایران و چندین کتاب دیگر ترجمه و به چاپ رسیده است. وی سرانجام در ۷ محرم‌الحرام ۱۳۳۶ هجری قمری وفات کرد و در اتاق وسط تکیه بختیاری مدفون شد.

سنگ قبرش بالین‌دار، صندوقی از جنس مرمر به ابعاد ۲۴×۷۶×۲۰۱ سانتیمتر است که بر روی سکویی به ابعاد ۱۹×۱۳۹×۲۶۱ سانتیمترقرار دارد. بر روی بالین سنگ تصویر دو فرشته در حال پرواز حجاری شده، سطر اول داخل طرح محرابی کتابت شده و با نقوش اسلیمی و تزئینات دیگر مزین شده است. طرح گلابی در پایین و چهار گلدان در چهار طرف سنگ بر ارتفاع سنگ قبر به‌صورت برجسته و بسیار زیبا حجاری شده، نیز نقش گل و مرغ و آهو حجاری شده است. (تمامی نقوش و طرحها به‌صورت برجسته می‌باشند)، نام هنرمند حجار آن «استاد محمدعلی» نیز بر زوایای پایین سنگ کتابت شده است. سنگ نوشته در ۱۳ سطر متن اصلی است که چهار سطر ابتدای آن به خط ثلث و مابقی به خط نستعلیق می‌باشد. سنگ دو حاشیه دارد که حاشیه داخلی صلوات بر چهارده معصوم و اشعاری است که ادامه‌اش در حاشیه بیرونی آمده است. متن سنگ نوشته به شرح ذیل است.

متن:

«نادعلیاً مظهرالعجایب تجده عوناً لک فی‌النوائب کلّ همّ و غمّ سینجلی بولایتیک یاعلّی یاعلّی یاعلّی/ هوالحّی‌الّذی لایموت/ کلّ من علیها فان و یبقی وجه/ وربک ذالجلال و الاکرام/ وفات مرحوم مغفور خلداشیان یگانه سردار/ عظیم‌الشان حرّیّت پرور ایران و مفخر ایرانیان/ حاج علی‌قلی‌خان سردار اسعد فرزند فردوس/ مکان حسین‌قلی‌خان ایلخانی بختیاری/ طاب‌الله شراهما بعد از طی شصت و سه سال/ زندگانی در طهران از این دارفانی/ به‌سرای جاودانی انتقال فرمودند/ حمتها... علیه/ فی تاریخ عصر پنجشنبه هفتم شهر محرم‌الحرام/ سنه ۱۳۳۶.

حاشیه داخلی:

اللهم صل علی محمدالمصطفی المرتضی علّی/ والبتول فاطمه و الحسن و الحسین وصل علی/ زین‌العباد و علی‌الباقر محمد و الصادق جعفر/ والکاظم موسی‌الرضا علی و تقی محمد و نقی علی/ و زکی‌العسکری الحسن وصل علی/ الهادی المهدی صاحب‌العصر و الزمان/ شکر او بر اهل ایران تا قیامت واجب است/ زانکه تا حشر است از او آزادی ایرانیان/ ای خجسته خاک ایران تسلیت گویم ترا/ زانکه دانم از غمش هستی چو مجدی نوحه خوان/ ایزدت اندر غمش بدهد شکیبایی ولی/ ناوری فرزند دیگر همچو او در صد

قران/ چون هزار و سیصد و سی و شش از هجرت گذشت/ عصر پنجشنبه که بد هفت محرم ناگهان/ مرغ جانش از ندای ارجعی کز حق شنید/ پرزنان و شادمان شد سوی بستان جنان.

حاشیه بیرونی:

تا بخاک اصفهان پنهان شد آن روشن ضمیر/ سرمه اهل نظر گشته است خاک اصفهان/ گر نگشتی اندر ایران عزم او فریادرس/ عدل و آزادی در ایران بود بی‌نام و نشان/ شاید ارگرید چو ابر نوبهاری جاودان/ در عزای حضرت سردار اسعد آسمان/ فخر ایل بختیاری آیت عز و شرف/ ملک را پشت و پناه و خلق را کهف امان/ هیچ قومی از بشر نا یافته چون او امیر/ هیچ ایلی در جهان نادیده چون او ایلخان/ هم سپهبد بود و هم دستور شه را کز هنر/ در کفش تیغ و قلم بودند با هم توأمان/ ای بسا بنگاشته نامه کز آنها هر یکی/ هست بهتر یادگاریها درین آخر زمان/ خورد چندان غصه ایرانیان مستمند/ کز غم ایرانیان شد دردمند و ناتوان/ برنتابید اختلال ملک ایران غیرتش/ لاجرم اندر غم ایرانیان بسپرد جان/ مادر ایران زکف داده است فرزند خلف/ کز غمش جاوید گریانید هر پیر و جوان/ چون شد انگنج گرانمایه بزیر گل سزد/ کز غم او خونشود از صخره صمّا روان.

لبه بیرونی بالای سنگ:

بمأموریت چاکر مخصوص این بزرگوار اسماعیل بروجنی بختیاری به‌اتمام رسید.

در زوایای پایین سنگ نام حجار کتابت شده است:

سمت راست: عمل استاد محمدعلی

سمت چپ: ولد حاجی حسن حجار

شناسایی و معرفی دو چامه کهن لری(بختیاری)

از نسخه ای خطی مربوط به عهد زندیه

در لنینگراد

دکتر معروف خزانه‌دار
ترجمه: نادر کریمیان

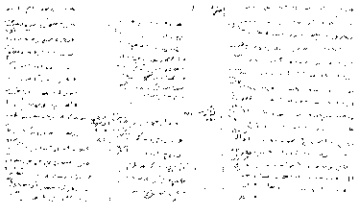

کشکولی که دکتر معروف خزانه‌دار، پژوهشگر و نویسنده معاصر کُرد، به معرفی و شناسایی آن پرداخته، از نادر کشکول‌هایی است که از بعد فراگیری سروده‌ها و هم از جهت هنری، ارزش فراوان دارد، این کشکول برای نخستین‌بار توسط آن استاد گرانمایه در کتاب" له بابه ت میژووی نه ده بی کوردی یه وه = در زمینه تاریخ ادبیات کرد" {دربر گیرنده چهارده پژوهش درباب تاریخ زبان و ادبیات کرد} معرفی و شناسایی گشته است، آنچه موردنظر دکتر خزنه‌دار در این کشکول می‌باشد، همانا ۹سروده، از ۹شاعر گمنام کرد بوده که در این کشکول ثبت و ضبط شده است. دکتر خزانه‌دار در مقاله خود، دو چامه لری را مورد بررسی و بازنگری قرار داده، و به معرفی شعرای کرد آن کشکول هم اجمالاً پرداخته است.

توصیف کلی نسخه خطی شماره (۱۲-E)

نسخه شماره (۱۲- E) از نظر شکل ظاهری، یکی از بزرگترین نسخه‌های خطی خزانه انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم روسیه در لنینگراد می‌باشد، این دستنوشته نفیس در سال ۱۱۹۸ هـ‌ق (۱۷۸۴/۱۷۸۳م) کتابت یا اینکه استنساخ گردیده است.

محمد *قاضی*، فرزند محمدرضا *مهجور*، آن‌را کتابت و تنظیم و تهیه کرده و جهت استفاده همگان فراهم نموده است، اطلاع از کاتب یا نام پدیدآورنده این اثر در صفحه ۳۳۴ دستنویس آمده است، که شش چامه و چند غزل از غزلیات خویش را هم در این کشکول ادبی گنجانده است.

نام این کشکول "گلشن" و در سال ۱۹۱۹م از طریق وزارت خارجه روسیه شوروی در اختیار مرکز خزانه انستیتوی خاورشناسی لنینگراد قرار داده شده و با توجه به سبک نوشتاری و نوع جزوه‌بندی آن (صحافی سنتی) این‌گونه معلوم می‌گردد که در ایران کتابت و صحافی شده باشد و اصل نسخه، به صد عدد نقاشی بسیار زیبا و نایاب آراسته و مزین گشته، ولی متأسفانه صاحب مینیاتورها ناشناخته مانده است.

ابعاد جلد نسخه : (۶۹×۴۸/۵ سانتیمتر). ابعاد دستنویس : (۵۷×۳۸/۵ سانتیمتر) و هر صفحه آن به هشت ستون مرتب گشته و شماره مصرع‌های هر ستون آن سی (۳۰) مصرع می‌باشد. کاغذ آن از نوع اروپایی و با مرکب سیاه، متن سروده‌ها تحریر یافته و نام شاعر و عنوان‌ها با مرکب شنگرف کتابت شده است. شیوه و نوع خط آن نستعلیق هنری است و اصل نسخه کامل ۴۵۹ صفحه است و برای همه صفحات (به‌شیوه عددی و حروفی) شماره گذاشته شده و پس از صفحه (۱۷۸) کتابت شماره را اشتباه کرده و به جای،

آنکه پس از آن، صفحه ۱۷۹ را بنویسد به اشتباه ۱۸۰ درج می‌کند و به همین سبب براساس شماره صفحات کاتب، نسخه خطی دربرگیرندهٔ ۴۶۰ صفحه است ولی در واقع ۴۵۹ صفحه می‌باشد، دیباچه کشکول از صفحه (۱،ب) شروع و به صفحه (۱۰،آ) پایان می‌پذیرد، یعنی دربرگیرنده بیست صفحه است، در ضمن صفحه (۱،آ) سفید و پس از تمام شدن دیباچه، ص (۱۰،ب) و ص (۱۱،آ) سفید و تهی از نوشته می‌باشد.

سروده‌های کشکول از صفحه (۱۱،ب) با شعر شیخ سعدی آغاز می‌گردد. اشعار آورده شده در کشکول به بیشتر زبان‌های شرقی، سروده گشته‌اند مانند، زبان‌های فارسی،ترکی، عربی، کردی، ارمنی، گرجی، افغانی (پشتو) و سایر لهجه‌های زبان‌های هندی و برخی از زبان‌های دگر، ولی با این وصف بیشتر سروده‌ها یادگار سبک سنتی ادب پارسی است.

در این کشکول آثار ادبی به ترتیب زیر آورده شده است:

۱ - گلستان سعدی
۲ - غزلیات و مراثی و چامه های سعدی
۳ غزلیات حافظ
۴- غزلیات مولانا جامی
۵- غزلیات محتشم کاشانی
۶- غزلیات نظیری(آملی)
۷ - قطعات ابن یمین (فریومدی)
۸- مقطعات شیخ سعدی
۹ - غزلیات فوقی یزدی
۱۰- مثنوی مهجور
۱۱- مثنوی سلیم
۱۲ اشعار فردوسی
۱۳ - بوستان شیخ سعدی
۱۴- یوسف و زلیخا مولانا جامی
۱۵ - اشعار نظامی گنجوی
۱۶- غزلیات عاشق اصفهانی
۱۷ - غزلیت مشتاق
۱۸- غزلیت راغب
۱۹- غزلیات بابا فغانی شیرازی
۲۰- غزلیات نوعی
۲۱ غزلیات سید علی مهری
۲۲- اشعار ملا احمد جانی*
۲۳ اشعار طیفی حکاری*
۲۴ اشعار ملا حسن کاشی*
۲۵- اشعار ملا احمد*
۲۶ اشعار شیخ حسن گورانی*
۲۷ اشعار قاضی منگوره*
۲۸- اشعار شاه میر لر*

* (هفت شاعر اخیر همگی کرد هستند).

۲۹ منتخب فضولی	۴۲- هفت پیکر نظامی
۳۰ قاسمی	۴۳- ساقی نامه طهوری
۳۱ رفیعی اصفهانی	۴۴ شرفنامه اسکنری
۳۲ غزلیا مولانا وحشی	۴۵ لیلی و مجنون فضولی
۳۳ ابیات صامت	۴۶- خاقانی
۳۴- میر حیدر تهرانی	۴۷- غزلیات کلیم کاشانی
۳۵ علی شیر نوایی	۴۸- دو بیتی های بابا طاهر عریان
۳۶ اسکندرنامه نوایی	۴۹- رباعیات خیام
۳۷ حکیم انواری	۵۰ رباعیات شیخ سعدی
۳۸- شاهپور تهرانی	۵۱ رباعیات حافظ
۳۹ امیر خسرو دهلوی	۵۲- فرهاد و شیرین وحشی
۴۰- لیلی و مجنون نوایی	۵۳ لیلی و مجنون نظامی
۴۱ مخزن الاسرار نظامی	۵۴- خسرو و شیرین نظامی

و سروده‌های بسیار دگر که در این کشکول فراهم آمده است.

سروده‌های کُردی در نسخه شماره (E-۱۲)

سروده‌های کردی همه در صفحه (۲۵۳ آ) کشکول جای گرفته است و به ترتیب ذیل آورده شده است.

۱- *سرودهٔ ملا احمد جانی*[1] : اشعار او (۳۴) مصرع است که ۲۸ مصرع آن در ستون یکم نوشته شده و (۶) مصرع دیگر آن در ستون دوم نگاشته شده است.

۲- *سرودهٔ طیفی حکاری*:[2] *اشعارش (۱۴) مصرع است و همه اشعار در ستون دوم صفحه، جای گرفته است.*

۳ *سرودهٔ ملا حسم کاشی*:[3] *(۳۲) مصرع شعر از او آورده شد که (۸) مصرع آن در ستون دوم و (۲۴) مصرع دیگر آن در ستون سوم تنظیم گشته است.*

۴ *سرودهٔ ملا احمد*:[4] (۶) مصرع و همگی آن در ستون سوم نگاشته شده است.

۵- *سرودهٔ شیخ حسن کورانی*:[5] *(۸) مصرع و همگی آن در ستون چهارم کتابت شده است.*

۶- *سرودهٔ یکی از شاعران کُرد*:[6] *(۸) مصرع بوده وهمگی آن در ستون چهارم کتابت شده است.*

۷- *سرودهٔ یکی از شاعران دیگر کُرد*:[7] *(۱۰) مصرع و تمام در ستون چهارم مندرج است.*

۸- *معراج نامه : از قاضی منگوره*:[8] *(۳۶) مصرع بوده که (۳۰) مصرع آن در ستون پنجم نگاشته شده و (۶) مصرع دیگر آن در ستون ششم تنظیم و نوشته شده است.*

(در این نوشتار این سروده‌ها برای نخستین‌بار شناسایی و معرفی شده‌اند).

۹ *سرودهٔ شاه میر کُرد*:[9] *که در باب عید غدیر خُم سروده شده است (۲۴) مصرع و تمام در ستون ششم نوشته شده است (در این نوشتار این سرود برای نخستین‌بار معرفی می‌شود).*

((با تمام گشتن ستون ششم، سروده‌های کردی کشکول خطی هم به‌پایان می‌رسد و پس از آن اشعار پارسی دگر اغاز و ادامه می‌یابد.))

دو چامه لُری در دستنوشته شماره (E - ۱۲)

آنچه نمایان است این کشکول ادبی در دوره فرمانروایی خاندان زند در ایران (۱۱۷۳هـ‌ق / ۱۷۵۸م ـ ۱۷۹۴/۱۲۰۹) تدوین و تحریر یافته‌است و احتمالاً بنابه‌درخواست کریم‌خان زند تدوین شده باشد و گمان دگر اینکه یکی از حکمرانان یا بزرگان اهل دانش و بینش و از دوستداران ادب و هنر، جهت تدوین آن چنین فرمانی را داده باشد، بی‌گمان در این دوره، تألیف و تدوین ((کشکول)) و ((بیاض)) و ((تذکره)) در سرزمین ایران مرسوم و معمول بود، هرچند که کارهای عمده در این زمینه، چندان بیش نیستند، و این اثر به دلیل ارزش هنری آن، احتمالاً یکی از معدود آثاری است که تدوین و تنظیمش بنابه درخواست شخص شاه یا یکی از حکام و بزرگان صاحب مال ادب دوست صورت پذیرفته است و این انگاره براساس پژوهش در نسخه خطی ثابت می‌گردد که ازسوی بزرگان آن دوره چنین درخواستی شده که نمونه‌ای بسیار پربار از ادبیات کلاسیک تمام زبان‌های ایرانی و قفقازی و سایر زبان‌های موجود و مرسوم در شرق در آن گرد آمده است، در این میان زبان کردی هم فراموش نگشته وسروده‌های لهجه‌های زبان کردی در آن گنجانده شده است، نمونه‌های سروده شده، به لهجه کرمانجی شمال و لهجه گورانی و لُری است و بایسته است که این مطلب دانسته گردد که هنوز تا آن زمان سروده‌های کلاسیک ((مکتوب)) به لهجه ادبی کرمانجی جنوب (لهجه سورانی) خلق نشده بود (یا حداقل قبل از آن زمان نمونه‌های آن به‌دست ما نرسیده است).

آنچه توجه را بر می‌انگیزد، اینکه تدوین‌کننده این کشکول بزرگ و پربار نه تنها زبان پارسی را خوب و سنجیده می‌دانسته، بل خود شاعر هم بوده است و شاید به زبان ترکی هم احاطه داشته، ولی بی‌گمان زبان کردی را نمی‌دانسته و به لهجه‌های آن آگاهی نداشته است.

این دو چامه لُری که برای نخستین‌بار در این کتاب آورده شده، به نظر می‌رسد که کسی این چامه‌ها را از بر بوده و برای کاتب یا تدوین‌کننده کشکول از بر خوانده باشد و آنرا برایش نوشته است و صاحب این کشکول بعدها آنرا ثبت کرده است. آنگونه که پیداست، یا راوی، اشعار را به درستی نقل نکرده و یا اینکه نگارنده به دلیل آشنا نبودن به لهجهٔ شاعر، در ثبت درست آن کوتاهی کرده است. و به همین دلیل کژی‌های زیادی در آن رو نموده است که پس از تلاش و کوشش زیادی که در بازنگری و بررسی سروده‌ها و پاک و آراسته کردن آن صرف گردید، این شیوه در آمد. بی‌شک اکنون هم کم و کاستی‌هایی در آن یافت می‌شود، که امیدواریم دانایان به تصحیح متون کردی با تیزفهمی و بینشی ژرفاتر بتوانند دیگر ناپیداهای این چامه‌ها را پیدا و روشن نمایند.

ما در سال ۱۹۶۱.م به این کشکول خطی دست یافتیم و تا سال ۱۹۶۸.م بیرون از آن ناحیه که ما بودیم، در توانایی کسی نبود که ما را یار و مددکار باشد تا سروده‌ها را آراسته و پیراسته نماییم و پس از این مدت هم تلاش بسیار نموده و به بسیاری از کسانی که به لهجه لری و شیوه‌های نوشتاری و گفتاری این لهجه شناخت و آگاهی داشتند، پناه آوردیم، ولی سرانجام کسی پیدا نگشت که گره این معما و معضل را به تمام و کمال گشاید، تا همین مدت اخیر که دوست دانشمندم جناب استاد عبدالستار کاظم با بنده همکاری نمودند و پس از خستگی زیاد و تلاش و کوشش بسیار در آرایش و پیرایش دو چامه، کار بدانجا رسید که شایسته باشد، آنها را در اختیار خوانندگان ارجمند قرار دهیم.

چامه نخست: معراج‌نامهٔ لُری از قاضی منگوره

۱- ئه رب شه هنی به هوونم شه رح میعراج نه بی «ص»

ثاتو موسلمان بید ئه زین ئه ر کافری ئین حه رفه ئبشه هنست
۲- مه لیکوللا ده وله تمه ند جربیلش فرسه ندیده بجوست کاد موحه ممه دکه هـ سووار بوراک و رست
۳- بوراک ئو وه رد جربابیل و ده ر ساعه ت سووارەش کرد بوراکش چی که بووته ر ئه ز زه مین ور ئاسمان په هرست
۴- که ده م ده ر ئاسمان ئه ووه لی بنهاد ئان حه زره ت ئه لی چون شیری سوهراوون سه ر رهنه به نوو گهرست
۵- بجربیل گوفت کاد موحه ممه د که ئین شیر ئه زمنەش چین مها که ئه ز ترسش دلم هه مچون کولا هـ کوهنه ده هرست
۶- ب موحه ممد د گوفت جربابیل ک ئینی شیر ئیخو ره هداری په س ئان گه موحه ممد د ئین ئه نگوسته رینەش داد و وه ررست
۷- قه ولای حه ق ته عالاکاد موحه ممد د تاختی کردی بوراکەش هه مچو بادی سه خت ئیره فتی که نی لهرست
۸- زمالی زیر تا ده ر مالی بالا ره فت تا قه وولای مه ردان چنان مه ردانی مه رد نه ئه ز که س ترسست و نه له رزست
۹-مه لیک سوبحانه هو وه ر ئوو سوخ که رد ئه‌رنش په رده براش حه رف و حقایه ت کرد ک حه رف بی بهره‌ست
۱۰- ده ر ئان حال و حقایه ت ئیلتیماس ئو ممه تی خوش کرد وورهەر ریشان ز دو وزه غ ئه ز که مالی فه زلی خوونارست
۱۱- په س ئه ز حال و حقایه ت حه ق ته عالا گوفت ئه ی موحه ممه د/ تو مهموون مونی دانەم دلت ئه ز که نگی مه هرست
۱۲-رایەش حـازری ئاوه رد نان وماست و هەم هورما وه به عد ئه زحازری روسخەت گرفت زی ب زی سه هلست
۱۳- ز ته یی حه ق ته عالا میری ده وله تمه ند بید راهی مه لا ییک سه دهه زار ئه رنەش و ئه زنساس تو هرست
۱۴- عه جایب موحه ممه دین ئه ز مال بالا مال زیر ئامه د بته یی زینه و کور گه ل که مال‌ش چی گول گول هەست
۱۵- ب جا خالیش بابای بزورگان ئو ومه در ته ییەش عه جایب موحه ممه دین ماندی که ئین بابا زکی شه هنست
۱۶- عه لی ئه ز ره فته ن و ئه ز ئامه ده ن خاتر نشانش کرد ز شیرو داوه ن ئه نگوسته رین را کرد که هنست
۱۷- بگو فتا موحه ممه ر حه ققه ن تو بابای بزورگانی که مه ردی بزورگی و سه ریوەر نامی تو مەهنست
۱۸- منەم قازیی مەنگوره وەلی شرره وەلی دور ره ئه گەر مو موعجیزی گوفتەم که نه به هرست و نه که هرست

چامه دوم:درباره غدیرخم از شاه میرلر

۱- بکووهی مه ررە که کاید موحه ممه دین رەفتی بشەهری حەج گوزارش دەست دەئان هەوری که ئەو ئاوەرد دەر سەحرا
۲- بگو فتا کور گه لان شه هنی که مه ر مووچی گوهته م سولتان خودا جربیلی فرسینده بته ییه م ئا ماده زی را
۳- چنینەش ئه مرکرمه جانشین موو عه لی بووهه قبوولەش ئه ر کونی رازی ووتان بوو هەم مه وریدی فه رما
۴- عه لی بوو ئان کورتەتم عەلی ماس هه ر ده ئه ز کاسم عەلی ده ردی هه مره هم بیده هه مان شه و ده ر مال بالا
۵- عەلی شیری خودا بووهه، عەلی په هله وونی ما بووهه عەلی ساف ئیتراشه تیغی تیزەش وه ر کوهی خارا
۶- چنین کاد موحه ممه دین گوفت رەفیقان جو مله شه هنیدەند قبوول هه رفشه که ردەند تەمام ئوو جه ماعەتها
۷- که ئەر میریم عەلی را ما قبوولەش نەی کونیم هاشا حەج
۸- عەلی ئان بابمان کوشته، عەلی ئان تاتمان کوشته عەلی بی کەسیان کوومه دەرئی دونیا دەردی دنیا
۹- چنین بوغزی عەلی وەر دل حەقی رەفتەند به شەهری سه خیز شیەم قافران سه زه ر قوونه قه هوه خور ئه لقا
۱۰- چنین قسه بنه زم ئاوەر ده کاید شه همیر لور زه مه ردانی خودا بی ئەز سه گانی کورگه لی مه ولا
۱۱- خودایا، یا موحه ممەد، یا عەلی، عەلی ئین شەهمیری لور ز تون هیچی نەمیخور و هه بغەیر ئەز ئەرده دو هورما
۱۲- ز تون شیرینی ئیجووره ده رئان عیززی ئی میره ته مه ع داره ز سه فقه ت ئه رده هیدەش تیکه مه ولا

۱ـ باید این نام، احمد خانی باشد: زیرا که اشعار آمده در کشکول از آن اوست، اما آنچه مایه شگفتی است، اینکه برای نخستین‌بار به احمدخانی "ملا" گفته شده و آن هم تنها در این نسخه خطی (کشکول) و پیش از این در منابع احوال و آثار احمدخانی با عنوانهای «شیخ» و «افندی» مشهور بوده است.
۲ـ از شاعران کردستان شمال است ولی تا به‌حال تاریخ زندگی و تولد و وفات او آشکار نشده و سروده دیگری هم از او یافت نگشته است.
۳ـ از شاعران کردستان شمالی است، ولی تاکنون تاریخ زندگیش معلوم نشده و سروده‌ای دگر از او جز این به ما نرسیده است.
۴ـ ملا احمد همان شیخ احمد جزیری شاعر مشهور کرد است که به «مه‌لای جزیری» معروف است.
۵ـ یکی از شاعران سرودگوی به لهجه گورانی می‌باشد که تاکنون تاریخ زندگی ایشان معلوم نگشته و اشعار دیگری هم از وی به‌دست نیامده است.
۶ـ این سروده هم به لهجه گورانی (کرمانشانی) است و شاعر آن شناخته نشد.
۷ـ این سروده هم به لهجه گورانی است و صاحب آن شناخته نشد.
۸ـ به لهجه لری زبان کردی است و شاعر آشکار نیست و سروده دیگری از ایشان تاکنون ثبت نشده است. لهجه‌ای که این اشعار بدان سروده شده‌اند آمیخته‌ای است از لهجهٔ بختیاری با زبان فارسی.
۹ـ به لهجه لری زبان کردی سروده شده و از شاه میر لر است، ولی زندگی و احوال این شاعر نیز معلوم نگشته و سروده دیگری از ایشان به ثبت نرسیده است، آنگونه که از لهجهٔ سرودن این اشعار پیداست، ایشان احتمالاً بختیاری بوده‌اند.